

سلسله‌های نیت

حلقه ششم



# لاله خنجر

دکتر سید محمد بنی هاشمی

سلسله درس های محدودیت

حلقه هشتم

# راز غنیمت

دکتر سید محمد کدبنی ماشمی

سرشناسه: بنی‌هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹  
عنوان و نام پدیدآور: راز غیبت: سلسله درس‌های مهدویت، حلقه هشتم  
سید محمد بنی‌هاشمی.  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹.  
مشخصات ظاهری: ۱۷۲ ص.  
شابک جلد هشتم: ۱-۲۰۹-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸  
شابک دوره: ۲-۱۵۸-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.  
یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیرنویس.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. احادیث، مهدویت.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. غیبت، دعاها.  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۸ س ۸۳ ب / ۲۲۴ BP  
رده‌بندی دیوبی: ۲۹۷ / ۴۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۲۹۴۱۵



شابک ۱-۲۰۹-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸ ۱-۲۰۹-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978 - 964 - 539 - 209 - 1

## راز غیبت

سید محمد بنی‌هاشمی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: صاحب کوثر

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان یزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)  
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی‌پور، پلاک ۶۴ تلفن: ۰۲۱ ۲۲۵۶۶۸۰۱ (خط ۴) ۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۵)

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک‌معارف، ۰۱۰۶۶۹۵۰۰۱ \* نشر آفاق، ۰۲۵۲۲۸۴۷ \* دارالکتب الاسلامیه، ۰۴۱۰۵۵۶۲

نشر رایحه، ۰۸۸۹۷۶۱۹۸ \* پخش آینه، ۰۴۹۶۳۳۹۳

۲۶۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این حلقه به نیابت از:

دو نگاهبان ولایت علوی علیه السلام

سید مرتضی و سید رضی رحمهما الله

به پیشگاه:

دخت بزرگوار سید الاوصیاء علیها السلام

بانو امّ کلثوم علیها السلام

تقدیم می‌گردد.

## فهرست مطالب

۱۳	فصل اول: بررسی عقلی علت غیبت .....
۱۳	درس اول: برهان لطف (۱) .....
۱۳	طرح سؤال: چرا امام عصر <small>علیه السلام</small> غایب شده‌اند؟ .....
۱۴	ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام <small>علیه السلام</small> .....
۱۷	نقد و بررسی منطقی برهان لطف .....
۱۹	درس دوم: برهان لطف (۲) .....
۱۹	عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی .....
۲۱	سنت «امتحان» در خلقت خداوند .....
۲۴	عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی .....
۲۶	درس سوم: برهان لطف (۳) .....
۲۶	ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان .....
۳۱	عدم وجوب اعمال جود و کرم از جانب خداوند .....
۳۶	درس چهارم: برهان لطف (۴) .....
۳۶	نقد برهان لطف به نقل از برخی موافقان .....
۳۸	نکات دیگری در نقد برهان لطف .....

۴۳	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۴
۴۵	درس پنجم: ناسپاسی مردم و غیبت امام <small>علیه السلام</small>
۴۵	عدم ضرورت استمرار ظهور امام <small>علیه السلام</small>
۴۶	سؤال از حکمت غیبت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۴۷	قابل کشف نبودن حکمت غیبت
۴۷	نظریه‌ای درباره ملاک ظهور و غیبت امام <small>علیه السلام</small>
۵۰	سرایت دادن نظریه به ظهور و غیبت امام <small>علیه السلام</small> برای هر فرد
۵۲	تأیید نظریه مزبور با آیات و روایات
۵۳	نظریه علت فلسفی غیبت امام <small>علیه السلام</small>
۵۵	درس ششم: بررسی رابطه ناسپاسی مردم با غیبت امام <small>علیه السلام</small> (۱)
۵۵	اعطای نعمت‌ها بر اساس لیاقت و شایستگی نیست
۵۸	حضور آشکار ائمه <small>علیهم السلام</small> در جامعه بدون وجود لیاقت مردم
۶۲	درس هفتم: بررسی رابطه ناسپاسی مردم با غیبت امام <small>علیه السلام</small> (۲)
۶۲	ظهور امام <small>علیه السلام</small> بر فرد لایق در زمان غیبت، واجب نیست
۶۳	سلب نعمت لزوماً به علت بی‌لیاقتی نیست
۶۴	در صورت ناسپاسی، سلب نعمت ضرورت ندارد
۶۶	دیدگاه صحیح درباره ارتباط غیبت امام <small>علیه السلام</small> با کفران نعمت ظهور ایشان
۶۸	عدم ضابطه کلی برای کشف علت غیبت امام <small>علیه السلام</small>
۶۹	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۵ تا ۷
۷۰	درس هشتم: قابل کشف نبودن حکمت غیبت (۱)
۷۱	مأذون نبودن ائمه <small>علیهم السلام</small> در کشف حکمت غیبت
۷۳	روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور
۷۳	تشبیه غیبت امام عصر <small>علیه السلام</small> به کارهای حضرت خضر <small>علیه السلام</small>
۷۴	بررسی نظر مرحوم شیخ مفید درباره علت غیبت
۷۹	درس نهم: قابل کشف نبودن حکمت غیبت (۲)
۷۹	تصدیق حکیم بودن خداوند، بدون آگاهی از حکمت الهی

## فهرست مطالب □ ۹

۸۰	..... ممنوعیت سؤال درباره علت غیبت
۸۲	..... بررسی ادعای کشف علت غیبت از توقیع امام <small>علیه السلام</small>
۸۵	..... درس دهم: بررسی آراء مرحوم سید مرتضی
۸۵	..... دیدگاه مرحوم سید مرتضی درباره علت غیبت
۸۸	..... بررسی و نقد
۹۰	..... عدم جواز اظهار نظر عقلی در مورد علت غیبت
۹۱	..... درس یازدهم: بررسی آراء مرحوم شیخ طوسی و علامه خواجه نصیرالدین طوسی
۹۱	..... بازگشت علت غیبت به مردم
۹۴	..... در صورت عدم انقیاد مردم، غیبت بر امام <small>علیه السلام</small> واجب نمی شود
۹۶	..... وقوع غیبت به اراده الهی
۹۸	..... پرسش های مفهومی از درس های ۸ تا ۱۱
۹۹	..... فصل دوم: بررسی ادله نقلی علت غیبت
۹۹	..... درس دوازدهم: علل نقلی غیبت (۱)
۹۹	..... معنای «علت» غیبت امام <small>علیه السلام</small> در احادیث
۱۰۲	..... اولین علت غیبت امام <small>علیه السلام</small> : ترس از کشته شدن
۱۰۶	..... درس سیزدهم: علل نقلی غیبت (۲)
۱۰۶	..... دومین علت غیبت امام <small>علیه السلام</small> : امتحان مردم
۱۰۹	..... نقل و بررسی سخن شیخ طوسی در رد این علت
۱۱۱	..... سخن دیگری در رد این علت و بیان مرحوم شیخ
۱۱۴	..... درس چهاردهم: علل نقلی غیبت (۳)
۱۱۴	..... سومین علت غیبت امام <small>علیه السلام</small> : بر عهده نداشتن بیعت
۱۱۷	..... چهارمین علت غیبت امام <small>علیه السلام</small> : اجرای سنت غیبت پیامبران
۱۲۲	..... درس پانزدهم: علل نقلی غیبت (۴)
۱۲۲	..... پنجمین علت غیبت امام <small>علیه السلام</small> : گناهان مردم
۱۲۴	..... صحت استناد غیبت امام <small>علیه السلام</small> به علل نقلی مذکور



۱۲۵	طرح علت ششم غیبت و بررسی آن
۱۲۸	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۲ تا ۱۵
۱۳۱	فصل سوم: نارسایی ادلة نقلی ادعایی بر علت غیبت
۱۳۱	درس شانزدهم: آیا آماده نبودن جامعه بشری علت غیبت دانسته شده است؟
۱۳۲	طرح دو علت استحسانی برای غیبت امام <small>علیه السلام</small>
۱۳۳	بررسی توقیع امام <small>علیه السلام</small> از جهت بیان علت غیبت
۱۳۴	آمدگی شیعیان یا آمدگی اجتماع بشری؟
۱۳۶	لقاء و مشاهده یا ظهور کلی؟
۱۳۶	سبب ظهور یا علت غیبت؟
۱۳۷	عدم وقوع شرط مذکور
۱۴۱	درس هفدهم: بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت (۱)
۱۴۱	دو دلیل نقلی
۱۴۳	بررسی دلالت دو حدیث بر مدعا
۱۴۳	این احادیث دلالتی بر علت غیبت ندارد
۱۴۶	یکی نبودن شرط ظهور با علت غیبت
۱۴۷	درس هجدهم: بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت (۲)
۱۴۷	عدم کفایت وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور
۱۴۹	قاعده‌ای در سخن گفتن به صورت شرطی
۱۵۴	درس نوزدهم: بررسی نظریه نبودن ۳۱۳ یار به عنوان علت غیبت (۳)
۱۵۵	مصادره به مطلوب در استدلال برخی از بزرگان
۱۵۸	بررسی شرط وجود ۳۱۳ یار برای ظهور
۱۶۰	درس بیستم: بررسی نظریه نبودن ۳۱۳ یار به عنوان علت غیبت (۴)
۱۶۰	تقدم ظهور امام <small>علیه السلام</small> بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان
۱۶۶	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۶ تا ۲۰
۱۶۷	فهرست منابع

به دنبال مباحث حلقه پیشین، مهم‌ترین موضوعی که درباره غیبت امام عصر علیه السلام باید مورد توجه و دقت قرار گیرد: بحث علت یا علل این امر است. شاید این سؤال که: «چرا امام زمان علیه السلام غیبت کرده‌اند؟» بیشترین دغدغه دوستان آن حضرت باشد. سؤال دیگری که به دنبال آن مطرح می‌شود این است که: «چه چیز یا چه چیزهایی باعث رفع این غیبت می‌گردد؟» ارتباط این دو سؤال با یکدیگر بحث مهم دیگری را می‌طلبد درباره اینکه: «آیا راهکار رفع غیبت امام عصر علیه السلام لزوماً نفی همان علت‌هایی است که در مورد حدوث غیبت ذکر کرده‌اند یا خیر؟» اینها محورهای مورد بحث در این حلقه را تشکیل می‌دهند که باید به دقت تجزیه و تحلیل شوند.

# فصل ۱

## بررسی عقلی علت غیبت

### درس اول: برهان لطف (۱)

طرح سؤال: چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟

اولین سؤال مورد بحث این است که: «چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟» قبل از پاسخ دادن به این سؤال باید توجه کرد که دو معنای مختلف از آن، قابل فهم است. در واقع این «چرا» می‌تواند به دو معنا باشد. معنای اول آن چرای «اعتراضی» و معنای دوم چرای «استفهامی» است. در حالت اول، سؤال کننده می‌خواهد بداند که غیبت امام عصر علیه السلام چگونه با «عدل» و «حکمت» پروردگار سازگار است. این سؤال وقتی رنگ اعتراض به خود می‌گیرد که کسی گمان کند، لازمه عدل یا حکمت الهی، وجوب ظهور امام علیه السلام در روی زمین است. اگر چنین گمانی در کار نباشد، اعتراضی هم وجود نخواهد داشت.

حالت دوم این است که هیچ اعتراضی در کار نیست و تنها پرسش از حکمت یا حکمت‌های غیبت امام عصر علیه السلام در میان است. در این حالت فرد پرسشگر می‌خواهد بداند که این امر، چه دلیل یا ادله‌ای دارد و البته اگر این ادله را هم نداند، در خصوص غیبت امام علیه السلام اعتراضی به مشیت الهی نمی‌کند؛ چرا که چنین کسی مسلم می‌داند که غیبت آن حضرت هرگز با حکمت و عدل پروردگار، منافات ندارد.

با این ترتیب اولین بحث در این باره است که ثابت شود غیبت امام علیه السلام با «عدل» و «حکمت» خداوند منافات ندارد.

### ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام علیه السلام

گاهی چنین تصور می‌شود که لازمه عدل یا حکمت الهی، ظهور و حضور علنی امام علیه السلام بر روی زمین است. این برداشت مبتنی بر تلقی خاصی از اصل «جعل خلیفه» توسط خداوند در زمین است، که آن را به مقتضای عدل یا حکمت پروردگار، عقلاً واجب و ضروری می‌داند. در این تلقی سخن آن است که وجود پیامبر یا امام، روی زمین در همه زمان‌ها عقلاً ضروری است و استدلال‌های مختلفی بر این مطلب ارائه شده که یکی از مهم‌ترین آنها با عنوان «برهان لطف» مشهور است.

در این برهان، چنین استدلال می‌شود که جعل و نصب خلیفه خدا روی زمین، نوعی «لطف» است و لطف هم بر خداوند واجب است. پس قرار دادن خلیفه روی زمین، ضروری است.

در این دیدگاه، «لطف» به هر چیزی گفته می‌شود که مکلف را - با حفظ اختیار و آزادی - به انجام طاعت الهی نزدیک و از معصیت او دور می‌سازد و در عین حال، در اصل قادر و توانا بودن انسان دخالت

ندارد.<sup>۱</sup> بر اساس این تعریف، ایجاد هر زمینه و مقدمه‌ای که انسان مکلف را در عمل به طاعات کمک می‌کند و یا از نافرمانی خداوند دور می‌سازد، بر پروردگار واجب می‌گردد.

معتقدان به وجوب لطف، به حکمت خداوند از طریق قبح نقض غرض، استدلال می‌کنند. دانشمند بزرگ و متکلم نامدار شیعه مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی می‌فرماید:

### اللُّطْفُ وَاجِبٌ لِيَحْضَلَ الْغَرَضُ بِهِ.<sup>۲</sup>

لطف واجب است تا غرض به واسطه آن به دست آید.

می‌گویند: اگر فاعل حکیم در انجام لطف، اخلال کند، غرض خود را نقض نموده و این با حکمت او منافات دارد. ابن میثم بحرانی در توضیح این استدلال چنین آورده است:

خداوند از مکلف خواسته است که طاعت را برگزیند. بنابراین هرگاه بداند که مکلف، طاعت را انتخاب نخواهد کرد یا به انتخاب آن نزدیک نخواهد شد، مگر اینکه فعل خاصی را در مورد او انجام دهد. با این فرض که نه انجام دادن آن فعل، بر خداوند مشقت دارد و نه موجب نقص و عیب خواهد بود. به مقتضای حکمت، انجام دادن آن فعل، واجب خواهد بود، زیرا انجام ندادن آن. در فرض مزبور. کاشف از آن است که خداوند طاعت را از مکلف نخواسته است. در مقام تمثیل، همانند این است که فردی

---

۱ - عین عبارت مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه این است: «اللُّطْفُ مَا يَقْرُبُ الْمُكَلَّفَ مَعَهُ إِلَى الطَّاعَةِ وَ يَبْعَدُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ لَاحِظًا لَهُ فِي التَّمَكِينِ وَ لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْإِلْجَاءِ.» (النكت الاعتقادية، ص ۳۱).

۲ - کشف المراد، ص ۳۵۰.

واقعاً می‌خواهد که شخصی در مجلس میهمانی او حضور یابد و می‌داند که تا مراسم و تشریفات خاصی را انجام ندهد، وی به مجلس میهمانی او حاضر نخواهد شد و از طرفی انجام دادن آن تشریفات نه برای او دشوار است و نه موجب نقص و عیبی خواهد بود. در این صورت اگر آن عمل خاص را انجام ندهد، نقض غرض محسوب خواهد شد. از نظر عقلاً، نقض غرض، سفیهانه است و مخالف حکمت به شمار می‌رود و چنین کاری بر خداوند متعال، محال است.<sup>۱</sup>

مثال ایشان همان است که مرحوم علامه حلی در شرح عبارات مرحوم خواجه طوسی در «تجريد الاعتقاد» بیان فرموده است.<sup>۲</sup>

در مثال فوق، انجام دادن آن تشریفات خاص، شرط تمکین مکلف و قدرت یافتن او بر انجام تکلیف نیست، همچنین او را به حدّ الجاء و اضطرار هم نمی‌رساند و همین، مصداق لطفی است که طبق این قاعده، انجام آن بر خداوند - به خاطر وجوب دستیابی به غرض - واجب شمرده می‌شود. البته همین نکته (مشروط بودن لطف به اینکه شرط تمکین نباشد) بر برخی از تقریرکنندگان برهان لطف مخفی مانده؛ آنجا که به استناد سخن ابن میثم بحرانی چنین آورده‌اند:

اکثر دانشمندان بزرگ کلامی مثال جالبی می‌آورند، آنان

۱ - فصلنامه انتظار، شماره ۵، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ به نقل از قواعد المرام ص ۱۱۷

و ۱۱۸.

۲ - عبارت علامه حلی این است: «كَمْ مِنْ دَعَا غَيْرِهِ إِلَى طَعَامٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَجِيئُهُ إِلَّا أَنْ يَسْتَعْمَلَ مَعَهُ نَوْعًا مِنَ التَّأْدِبِ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلِ الدَّاعِيَ ذَلِكَ التَّوَعُّبَ مِنَ التَّأْدِبِ كَانَ نَاقِضًا لِعَرَضِهِ.» (کشف المراد، ص ۳۵۱).

## فصل اول: بررسی عقلی علت غیبت \* ۱۷

می‌گویند: هرگاه کسی غذایی آماده کند و هدف و غرضش دعوت افرادی باشد، به آنان پیغام بدهد و با اینکه می‌داند آنان آدرس ندارند، برایشان راهنما و یا آدرس نفرستد، مسلماً او را محکوم به کار عبث و بیهوده می‌کنند.<sup>۱</sup>

نویسنده عبارات فوق به این نکته که متکلمان بزرگ بر آن تأکید ورزیده‌اند، توجه نکرده است که لطف مورد نظر ایشان، شرط قدرت یافتن مکلف بر انجام تکلیف نیست. حال اگر کسی را به مهمانی دعوت کنند، ولی آدرس یا راهنما برای او قرار ندهند، آن فرد، قدرت بر قبول دعوت نخواهد داشت. بنابراین آدرس دادن به کسی که به مهمانی دعوت شده، مصداق «لطف» مورد نظر متکلمان نمی‌باشد. پس اگر دعوت کردن، بدون آدرس دادن، نقض غرض دعوت کننده و قبیح محسوب می‌شود، از آن جهت است که دادن آدرس، شرط قدرت یافتن بر انجام تکلیف است، ولی لطف مورد نظر متکلمان چیزی بالاتر از ایجاد شرایط قدرت بر انجام عمل می‌باشد. به همین دلیل - چنانکه خواهیم آورد - فراهم نکردن آن شرایط را نباید نقض غرض به شمار آورد.

### نقد و بررسی منطقی برهان لطف

کاستی بسیار مهمی که در استدلال بر وجوب لطف از دیدگاه متکلمان، وجود دارد، این است که کشف و تشخیص غرض از فعل و خلقت خداوند، عقلاً امکان پذیر نیست و به همین دلیل صحت مقدمه

۱ - فصلنامه انتظار، شماره ۶، ص ۷۱، رحیم لطیفی به استناد قواعد المرام.

صغری در استدلال ایشان قابل احراز نمی‌باشد.

توضیح مطلب این است که استدلال متکلمان بر وجوب عقلی لطف از لحاظ منطقی به این صورت است:

صغری: انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، نقض غرض در افعال اوست.

کبری: نقض غرض از خدای متعال، قبیح و خلاف حکمت است.  
نتیجه: پس انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، قبیح و خلاف حکمت می‌باشد.

در این استدلال قیاسی، مقدمه کبری کاملاً صحیح و مورد قبول است، ولی صحت مقدمه صغری، عقلاً محل اشکال می‌باشد و به همین دلیل نتیجه عقلاً مردود می‌شود. اشکالی که در صحت صغرای استدلال وجود دارد، این است که تنها در صورتی می‌توانیم انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند را نقض غرض او بدانیم که پیش از آن، غرض الهی را در افعالش، کشف کرده باشیم؛ مثلاً با قاطعیت حکم کنیم که غرض خداوند هدایت و به کمال رساندن مخلوقات، به هر شکل ممکن است. اگر به چنین حکم قطعی رسیده باشیم، آنگاه خواهیم توانست از باب وجوب لطف اصطلاحی، بر خداوند واجب بدانیم که همه آنچه را به امر هدایت مخلوقات کمک می‌کند، فراهم نماید. ولی سخن بر سر همین است که انسان با چه پشتوانه‌ای می‌تواند به چنین حکم قطعی برسد. آیا این امر از مستقلات عقلیه است یا ادله نقلی بر چنین چیزی دلالت می‌کنند؟ پاسخ این سؤال را در درس بعد خواهیم داد.



## درس دوم: برهان لطف (۲)

در درس گذشته به مناسبت بررسی برهان لطف، این سؤال را مطرح کردیم که آیا می‌توان گفت غرض خداوند از خلقت انسان‌ها هدایت و به کمال رساندن آنهاست؟

### عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: تعبیر «غرض خداوند از خلقت» تنها یک معنای مقبول می‌تواند داشته باشد و آن هدفی است که خداوند برای موجودات عاقل و مختار - همچون انسان - به صورت تشریحی قرار داده است. اگر این مخلوقات با سوء اختیار خود در مسیر خلاف هدف تعیین شده حرکت کنند، هیچ لطمه‌ای به حکیمانه بودن خلقت الهی وارد نمی‌شود. بنابراین ضرورتی برای تحقق خواست تشریحی خداوند وجود ندارد.

غیر از معنای فوق هر بیان دیگری که در توضیح تعبیر «هدف» یا

«غرض» خلقت خداوند گفته می‌شود، گرفتار نوعی تشبیه و قیاس با هدفداری در مورد انسان است که به همین دلیل عقلاً مردود می‌باشد.<sup>۱</sup> به همین جهت آن معنایی که عموم افراد (از جمله متکلمان) از «غرض» و «هدف» خداوند در افعالش اراده می‌کنند، عقلاً و نقلاً قابل اسناد به خدای متعال نیست. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به پرسش یکی از اصحاب خود درباره علت تشریح حکم حج و طواف خانه خدا - فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ لَا لِعِلَّةٍ...<sup>۲</sup>

خدای عزوجل آفریدگان را بدون علت آفرید.

امام علیه السلام به صراحت هرگونه علت و غرض را از خلقت خداوند نفی کرده‌اند و در ادامه حدیث به بخشی از تکالیف و وظایف بندگان در مراسم حج و آثار و برکاتی که بر انجام آنها مترتب می‌شود، اشاره فرموده‌اند. آنچه در حدیث نفی شده، همان معنایی از علت و هدف است که در افعال انسان‌ها مطرح می‌شود؛ یعنی آنچه انگیزه انسان برای انجام فعل می‌شود و می‌خواهد به آن تحقق بخشد. چنین معنایی عقلاً قابل اسناد به خدای متعال نیست؛ چون لازمه‌اش تشبیه ذات مقدس ربوبی به مخلوقات می‌باشد.

با این توضیحات روشن می‌شود که هرگونه سخن گفتن از غرض الهی در خلقت، عقلاً و نقلاً روا نیست و بنابراین صغرای استدلال متکلمانی که به برهان «لطف» تمسک نموده‌اند، صحیح نمی‌باشد. ما هیچ‌گونه

۱ - توضیح مبسوط این بحث در حلقه اول از این سلسله درس‌ها آمده است.

۲ - بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۳، ح ۹ به نقل از علل الشرایع.

## فصل اوّل: بررسی عقلی علت غیبت \* ۲۱

غرضی در افعال الهی نمی‌توانیم مطرح کنیم تا حصول آن از باب «لطف» بر خداوند واجب انگاشته شود. معنای صحیح هدفداری خداوند هم در واقع به هدف مخلوقات مربوط می‌شود که تحقق بخشیدن به آن، به اختیار خودشان است و فعل خداوند محسوب نمی‌گردد.

### سنت «امتحان» در خلقت خداوند

اما در حوزه افعال اختیاری انسان‌ها، گاهی اموری در آیات و روایات به عنوان علت و غرض، به فعل خدای متعال نسبت داده شده است. در این خصوص باید توجه داشت که این ادله نقلی در مقام اثبات آنچه عقلاً و نقلاً مردود است، نمی‌باشند و هیچ‌کدام برای خلقت خداوند، هدف و علت - به معنایی که اسنادش به ذات مقدّس ربوبی روا نیست - اثبات نمی‌کنند. یکی از این امور که در آیات و احادیث مطرح شده، مسأله «امتحان» و «ابتلاء» انسان است. در قرآن می‌خوانیم:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ.»<sup>۱</sup>

و او (خداوند) آن کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر برتری بخشید تا در آنچه به شما عطا فرموده، آزمایشتان کند.

در احادیث ائمه علیهم‌السلام هم این مطلب به وضوح مورد تصریح قرار گرفته است. به عنوان مثال، امام باقر علیه‌السلام حدیثی قدسی نقل فرمودند که خداوند به حضرت آدم علیه‌السلام وحی کرد:

دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و بهشت و جهنم را به منظور امتحان و آزمایش بشر آفریدم.<sup>۱</sup>

در این گونه ادله نقلی، امتحان خداوند به عنوان علت و غایت خلقت مطرح شده است. معنای مقبولی که از این «علت» و «غایت» می‌توان فهمید، نتیجه و اثری است که بر فعل خداوند مترتب می‌شود. یعنی یکی از نتایج و آثار خلقت انسان‌ها توسط خداوند، این است که آنها مورد آزمایش قرار می‌گیرند. فرق است بین اینکه چیزی علت و هدف باشد یا صرفاً اثر و نتیجه تلقی شود.<sup>۲</sup>

ما در مورد خلقت خداوند نمی‌توانیم به معنای متداول کلمه «علت» و «غرض» قائل شویم. به تعبیر دیگر هر معنایی که از این دو تعبیر می‌فهمیم، برخاسته از نوعی تشبیه به عالم مخلوقات (همچون انسان‌ها) است. بنابر این ادله‌ای که ظاهرشان بر بیان علت و هدف در افعال خداوند، دلالت می‌کنند، یا باید چنانکه گفتیم بر هدف تشریحی حمل شوند و یا حمل بر بیان نتیجه و اثر خلقت الهی گردند.

با توجه به این نکته باید از تفاوتی که بین امتحان بشر و امتحان خداوند وجود دارد، غافل نشویم. غرض انسان از امتحان، دانستن اموری است که بدون آزمایش، به آنها آگاهی نمی‌یابد. اما خدای متعال منزّه است از اینکه پس از امتحان به چیزی آگاه شود که پیش از آن علمش را نداشته است. معنای امتحان کردن خداوند، آگاه شدن ذات

۱ - رجوع شود به: اصول کافی، ج ۲، ص ۸، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه،

ح ۲.

۲ - این همان تفاوتی است که میان «لام تعلیل» و «لام عاقبت» در عربی وجود

دارد.

مقدّسش از باطن مخلوقات نیست، بلکه صرفاً آشکار شدنِ اموری است که خداوند از پیش به آنها علم داشته است. خدای متعال «اموال» و «اولاد» را در قرآن وسیله امتحان دانسته و فرموده است:

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»<sup>۱</sup>

جز این نیست که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش هستند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه، چنین نقل شده است:

مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطُ  
لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ  
أَنْفُسِهِمْ وَ لَكِنْ لِيَتَّظَهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ  
الْعِقَابُ.<sup>۲</sup>

معنای آیه شریفه این است که (خدای سبحان) بندگانش را به وسیله اموال و اولاد می‌آزماید تا روشن شود که کدامیک از روزی خود ناراضی و چه کسی به سهم خویش راضی و خشنود است و هر چند که خداوند سبحان نسبت به بندگان از خودشان آگاه‌تر است، ولی امتحانش برای آشکار شدن اعمالی است که منشأ استحقاق ثواب و عقاب می‌باشد.

طبق این بیان نورانی، امتحان خداوند برای ظهور طاعات و معاصی است که طاعات منشأ ثواب و گناهان موجب عقاب می‌باشند. از این طریق، حق و باطل آشکار شده، پیروان هر یک از دیگری جدا می‌گردند. این ظهور و جدایی حق و باطل، چیزی بر علم خداوند

۱ - تغابن / ۱۵.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

نمی‌افزاید و صرفاً برای این است که روشن شود کدامیک از اعمال بندگان منشأ ثواب و کدامیک منشأ عقاب آنهاست.

### عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی

حال با توجه به معنای صحیح علت بودن امتحان الهی، می‌توان پذیرفت که خدای متعال ممکن است لطف مورد نظر متکلمان را در مواردی اعمال نکند؛ زیرا خدایی که غرضش امتحان بندگان باشد، عقلاً ملزم نیست همه مقدمات و زمینه‌ها را فراهم کند تا موفقیت در امتحان برای انسان‌ها ساده و آسان گردد، بلکه ممکن است در مواردی، عمداً تسهیلاتی را ایجاد نکند و امتحان‌هایی سخت و دشوار برگزار نماید.

توجه به مثال مورد نظر متکلمان نیز مطلب را واضح‌تر می‌نماید. اگر کسی دیگری را به مهمانی دعوت کند، با اینکه می‌خواهد او در مهمانی شرکت کند، ولی در عین حال ممکن است به جهت صلاح نداند که همه تسهیلات و تشریفات را برای اینکه او حتماً در مهمانی شرکت نماید، فراهم کند. بلکه چه بسا بخواهد او را در همین خصوص بیازماید که آیا بدون انجام آن تشریفات، حاضر به شرکت در مهمانی هست یا خیر. این در حالی است که انجام دادن آن تشریفات خاص، نه برایش دشوار است و نه موجب نقص و عیبی در او می‌شود، ولی حکمتی - چون امتحان - در کار است که به آن جهت از انجام تشریفات، خودداری می‌کند. بنابراین نمی‌توان چنین استدلال کرد که اگر میزبان به انجام آن تشریفات مبادرت نکند، نقض غرض خویش نموده است؛ چون غرض او شرکت فرد دعوت شده در مهمانی به هر قیمتی و با هر شیوه‌ای نبوده

### درس سوم: برهان لطف (۳)

در دو درس گذشته برهان لطف را که جهت اثبات ضرورت عقلی وجود امام اقامه شده، نقل و بررسی کردیم.

#### ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان

یکی از نتایج و لوازم برهان لطف، این اعتقاد است که خداوند در رفتارش با بندگان «باید» همواره بیشترین مصلحت‌های آنان را رعایت کند و همیشه بیشترین خیر دینی و دنیوی را به آنان برساند. به تعبیر دیگر، مقتضای برهان لطف این است که خداوند، «نباید» از فراهم نمودن هر آنچه که به صلاح بندگانش می‌باشد، دریغ نماید. در واقع «رعایت اصلح» یکی از مصادیق «لطف» است که متکلمان آن را بر خداوند واجب دانسته‌اند.

در مورد این مدعا باید گفت:

اولاً قائل شدن به «وجوب» و «ضرورت» بر خدای متعال در رعایت اصلح، به لحاظ عقلی بی‌دلیل است و اشکالاتی که در خصوص

فصل اول: بررسی عقلی علت غیبت \* ۲۷

برهان لطف وارد می‌شود، در مورد «وجوب رعایت اصلح» نیز عیناً وارد است.

ثانیاً اگر این امر را واجب ندانیم، می‌توان به استناد ادله نقلی در این خصوص ادعا کرد که: خداوند از سر فضل و لطف واقعی خود (نه لطف اصطلاحی متکلمان که بر خدا واجب می‌دانند)، همیشه ابتداءً خیر بندگان را در حق آنان اعمال می‌فرماید. اما اگر بنده‌ای از در مخالفت و معصیت الهی وارد شد، آنگاه «ممکن است» او را از آنچه به خیر و صلاحش می‌باشد، محروم فرماید.

اجرای این سنت الهی که از روی منت و تفضل در حق بندگان وضع شده، هیچ‌گونه ضرورت عقلی ندارد و صرفاً از طریق نقلی اثبات می‌شود. در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، چنین می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَفْعَلُ لِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.<sup>۱</sup>

خداوند متعال در مورد بندگان چیزی جز آنچه به صلاح ایشان است، انجام نمی‌دهد و ظلمی به مردم نمی‌کند و این مردم هستند که به خود ستم می‌نمایند.

شبهه همین تعبیر در حدیث دیگری هم از آن امام بزرگوار نقل شده است.<sup>۲</sup>

در مورد مدلول این احادیث باید به چند نکته توجه داشت:

۱- قرار دادن این سنت از جانب خدای متعال صرفاً بر اساس فضل

۱- التوحید، باب ۶۲، ح ۹، ص ۴۰۳.

۲- رجوع شود به: الخصال، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۱۰۸.



است و هیچ‌گونه ضرورتی بر او ندارد. بنابراین احادیثی که بر این معنا دلالت دارند، به هیچ وجه مؤید برهان لطف نیستند و بر «وجوب رعایت اصلح» دلالت نمی‌کنند.

۲- این سنت، یک سنت ابتدایی و اولیه است. یعنی خداوند همیشه ابتداءً با همهٔ بندگان خود چنین عمل می‌کند، اما اگر آنها قدر این نعمت ابتدایی را ندانستند و به ورطهٔ گناه و معصیت الهی سقوط کردند، ممکن است با آنان طبق این سنت عمل نشود. آیات و روایات متعددی بر این معنا دلالت می‌کنند که در اینجا مجال طرح همهٔ آنها نیست. فقط به عنوان نمونه به بعضی از مواردی اشاره می‌کنیم که در آنها سخن از «اضلال» خداوند و «مهر زدن» او بر دلهای ظالمان مطرح شده است. قرآن می‌فرماید:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا»<sup>۱</sup>

اگر خداوند بخواهد کسی را هدایت کند، سینه‌اش را برای تسلیم شدن فراخ می‌کند و اگر بخواهد کسی را در گمراهی نگه دارد، سینه‌اش را تنگ و بسته قرار می‌دهد.

نمونهٔ دیگر در قرآن کریم، چنین است:

«بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>

بلکه خداوند بر دلهای آنان به سبب کفرشان مهر زده، در نتیجه جز عدهٔ کمی (از آنان) ایمان نمی‌آورند.

۱- انعام / ۱۲۵.

۲- نساء / ۱۵۵.

امام رضا علیه السلام با استناد به همین آیه شریفه، مهر زدن خداوند بر دلهای کافران را نوعی عقوبت کفر آنان دانسته‌اند:

الْخَتْمُ هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عِقُوبَةٌ عَلَى كُفْرِهِمْ كَمَا  
قَالَ عَزَّوَجَلَّ: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ.<sup>۱</sup>

ختم یعنی مهر زدن بر دلهای کافران از جهت عقوبت بر کفرشان، همانطور که خدای عزوجل فرمود: بل طبع الله....

در حدیث دیگری، حضرت جواد علیه السلام اضلال و غضب خداوند را تنها متوجه کسانی دانسته‌اند که هدایت و رضایت او را نپذیرفته‌اند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ  
لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاةً وَ إِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاءً وَ إِنَّمَا  
يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاةً.<sup>۲</sup>

خداوند بر دبار دانا - تبارک و تعالی - تنها بر آنان که خشنودی او را رد کرده‌اند، غضب می‌کند. و عطای خود را فقط از کسانی که بخشش او را نپذیرفته‌اند، باز می‌دارد. و تنها کسانی را که هدایت او را قبول نکرده‌اند، اضلال می‌فرماید.

معنای دقیق «اضلال» خداوند در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته و عدم منافات آن با عدل الهی نیز اثبات شده است.<sup>۳</sup> مقصود از طرح این آیات و روایات در بحث فعلی این است که

۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲ - روضة کافی، ص ۵۲، ح ۱۶.

۳ - رجوع شود به حلقه اول از این سلسله درس‌ها.

روشن شود: گاهی خداوند بر خلاف سنت اوّلیّه خود، کسانی را که از پذیرفتن هدایت و لطف الهی با سوء اختیارشان سر باز زده‌اند، از آنچه به صلاحشان است، محروم می‌فرماید و این ظلمی از ناحیه خداوند به ایشان نیست؛ چون در حقیقت عقوبت ظلمی است که در حقّ خود مرتکب شده‌اند.

در حدیثی هم که امام صادق علیه السلام به رفتار خداوند مطابق با مصلحت بندگانش، اشاره فرموده بودند، بلافاصله متذکر این حقیقت شده‌اند که: خداوند به مردم ظلم نمی‌کند و این مردم هستند که به خود ستم می‌نمایند.

نتیجه‌ای که از نقل این آیات و روایات حاصل می‌شود، این است که در مجموع نمی‌توان گفت که خدای متعال در همه حال و برای همه کس فقط مطابق آنچه به صلاحشان است، رفتار می‌نماید. بلکه با دخالت سوء اختیار بشر، سنت اوّلیّه خداوند - که بر اساس فضل او بود - تغییر کرده و به مقتضای عدلش کسانی را از آنچه به صلاحشان است، محروم می‌فرماید.

۳- مراد از «اصلاح» در احادیث مورد بحث، معنای تفضیلی و عالی آن نیست. ما نمی‌توانیم در مورد خدای متعال چنین معنایی را به کار ببریم. انسان‌ها به دلیل محدودیت‌هایی که دارند، می‌توانند برای خودشان تعبیر «اصلاح» را به معنای بیشترین خیر و صلاح به کار ببرند. اما اگر این تعبیر به خدای متعال نسبت داده شود، دیگر معنای «صالح‌ترین» ندارد. ما نمی‌توانیم فضل و خیری از جانب خداوند برای یک مخلوق در نظر بگیریم که دارای بالاترین حدّ خیر و صلاح او باشد؛ به گونه‌ای که بالاتر از آن امکان نداشته باشد. هر درجه‌ای از فضل الهی

را که در نظر بگیریم، بالاتر از آن هم قابل فرض است و چون برای فضل خداوند به مخلوقات، نمی‌توان محدودیتی قائل شد، پس فرض بیشترین خیر و صلاح از جانب خدا در حق بندگانش، فرض صحیحی نیست.

به تعبیر دیگر چون خیر و صلاح بندگان را تفضل خداوند به ایشان تعیین می‌کند، پس نمی‌توانیم سقفی برای خیر و صلاح آنان از جانب خداوند، قائل شویم؛ زیرا دست خداوند باز است برای اینکه تا هر قدر بخواهد به بندگانش خیر برساند و جز خواست خودش هیچ چیزی فضل او را محدود نمی‌سازد. به همین دلیل در ترجمه حدیث مورد بحث «الاصلاح لهم» را، «آنچه به صلاح ایشان است» ترجمه نمودیم و در همه این‌گونه موارد باید این مطلب را رعایت کرد.

در مجموع روشن شد که رعایت مصلحت بندگان، سنتی است که خداوند از روی فضل خویش و به صورت ابتدایی به آن عمل می‌کند و این سنت ممکن است با ناشکری انسان‌ها تغییر کند؛ بنابراین «رعایت اصلاح» نه واجب عقلی است و نه همیشگی و همه جایی.

### عدم وجوب اعمال جود و کرم از جانب خداوند

اکنون باید به این حقیقت توجه کرد که فضل یعنی جود و کرم و لطف، که معانی همه اینها با ضرورت ایجاد آنها سازگار نیست. عطا و بخششی را که از سر جود و کرم باشد، نمی‌توان واجب تلقی کرد. بنابراین نباید تصور نمود که چون خداوند، جواد و کریم است، پس باید همیشه به اقتضای جود و کرمش با بندگان رفتار نماید. صفاتی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود، دو گونه است: گروهی از صفات الهی هستند که خداوند همیشه و در هر حالی به آنها متصف می‌باشد، مانند

علیم، حکیم، حتی، قیوم و امثال اینها. عقلاً امکان ندارد که خداوند در شرایطی حکیم یا علیم نباشد؛ چون حکیم یا علیم نبودن در هر صورتی، نقص به شمار می‌آید و خداوند عقلاً منزّه از هر عیب و نقصی است.

گروه دیگری از صفات الهی هستند که می‌توان فرض کرد خداوند در شرایطی به برخی از آنها متّصف نباشد، بلکه ضدّ آنها به خداوند نسبت داده شود؛ مانند محیی (زنده کننده)، غفور (بخشاینده)، وهّاب (بسیار بخشنده) و امثال اینها. عقلاً ممکن است که خدای متعال در موردی محیی نباشد، بلکه مُمیت (میراننده) باشد و آن وقتی است که جان موجود جاننداری را می‌گیرد. در آنجا دیگر محیی نیست. همچنین وقتی فرد گناهکاری را مورد عفو خود قرار نمی‌دهد و او را بر اساس عدل خود به عقوبت گناهش می‌رساند یا هنگامی که کسی را از موهبت‌هایش محروم می‌کند، دیگر به او غفور یا وهّاب، اطلاق نمی‌شود و این نیز عقلاً امکان دارد. در همه این موارد، متّصف نبودن خداوند به صفاتی از قبیل محیی و غفور و ... عیب و نقص ذات مقدّسش به شمار نمی‌آید و به همین دلیل، سلب آنها - در شرایط و مواردی - از پروردگار متعال عقلاً محذوری ندارد.

به لحاظ ادلّه نقلی هم چنین است؛ چون در آیات و روایات گاهی خود این صفات و گاهی هم اضداد آنها به خداوند نسبت داده شده است. خداوند هم محیی خوانده شده و هم ممیت، هم وهّاب به خدای متعال نسبت داده شده و هم امکان «أَمْسَكَ رِزْقَهُ»<sup>۱</sup> - رزقش را باز داشت - را برای خودش در قرآن مطرح فرموده است. هم «غفور» نامیده شده و هم

«قاصم الجبارین» - شکننده بیدادگران - و «مبیر الظالمین» - نابودگر ستمگران.<sup>۱</sup>

همه این سخنان در فرضی است که در معانی این صفات، فعلیت یافتن آنها در نظر گرفته شده باشد، مثلاً مقصود از مُحیی کسی باشد که بالفعل زنده می‌کند و مراد از غفور کسی که بالفعل می‌بخشاید و ... ولی ممکن است در معنای مُحیی، شأئیت زنده کردن لحاظ شده باشد و به تعبیر دیگر مراد توانایی زنده کردن باشد. یعنی مُحیی به کسی گفته شود که می‌تواند زنده کند، نه اینکه در حال زنده نمودن باشد. همچنین است غفور، یعنی کسی که شأئیت بخشایندگی را دارد، چه بالفعل ببخشاید و چه در موردی غفران خود را اعمال نکند. اگر این معنا هم مراد باشد، باید گفت: «لازمة اتصاف خداوند به این صفات، فعلیت یافتن آنها در هر شرایطی و برای هر کسی نیست.» اگر خداوند، در موردی احیاء یا مغفرت خود را اعمال نکند، محیی و غفور بودن از او سلب نمی‌شود و همین‌طور است، سایر این‌گونه صفات.

به هر حال در مورد صفات دسته اول، عقلاً نمی‌توان تضداد آنها را بر ذات مقدس ربوبی حمل نمود؛ مثلاً نمی‌توان خداوند را در شرایطی غیر حکیم و جاهل یا غیر حق و میّت و ... دانست. در این صفات، تفکیک معنای فعلی از شأئیت دارا بودن آنها، ممکن نیست. یعنی مثلاً نمی‌توان فرض کرد که خداوند ذاتاً حکیم و علیم باشد، اما علم و حکمت خود را در جایی اعمال نکرده باشد. اگر شأن او دارا بودن حکمت و علم است، پس در هر فعلی که انجام دهد، دخالت حکمت و

علم، قطعی است. اکنون می‌پرسیم: جواد و کریم، جزء کدام دسته از صفات الهی هستند؟ آیا عقلاً لازم است که خداوند همیشه و در مورد همگان با جود و کرم خویش رفتار نماید؟ یا به تعبیر دیگر آیا لازمه جواد و کریم بودن خداوند، این است که همیشه جود و کرم خود را اعمال نماید؟ و اگر در موردی نخواهد جود و کرم نماید، دیگر جواد و کریم نیست؟!

اگر مقصود از جواد و کریم بودن خداوند، فعلیت یافتن جود و کرم از سوی پروردگار متعال باشد، باید گفت که عقلاً هیچ ضرورتی ندارد که خداوند همیشه و در مورد همه کس متصف به آنها باشد، بلکه چه بسا کسی را در شرایطی مورد جود و کرمش قرار ندهد و این امر، قبح عقلی ندارد؛ علاوه بر اینکه ادله نقلی هم وجود چنین فرضی را تأیید می‌نماید.

اگر مقصود از جواد و کریم بودن خدای متعال، شائیت و توانایی او برای اعمال جود و کرم باشد، می‌توانیم بگوییم که لازمه متصف بودن خداوند به این صفات، این نیست که همیشه و در هر موردی آنها را اعمال نماید. در همان وقتی که جود و کرم نکرده نیز می‌توان او را جواد و کریم به معنای اهل و شایسته جود و کرم دانست.

پس در هر صورت، لازمه جواد و کریم بودن خداوند این نیست که همیشه به اقتضای جود و کرمش با بندگان رفتار نماید. اکنون در پرتو این توضیحات روشن می‌شود که انجام لطف اصطلاحی متکلمان را - به عنوان مصداقی از جود و کرم خداوند - نمی‌توان واجب شمرد. بنابراین سخن ذیل نمی‌تواند عقلاً قابل قبول باشد:

## فصل اوّل: بررسی عقلی علت غیب \* ۳۵

آن لطفی که معتقدان به لطف، واجب دانسته‌اند، تنها از جهت جود و کرم (خداوند) واجب است، نه از آن جهت که گمان کرده‌اند: عدل (الهی) آن را واجب کرده و اینکه اگر خدا آن لطف را نمی‌کرد، ظالم می‌بود.<sup>۱</sup>

دانستیم که لطف پروردگار را از باب جود و کرم نمی‌توانیم واجب بدانیم؛ چرا که لطف، ماهیتاً با وجوب سازگار نیست. اما اگر کسی هدایت شدن انسان‌ها را حق آنها بر خداوند تلقی کند، آنگاه رعایت این حق از باب عدل بر خداوند، واجب می‌شود. این امر بستگی به نوع تقریری دارد که معتقدان به وجوب هدایت خلق از طرف خداوند، اظهار می‌کنند. اما حقیقت این است که «لطف» نه از باب جود و کرم بر خدا واجب است و نه از باب عدل؛ چون انسان‌ها ابتداءً هیچ‌گونه حقی بر خداوند ندارند.

---

۱ - اوائل المقالات، ص ۵۹. عین عبارت مرحوم شیخ مفید چنین است: «إِنَّ مَا أَوْجَبَهُ اصْحَابُ اللَّطْفِ مِنَ اللَّطْفِ إِنَّمَا وَجَبَ مِنْ جِهَةِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ لَا مِنْ حَيْثُ ظَنُّوا أَنَّ الْعَدْلَ أَوْجَبَهُ وَ أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَفْعَلْهُ لَكَانَ ظَالِمًا.»



## درس چهارم: برهان لطف (۴)

### نقد برهان لطف به نقل از برخی موافقان

آنچه می‌توانیم به عنوان نتیجه بحث در نقد استدلال متکلمان بر وجوب لطف مطرح کنیم، سخنی است که برخی از معتقدان به برهان لطف در نقد آن نقل کرده و هیچ پاسخی هم به آن نداده‌اند. قاعدتاً باید گفت که ناقل، اشکال را وارد دانسته و گرنه باید آن را رد می‌کرد. عین سخن ناقد این است:

این قاعده - یعنی قاعده لطف - از قاعده‌هایی است که در کتاب‌های کلامی، مشهور است و امامیه و معتزله در مباحث کلامی از آن استفاده کرده‌اند و برای تحکیم برخی عقاید دینی خود به آن استدلال کرده‌اند، اما در مورد صحیح بودن یا نبودن این قاعده و تمام بودن یا نبودن آن، بحث‌های علمی میان دانشمندان امامیه، فراوان به عمل آمده است. برخی این قاعده را صحیح و تمام می‌دانند و برخی هم آن را غیر صحیح، ولی اگر

## فصل اول: بررسی عقلی علت غیبت \* ۳۷

کسی در این بحث‌ها دقت کند و در ابواب آن تأمل ورزد، درمی‌یابد که کبرای این قاعده صحیح و تمام است و فقط اشکال، در احراز صغرای آن است و تمام اشکال‌ها به صغرای این قاعده برمی‌گردد.

ناقد پس از بیان توضیحی درباره کبرای استدلال متکلمان، در نقد صغری چنین می‌گوید:

آری سزاوار است که اشاره شود به اینکه از آنجا که عقول بشر، به تمامی مصالح و مفاسد چیزها احاطه ندارد و آن عقول، مقتضیات و موانع اشیاء را - که متعلق به نظام آن امر است - نمی‌شناسد (چه شخصی باشد یا نوعی و یا مربوط به نظام کلی) به همین جهت در احراز صغرای قاعده لطف، دچار مشکل می‌شود. بنابراین چه بسیار قاعده‌های صحیح و مسلمی هستند که در برخی از موارد جزئی، نمی‌توان به آنها استدلال کرد، زیرا در اینکه آن مورد از جمله موارد تطبیق آن قاعده باشد، تردید هست و یا چون علم بر خلاف هست، قاعده، شامل آن صغری نمی‌شود.<sup>۱</sup>

ایشان در مقام بیان این صغری و کبری فرموده‌اند:

بعد از آن که ثابت شد که غرض به چیزی (از قبیل اطاعت و بندگی) به طور مطلق تعلق گرفته است... در این صورت عقل بالضروره حکم می‌کند به اینکه واجب است آن امور که غرض، متوقف بر آن است، اتیان شود.<sup>۲</sup>

---

۱ - آیه الله خرازی به نقل از شهید قاضی طباطبایی در تعلیقه بر جنة المأوی.

فصلنامه انتظار، شماره‌های ۸ و ۹، ص ۸۲ و ۸۳.

۲ - همان.

همان طور که ملاحظه می شود، کبرای مورد نظر، قبیح بودن نقض غرض است که مورد قبول هر عاقلی می باشد. آنچه محل نقد و بررسی واقع می شود، صغراست که عبارت است از اینکه اگر فلان کار صورت نگیرد، غرض فوت می شود. این جا باید بگوییم که چون عقل ما به همه مصالح و مفاسد احاطه ندارد، نمی توانیم این صغری را احراز کنیم.

### نکات دیگری در نقد برهان لطف

بر آنچه در نقد برهان لطف متکلمان بیان شد، می توانیم نکات دیگری هم بیفزاییم:

اولاً آنچه در اصطلاح برخی اهل کلام «لطف» نامیده شده، هیچ تناسبی با معنای لغوی و صحیح آن ندارد. چیزی را می توانیم حقیقتاً مصداق «لطف» بدانیم که از روی فضل و احسان بخشیده شود و اگر اعطای چیزی واجب باشد، دیگر مصداق فضل و لطف نمی تواند باشد. ثانیاً بر اینکه انجام «لطف» - طبق تعریف مورد نظر متکلمین - بر خدا واجب باشد، هیچ دلیل عقلی وجود ندارد. به چه دلیل می توان گفت که ایجاد هر زمینه و شرطی که مکلف را به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک می کند، بر خداوند لازم است؟ اگر خدای متعال، فقط برخی از شرایط و مقدمات انجام طاعات - آن هم بعضی از طاعات - را برای کسانی فراهم آورد، چه کار قبیحی انجام داده و چه نقض غرضی صورت گرفته است؟! آیا این کار خلاف حکمت الهی است؟ به چه دلیل؟

ممکن است گفته شود که در این صورت، انسان ها از طاعت الهی دور و به معصیت او نزدیک می شوند. در پاسخ می گوییم اگر دوری از

طاعت‌ها و نزدیکی به معصیت‌ها به اختیار خودشان باشد. نه به جبر و اکراه خداوند. عدم انجام این لطف، چه قبیحی برای خدا دارد؟ مگر لازم است که خداوند هر ضعف و کاستی بشر را در مسیر هدایت تکمیل و جبران نماید؟! اگر پروردگار متعال. در حدی که برای هر کس اتمام حجت شده. او را مکلف بداند و بالاتر از آن حد از او مسؤوئیتی نخواهد، چه خلاف حکمتی روا داشته است؟ آری، اگر خداوند بیش از آنچه به هر انسانی عطا نموده، از او مؤاخذه نماید، کار قبیحی انجام داده؛ چون این کار ظلم است. ولی اینکه زمینه و شرایط تقرب به خود را برای کسانی کمتر فراهم آورد و به همان اندازه از آنها وظیفه بخواهد، به هیچ وجه نه ظلم است و نه خلاف حکمت.

ثالثاً اگر قرار باشد خداوند همه مقدمات و زمینه‌های لازم برای نزدیک شدن به طاعت و دوری از معصیت را فراهم کند، لازم است برای هر فرد یا جامعه‌ای آنچه را که باعث رغبت بیشتر ایشان به انجام طاعات و پرهیز از معاصی می‌شود، ایجاد نماید و تا آنجا پیش رود که دیگر هیچ گناهکاری باقی نماند!

چون هر کس به تناسب معرفت و تقوای خود از انجام گناه پرهیز می‌کند و خداوند. با ایجاد شرایط و زمینه‌هایی. می‌تواند معرفت و تقوای هر کس را چنان ارتقاء بخشد که دیگر دور و بر معصیت نگردد و اهل طاعت پروردگار شود. پس طبق برهان لطف، عقلاً باید همه زمینه‌ها و مقدمات برای همه انسان‌ها. تا آنجا که به مرحله اجبار و الجاء نینجامد. فراهم شود تا همگی در مسیر هدایت و طاعت الهی قرار گیرند، در حالی که این ادعا قطعاً باطل و مردود است. از این رو لطف مورد نظر مدعیان، نمی‌تواند عقلاً واجب باشد.

این نکته را فقیه سترگ و اصولی نامدار شیعه، مرحوم میرزای قمی در نقد برهان لطف، این‌گونه متذکر شده‌اند:

... به وضوح شواهد و نمونه‌های بی‌حد و حصری برخلاف قاعده

لطف و لزوم ابلاغ احکام به بندگان را مشاهده می‌کنیم.<sup>۱</sup>

آنچه این عالم بزرگوار علاوه بر مطلب فوق، مطرح کرده‌اند، ناظر به این حقیقت است که اگر لطف مورد نظر متکلمان واجب باشد، باید گفت ابلاغ تمامی احکام به همه انسان‌ها در هر زمان و مکانی به طور کامل واجب است؛ چون این امر زمینه را برای نزدیک‌تر شدن آنها به طاعت و دور شدن از معصیت بهتر فراهم می‌سازد. اما موارد بسیار زیادی برخلاف این فرض به چشم می‌خورد.

رایعاً چنانکه پیشتر گفتیم، ما هر چند عقلاً خداوند را حکیم علی‌الاطلاق می‌دانیم و او را از هرگونه فعل بیهوده و عبث منزّه می‌شماریم، اما به هیچ وجه نمی‌توانیم ادعا کنیم که به حکمت‌های افعال الهی، علم داریم. همچنین به دلیل منزّه بودن پروردگار از تشبیه به مخلوقات هرگز نمی‌توانیم آنچه از هدفداری و حکیمانه بودن افعال انسان‌ها می‌فهمیم، به ذات مقدّس الهی نسبت دهیم.

بنابراین عقلاً نمی‌توانیم از حکیم بودن خداوند در افعالش، به لزوم جعل پیامبر یا امام بر روی زمین استدلال کنیم. به تعبیر ساده‌تر، چون نمی‌توانیم از حکمت خلق مخلوقات - به ویژه انسان‌ها - آگاهی یابیم، پس نمی‌توانیم بگوییم اگر انسان‌ها هدایت نشوند، خلقتشان عبث و

۱ - فصلنامه تخصصی فقه، شماره ۳۸، ص ۹۹ به نقل از قوانین الاصول،

بیهوده می‌گردد. لذا در فرض نبودن حجّت الهی روی زمین هم، حکیمانه بودن خلقت انسان نقض نمی‌شود؛ چه رسد به اینکه حجّت خداوند غایب و ناشناخته باشد. با این بیان، اصل وجود امام روی زمین، ضرورت عقلی ندارد تا اینکه لزوم حضور و ظهور ایشان با عقل ثابت شود.

مادر اینجا وارد بررسی تک‌تک استدلال‌های کلامی یا فلسفی - که برای اثبات ضرورت وجود حجّت و لزوم ظاهر بودن اقامه شده‌اند - نشدیم؛ چون این کار موکول به مجال مناسب خود است. اما سعی کردیم با بیان حدّ اقلّ محذورات و اشکالات مترتّب بر این گونه سخنان، نگرش صحیح و منطقی را در این خصوص تبیین و تثبیت نماییم.

با همین توضیحات مختصر روشن شد که: اصل وجود خلیفه (پیامبر یا امام) روی زمین بر اساس فضل و منتّ الهی ثابت است و با هیچ‌گونه وجوب و ضرورتی سازگار نیست. ظاهر و آشکار بودن این خلیفه الهی نیز فضل و منتّ دیگری از جانب خداست و اگر در برهه‌ای از زمان، حجّت خداوند در زمین آشکار نباشد، صرفاً یکی از مصادیق فضل خداوند از مردمان دریغ شده، اما حقّی ضایع نگشته تا ظلم لازم آید. از سویی استمرار این فضل در طول زمان نیز، خود فضل و منتّ دیگری است علاوه بر دو فضل پیشین.

البته لازم به تذکر است که پنهان و ناشناخته بودن حجّت خداوند در زمین، نصب و جعل او را عبث و بیهوده نمی‌سازد. آری، اگر کسی گمان کند که فلسفه وجودی و هدف جعل خلیفه روی زمین، هدایت آشکار مردم می‌باشد، آنگاه چنین می‌پندارد که در صورت عدم تحقق این هدف (غیبت امام) وجود ایشان در زمین بیهوده خواهد شد. اما

چنان گمانی در اصل باطل است؛ چرا که ما نمی‌توانیم عقلاً درباره هدف و غایت جعل حجّت در زمین، اظهار نظر کنیم و ادلّه نقلی هم بر چنین چیزی دلالت نمی‌کنند. هدایت و دستگیری مردم توسط پیامبر و امام یکی از فواید و آثار و جودی ایشان روی زمین است و فایده هر چیزی را نمی‌توانیم با غرض و هدف آن یکی بدانیم. آری، هر فعل حکیمانه دارای نتایج و آثاری است، ولی به صرف ترتب این آثار، نمی‌توانیم حکمت و غرض آن فعل را مترتب شدن آن آثار بدانیم.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۴

- ۱- «لطف» چیست؟ در برهان لطف چگونه بر وجوب لطف از طرف خدا استدلال می‌شود؟
- ۲- آیا این مثال که: «کسی افرادی را به خانه خود دعوت کند و با اینکه می‌داند آنان آدرس ندارند برایشان راهنما یا آدرس نفرستد» مثالی از همان عدم لطف مورد نظر متکلمان است؟ چرا؟
- ۳- استدلال برهان لطف را نقد کنید.
- ۴- ادله نقلی که ظاهرشان بر بیان علت و هدف در افعال خداوند دلالت دارد، چگونه باید معنا شود؟ چرا؟
- ۵- معنای صحیح «امتحان الهی» را با توجه به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام توضیح دهید.
- ۶- مراد از «اصلاح» در فرمایش: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَفْعَلُ بِالْعِبَادِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ» چیست؟ چرا؟
- ۷- آیا می‌توان گفت لازمه دو صفت «جواد» و «کریم» برای خداوند این است که همیشه به اقتضای جود و کرمش با بندگان رفتار نماید؟



پاسخ را با توجه به دو گروه صفات الهی و معانی آنها بیان کنید.  
۸- پذیرش وجوب لطف بر خدای متعال چه لوازم غیر قابل قبولی دارد؟

### درس پنجم: ناسپاسی مردم و غیبت امام علیه السلام

در درس اول گفتیم این سؤال که: «چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟» دو حالت می‌تواند داشته باشد. در حالت اول، «چرای اعتراضی» و در حالت دوم «چرای استفهامی» مورد نظر است.

#### عدم ضرورت استمرار ظهور امام علیه السلام

با توجه به توضیحات درس گذشته، پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام عصر علیه السلام در حالت اول روشن می‌شود. حالت اول این بود که سؤال جنبه اعتراضی پیدا کند و چنین توهم شود که غیبت امام با عدل یا حکمت خداوند سازگار نیست. اکنون واضح است که: چون اصل اعطای نعمت حضور و ظهور امام علیه السلام بر خداوند واجب نبوده، پس نمی‌توان ادعا کرد:

اصل بر حضور امام علیه السلام است یعنی تا وقتی که مانعی از حضور امام نباشد، باید امام حضور داشته باشند.<sup>۱</sup>

---

۱ - ماهنامه موعود، شماره ۴۹، ص ۲۸، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

نویسنده این عبارت، خود اذعان نموده که این اصل را از اعتقاد به وجوب لطف بر خداوند استنتاج کرده است؛ چرا که در عبارات پیشین می‌نویسد:

وجود امام و حضور ایشان در زمین ضروری است، نصب و آفریدن امام لطفی واجب بر خداوند و حضور امام علیه السلام تکلیفی واجب بر ایشان است. لذا اصل بر...<sup>۱</sup>

با این ترتیب با روشن شدن بطلان مقدمات این استنتاج، نتیجه نیز خود به خود ابطال خواهد شد. پس هیچ دلیل عقلی بر ضرورت حضور و ظهور امام علیه السلام وجود ندارد. بنابراین اگر در سالها و قرون متمادی، ائمه علیهم السلام در میان مردم، حضور آشکار داشته‌اند، این چیزی جز فضل و منت پروردگار، بر انسان‌ها نبوده و هیچ لزومی ندارد که این فضل ادامه پیدا کند؛ از آن رو که - مطابق آنچه گفتیم - دریغ کردن فضل از مردمان، به صورت موقت یا دائم، مصداق ظلم نمی‌باشد و در این صورت هیچ امر خلاف عدل یا حکمت الهی صورت نپذیرفته است.

### سؤال از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام

حال می‌توانیم به پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام علیه السلام در حالت دوم پردازیم. پس از روشن شدن اینکه اصل نعمت وجود خلیفه روی زمین و حضور آشکار او، همچنین استمرار این حضور، همگی به فضل الهی است، سؤال درباره غیبت امام به این صورت طرح می‌شود که: «چرا این فضل منقطع شد و ادامه نیافت؟» این «چرا» سؤال از حکمت این انقطاع است.

۱ - ماهنامه موعود، شماره ۴۹، ص ۲۸، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

## فصل اول: بررسی عقلی علت غیبت \* ۴۷

پیش از پرداختن به پاسخ این سؤال باید به دو نکته بسیار مهم توجه شود:

### قابل کشف نبودن حکمت غیبت

اول اینکه عقل ما از کشف حکمت یا حکمت‌های این امر، عاجز و ناتوان است و این مسأله از مستقلات عقلیه نیست. در قسمت‌های گذشته، بخشی از اظهار نظرهای غیر عاقلانه را - که تحت عنوان بحث عقلی ارائه می‌شود - نقد و بررسی نمودیم و در پی آن روشن شد که هیچ‌یک از آن نظریات در قلمرو کشف عقل نیست و بی‌جهت به عنوان بحث عقلی مطرح شده‌اند. هرگونه اظهار نظر دیگری که داعیه عقلانی بودن داشته باشد نیز به همین شکل، محکوم به بطلان است. پس تنها راه کشف حکمت غیبت، رجوع به ادله نقلی است.

دوم اینکه با مراجعه به ادله نقلی نیز به قاعده و قانونی دست نمی‌یابیم که ضابطه کلی الهی را در مورد بقاء و زوال هر نعمتی - و از جمله ظهور و غیبت امام علیه السلام - مشخص نموده باشد. این نکته در بحث فعلی بس مهم به شمار می‌آید. برای اثبات این نکته، رایج‌ترین قاعده‌ای را که در این بحث، مورد استناد قرار گرفته، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

### نظریه‌ای درباره ملاک ظهور و غیبت امام علیه السلام

برخی می‌گویند:

بر هر پژوهشگر تاریخ‌زندگانی ائمه دوازده‌گانه شیعه، این موضوع مسلم است که هر چه ما از عصر امام علی علیه السلام بیشتر

فاصله می‌گیریم، از میزان حضور امامان معصوم در متن وقایع جامعه کاسته شده و فشار و تهدیدات خلفای جور از یک سو و ناهلی مردم زمانه از سوی دیگر سبب می‌گردد که روز به روز از تعداد یاران باوفا در گرداگرد ائمه عصر علیهم‌السلام کم شده و در نتیجه ایشان خود را در غربت و تنهایی بیشتری احساس کنند.

به بیان دیگر، جامعه اسلامی روز به روز لیاقت خود را برای پذیرش امام معصوم بیشتر از دست داده تا جایی که هر چه به عصر غیبت صغری نزدیک‌تر می‌شویم از ارتباط مستقیم ائمه علیهم‌السلام با مردم و حضور عملی ایشان در جامعه کمتر می‌شود.<sup>۱</sup>

نویسنده، مدّعی است برای اینکه بتوانیم به علل ریشه‌ای غیبت و عدم حضور امام در متن جامعه بصیرت بیشتری پیدا کنیم، باید به جای بیان احادیثی که عوامل مختلفی را برای غیبت امام عصر علیهم‌السلام ذکر کرده‌اند، به یک بررسی تاریخی در زندگانی ائمه علیهم‌السلام پردازیم<sup>۲</sup> و با این نگرش به ارائه تحلیل تاریخی فوق پرداخته است.

ایشان پس از توضیح مختصری درباره مقصود خود، خلاصه ادعایش را چنین می‌نگارد:

حاصل کلام ما در اینجا این می‌شود که چون میان قابلیت‌ها و شایستگی‌های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه، ارتباطی متقابل وجود دارد، به هر اندازه که جامعه شایستگی و لیاقت خود را از دست داده و از ارزشهای

۱ - در انتظار موعود، ابراهیم شفیع سروستانی، ص ۴۱ و ۴۲.

۲ - همان، ص ۴۱ و ۴۲.

فصل اول: بررسی عقلی علت غیبت \* ۴۹

الهی فاصله بگیرد، امام معصوم نیز، که یکی از تجلیات رحمت الهی به شمار می‌آید، از جامعه فاصله گرفته و از حضور خود در جامعه می‌کاهد. چرا که رحمت الهی در جایی فرود می‌آید که سزاوار رحمت باشد. به تعبیر دیگر به مصداق قاعده‌ای که قرآن کریم بیان می‌دارد:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.»<sup>۱</sup>

خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته از آنها منع نمی‌کند مگر آنکه خود آن قوم از نظر درونی تغییر یابند [و شایستگی دارا بودن آن نعمت را از دست دهند].

آنگاه که جامعه اسلامی دگرگون شد و مسلمانان از نظر درونی تغییر یافته و ارزشهای الهی خود را از دست دادند، خداوند نیز نعمت وجود امام معصوم در میان مردم را - که از بزرگترین نعمت‌های الهی به شمار می‌آید - از آنها گرفت و امام رو در نقاب غیبت کشید.

باشد تا با گذشت اعصار، مردم به خسارت بزرگی که از ناحیه فقدان معصوم در میان خود متحمل شده‌اند، پی برده و بار دیگر آماده پذیرش نعمت بزرگ الهی یعنی حضور مستمر امام معصوم علیه السلام در جامعه شوند.<sup>۲</sup>

طبق این بیانات، ظهور و غیبت امام علیه السلام تابع قاعده و قانون کلی مشخصی است و آن لیاقت و عدم لیاقت مردم در بهره‌گیری از این وجود

۱ - انفال / ۵۳.

۲ - در انتظار موعود، ص ۴۳ و ۴۴.

مقدّس در جامعه است. بر این اساس گفته می‌شود که: هرگاه مردم شایستگی استفادهٔ علنی و آشکار از امام علیه السلام را داشته باشند، ایشان ظاهر می‌گردند و آنگاه که این شایستگی را از دست بدهند، حضرتش غیبت اختیار خواهند کرد. لذا همان نویسنده در پایان بحث خود، چنین آورده است:

بنابراین می‌توان گفت: علّت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود پر برکت ایشان و عدم لیاقت مردم برای بهره‌گیری از نعمت حضور امام معصوم در میان خود می‌باشد و تا این مانع برطرف نگردد و به تعداد لازم، یاران و انصار مخلص و فداکار برای آن حضرت وجود نداشته باشد، زمان غیبت به سر نیامده و امام همچنان از دیده‌های پنهان خواهند ماند.<sup>۱</sup>

### سرایت دادن نظریه به ظهور و غیبت امام علیه السلام برای هر فرد

گاهی همین ضابطه و قاعده را در مورد فرد فرد انسان‌ها در زمان غیبت امام علیه السلام جاری می‌دانند و می‌گویند: هر کس لیاقت بهره بردن حضوری از وجود امام علیه السلام را داشته باشد، علّت غیبت برای او منتفی خواهد بود و لذا امام علیه السلام برایش ظاهر می‌شوند. این است که همگان باید بکوشند تا علّت پنهانی امام علیه السلام را در خود از بین ببرند.

علّت پنهان شدن، در همهٔ مکلفان وجود دارد و اختصاص به فرد مشخصی ندارد... شیخ طوسی امکان ظاهر شدن امام بر برخی

۱ - در انتظار موعود، ص ۴۵. مدّعاهای نویسنده در این عبارات در فصل سوم به

تفصیل مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

## فصل اول: بررسی عقلی علت غیبت \* ۵۱

از اولیا را نفی نمی‌کند و به دیگران سفارش می‌کند، تا در رفع علت غیبت تمکن یابند تا امام برای آنان ظاهر گردد و در یک کلمه، مکلف باید تقصیر خود را تلافی کند و این تکلیف به ما لایطاق نیست، زیرا مکلف باید قدرت تمیز امور را داشته باشد. او وقتی به این قدرت دست یافت و دید که امام بر او ظاهر نمی‌شود، می‌فهمد که باید سراغ سببی برود که مانع ظهور اوست و در این جستجو خواهد فهمید کوتاهی از سوی خودش است.<sup>۱</sup>

خلاصه سخن این است که از نظر برخی، حضور آشکار امام علیه السلام نزد فرد یا جامعه، تابع شایستگی و لیاقت فردی یا اجتماعی ایشان است. اگر این لیاقت باشد، ظاهر شدن بر امام علیه السلام واجب می‌شود و گرنه بر افراد بی‌لیاقتی که نمی‌توانند بهره‌مناسب از وجود ایشان ببرند، نباید ظاهر شوند. این خلاصه ادعای کسانی است که ظهور و غیبت امام علیه السلام را تابع چنان قاعده‌ای می‌دانند.

البته از مدعیان این قاعده، بعضی به آن صورت عقلی می‌دهند و بعضی هم آن را مدلول ادله نقلی می‌دانند. عقلی بودن این ضابطه و هر ضابطه‌مانند آن را - در زمینه غیبت امام عصر علیه السلام - پیشتر بررسی و استدلال آن را رد کردیم. با توجه به آنکه ما عقلاً هیچ راهی به سوی کشف حکمت افعال الهی نداریم، بنابراین عقل در مورد این موضوع اظهار نظری نمی‌کند. اما گاهی می‌خواهند این قاعده را از ادله نقلی استنتاج نمایند.

۱ - چشم به راه مهدی (عج)، ص ۴۳۳ و ۴۳۴، به نقل از «تلخیص الشافی»،

شیخ طوسی ج ۱ و ۲، ص ۹۰ و ۹۱.



### تأیید نظریه مزبور با آیات و روایات

یکی از این ادله آیه ۵۳ سوره انفال است که در بیان نظر نویسنده «در انتظار موعود علیه السلام» آمده بود. آیه دیگری که همین معنا را می‌رساند، در سوره رعد آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

خداوند وضعیت گروهی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

در توضیح این آیه شریفه از حضرت باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتْمًا لَا يُنْعَمُ عَلَىٰ عَبْدِهِ نِعْمَةً فَيَسْلُبُهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النُّعْمَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>

قضای حتمی خداوند این است که اگر به بنده‌اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی‌گیرد مگر آنکه [آن بنده] گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ....

به طور کلی می‌توان گفت که: تا وقتی انسان نعمتی را کفران نکرده است، آن نعمت، زوال پیدا نمی‌کند و این یک قاعده کلی و ضابطه عمومی در مورد اعطاء نعمت‌ها از جانب خدای متعال می‌باشد. امام

۱ - رعد / ۱۱.

۲ - تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۵۰.

باقر علیه السلام می فرمایند:

لَا يَنْقَطِعُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ.<sup>۱</sup>

فزونی نعمت از جانب خداوند منقطع نمی شود، مگر اینکه شکر از جانب بندگان قطع شود.

در همین مورد قرآن کریم می فرماید:

«لَإِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَإِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»<sup>۲</sup>

اگر (نعمت‌های مرا) شکر کنید برای شما (آنها را) می افزایم و اگر (نسبت به آنها) کفران نمایید همانا عذاب من شدید است.

اینجا نسبت به شکر نعمت، وعده فزونی آن و درباره کفران نعمت، وعید عذاب داده شده است. همچنین در احادیث فرموده اند:

لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ.<sup>۳</sup>

اگر شکر نعمت‌ها گزارده شود، زوال نمی یابند و اگر کفران شوند، باقی نمی مانند.

در اینجا هر دو طرف را ذکر کرده و فرموده اند: در صورت شکر، نعمت زائل نمی شود و در صورت کفران، نعمت باقی نمی ماند.

### نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام

پیروان نظریه مورد بحث، از این آیات و روایات چنین برداشت می کنند که چون ظهور و حضور علنی امام علیه السلام از نعمت‌های بزرگ

۱ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۶، ح ۸۶.

۲ - ابراهیم / ۷.

۳ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشکر، ح ۳.

الهی است، در صورت شکر این نعمت، استمرار آن قطعی و در صورت ناشکری نسبت به آن، زوالش حتمی است. چون استمرار این نعمت، خود از مصادیق «مزید» آن است، پس می‌توان گفت که استمرار یا انقطاع این نعمت ضرورتاً دائر مدار شکر یا کفران آن است و بر همین اساس معتقدند در صورت کفران نعمت حضور امام علیه السلام در جامعه، غیبت امام علیه السلام ضروری است. بنابراین علت تامه غیبت را همین ناسپاسی دانسته، می‌گویند: چون اصل (عقلی) بر حضور علنی امام علیه السلام در جامعه است، در صورت شکرگزاری مردم از این نعمت، ظهور ایشان واجب می‌شود و در صورت ناسپاسی، غیبت آن حضرت و جوب می‌یابد. پس علت بودن شکر نعمت امام علیه السلام برای ظهور ایشان، به معنای فلسفی تفسیر می‌شود که طبق آن، وجود و عدم معلول، دائر مدار وجود و عدم علت می‌گردد. رابطه بین علت و معلول در این فرض یک رابطه ضروری است؛ به این معنا که در صورت وجود علت، صدور معلول ضروری می‌گردد و در صورت عدم علت، عدم صدور معلول ضروری می‌شود یا به تعبیر دیگر در صورت عدم علت، وجود یافتن معلول محال و ممتنع می‌گردد. به همین جهت است که می‌گویند: اگر مردم لیاقت و شایستگی در بهره بردن از وجود علنی امام علیه السلام را داشته باشند (در حقیقت نعمت وجود ایشان را شکر گزارند) ظهور بر ایشان واجب و لازم است و اگر چنین لیاقتی را نداشته باشند (نعمت حضور ایشان را کفران کنند) غیبت بر ایشان واجب می‌شود. این دیدگاه برخاسته از اعتقاد به رابطه علی - معلولی فلسفی میان علت ظهور و خود آن است. در درس‌های آینده به نقد و بررسی این دیدگاه می‌پردازیم.

## درس ششم: بررسی رابطه ناسپاسی مردم با غیبت امام علیه السلام (۱)

در درس گذشته نظریه‌ای را مطرح کردیم که مدعی شده بود علت غیبت امام علیه السلام ناسپاسی مردم در برابر نعمت امام علیه السلام و عدم لیاقت آنان است و برای تأیید آن از ادله نقلی نیز استفاده شده بود. ما در این درس و درس آینده در ضمن نکاتی این نظریه را بررسی می‌کنیم.

### اعطای نعمت‌ها بر اساس لیاقت و شایستگی نیست

نکته اول این است که به طور کلی، نعمت‌های الهی بر اساس شایستگی و لیاقت مردم به آنها داده نمی‌شود. اساس اعطای نعمت به بندگان، فضل و رحمت خداست و اعطای فضل، مبتنی بر وجود استحقاق نیست. اصولاً فضل با عدل همین تفاوت را دارد که عدل، همان عطای بر حسب استحقاق است ولی فضل، بخشش یا بخشایشی، بدون در نظر گرفتن استحقاق.

خداوند، عموم نعمت‌های خود را بر مبنای فضل به بندگانش بخشیده؛ چون آنها هیچ‌گونه استحقاقی پیش از اعطای فضل الهی نداشته‌اند. تعبیر «رحمت الهی» به روشنی بر این بخشش یا بخشایش بدون استحقاق، دلالت می‌کند. منظور از «بخشش»، نزول عطایا و مواهب خداوندی است که ابتداءً و بدون هیچ‌گونه طلب و استحقاقی به مخلوقات داده شده و می‌شود. مراد از «بخشایش» هم عفو و گذشت خداوند از تقصیرات مجرمان و گناهکاران است. «بخشش» و «بخشایش» اسم مصدر «بخشیدن» و «بخشودن» هستند و در عربی تعبیر «فضل» بر هر دو معنا دلالت می‌کند.

با این توضیح درباره‌ی معنای «فضل» و «رحمت» نمی‌توان پذیرفت که:

رحمت الهی در جایی فرود می‌آید که سزاوار رحمت باشد.<sup>۱</sup>

رحمت بودن رحمت به این است که دریافت‌کننده‌ی آن، استحقاق دریافتش را نداشته باشد. اگر کسی که مورد رحمت قرار می‌گیرد، مستحق آن باشد، دیگر نمی‌توان آن موهبت را رحمت نامید؛ چون رعایت استحقاق مستحق، واجب و رعایت نکردن حقش ظلم می‌باشد. اگر کسی حق دیگری را رعایت کرده، به او ظلم نکند، نمی‌توان گفت که به او رحم نموده یا مورد رحمت خود قرارش داده است.

عموم نعمت‌های خداوند از باب رحمت و فضل او به بندگان عنایت شده و می‌شود. چنین نیست که این رحمت تنها شامل افراد شایسته و لایق گردد. اینکه در قرآن فرموده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَك

مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» یا اینکه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» معنای هیچ کدام این نیست که اگر کسانی شایستگی دارا بودن نعمتی را پیدانکنند، خدا به ایشان نعمت نمی‌دهد. لطف خداوند منوط و مشروط به احراز لیاقت و سزاوار رحمت شدن نیست. اصلاً چنین ادعایی هم عقلاً و هم نقلاً باطل است. نه عقل بر این معنا دلالت می‌کند و نه هیچ آیه و روایتی.

آیات فوق مربوط به اعطای نعمت از طرف خداوند به بندگان نیستند. مطابق تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام، این آیات ناظر به سلب نعمت ارزانی شده هستند. اینکه «اگر خداوند نعمتی را به کسی اعطا کرد، آن را از او سلب نمی‌نماید، مگر وقتی که با اعمال ناپسند و زشت خود، استحقاق سلب آن را پیدا کند»، یک قاعده و ضابطه کلی برای سلب نعمت از طرف خداست. بنابراین در کتاب و سنت قاعده و ضابطه‌ای برای اعطای نعمت‌ها بیان نشده است؛ چون باب فضل و رحمت الهی بسیار بسیار گسترده است و هرگز تابع لیاقت و استحقاق بندگان نیست. اما در مورد سلب نعمت فرموده‌اند که تا ناشکری و ناسپاسی نشود، چنین کاری صورت نمی‌گیرد.

قرار دادن این قاعده خود بر اساس فضل و رحمت می‌باشد؛ یعنی حتی همین هم بر خدا واجب نیست که تا بنده ناشکری و ناسپاسی نکرده، انعامش را تداوم بخشد. اگر خدای متعال نعمتی را به کسی ارزانی کند و او مدتی از آن نعمت بهره ببرد، تداوم بخشیدن به آن نعمت، بر خداوند واجب نمی‌شود و کسانی که از آن برخوردار شده‌اند، استحقاقی برای استمرار نعمت پیدا نمی‌کنند. پس هیچ کس بر خداوند این حق را ندارد که اگر نعمتی را دارا بوده و سپاس آن را گفته، آن نعمت

از او سلب نگردد. این لطف و فضل الهی است که چنین رحمتی را بر خود واجب فرموده است و تا وقتی کسی استحقاق از دست دادن نعمت را پیدا نکرده، نعمتش را از او دریغ نمی‌کند و البته این قاعده - چنانکه پیداست - بارویکردی نقلی اثبات می‌شود و عقل در این خصوص حکمی و نظری ندارد.

### حضور آشکار ائمه علیهم‌السلام در جامعه بدون وجود لیاقت مردم

این بحث کلی، در مورد نعمت وجود، ظهور و استمرار حضور امام علیه‌السلام در جامعه نیز جاری می‌شود. ما نمی‌توانیم مدعی شویم که نعمت حضور ائمه علیهم‌السلام در میان مردم، بر اساس وجود قابلیت‌ها و شایستگی‌های ایشان در پذیرش امام معصوم علیه‌السلام بوده است. هیچ‌گاه و در هیچ موردی، اکثریت مردم، لیاقت و استحقاق پذیرش امام علیه‌السلام را نداشته‌اند. در مورد کدام امام معصوم می‌توانیم بگوییم مردم حقوقی را که بر عهده داشتند، به درستی ادا نمودند؟

آیا مردمی که با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کرده بودند، لیاقت حضور آن حضرت را در میان خود داشتند؟ اگر چنین بود، چرا از همان ابتدای امر، برخی از کسانی که برای بیعت با امام علیه‌السلام پیش قدم شده بودند، به کارشکنی و نقض بیعت پرداختند؟ چرا اصحاب جمل (ناکثین) فراهم آمدند و جنگ با امیرالمؤمنین علیه‌السلام را طرّاحی و راه‌اندازی کردند؟ چرا عده‌ای (قاسطین) با عهدشکنی و سستی خود، راه را برای تقویت سلطه معاویه در میان مردم باز کردند؟ و چرا مقدّس‌مآبانی که خود را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام مسلمان‌تر می‌دانستند (مارقین)، آن حضرت را تکفیر نموده و به وجوب قتل ایشان فتوا دادند؟ آیا این مردمی که مستحق

فخرین امیرالمؤمنین علیه السلام شدند، لیاقت پذیرش ایشان را داشتند؟! آیا مردم زمان حضرت مجتبی علیه السلام که با سست ایمانی و بعضاً از روی نفاق، امام خود را مجبور به تسلیم و پذیرش صلح با معاویه کردند، شایسته حضور آن حضرت بودند؟ جایی که پسر عموی آن حضرت (عبید الله بن عباس) به عنوان فرمانده لشکر امام علیه السلام خود را در مقابل دریافت پول به معاویه بفروشد، می توان گفت که مردم، سزاوار حضور حضرت مجتبی علیه السلام بودند؟!<sup>۱</sup>

از همه مصیبت بارتر، رفتاری است که مردم زمان سیدالشهداء علیه السلام با سرور و امام خود داشتند. با هزاران نامه خود، ایشان را به کوفه فراخواندند اما بانهایت بی رحمی و نامردمی، خود آن حضرت را با همه خانواده و یارانش به شهادت رساندند. وقتی کاروان حضرت زین العابدین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت اسرا وارد کوفه شدند، اهل شهر به گریه و نوحه سرایی پرداختند. حضرت به ایشان فرمودند:

تُؤْحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا؟<sup>۲</sup>

بر حال ما نوحه و گریه می کنید؟ پس آن کس که ما را کشت، که بود؟!<sup>۳</sup>

در همان حال دختر بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت عقیله بنی هاشم با بانگی علوی و هیبتی حیدری، مردم کوفه را چنین خطاب کردند:

۱ - رجوع شود به: کتاب «تاریخ خلفا»، ج ۲ تاریخ سیاسی اسلام، نوشته رسول

جعفریان، ص ۳۶۵.

۲ - اللّهُوف، ص ۱۴۶.



يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ أ تَبْكُونَ فَلَا رَقَاتِ  
الدَّمْعَةَ وَلَا هَدَاتِ الرَّثَّةِ.<sup>۱</sup>

ای مردم کوفه، ای نیرنگ بازها و ای بی وفایان، آیا گریه  
می‌کنید؟ اشک شما خشک مباد و ناله‌هایتان فرو نشیناد!

... أ تَبْكُونَ وَ تَتَحَبُّونَ أَيِّ وَ اللَّهِ فَا بَكُّوا كَثِيرًا وَ اضْحَكُوا  
قَلِيلًا.<sup>۲</sup>

آیا گریه می‌کنید و صداهايتان را به زاری بلند کرده‌اید؟ آری به  
خدا باید زیاد گریه کنید و کمتر بخندید.

و در ادامه سخن خود فرمودند:

دامن خویش را به عار و ننگی آلوده نموده‌اید که هرگز شست و  
شویش نتوانید کرد و [گناه] خون [به ناحق ریخته] فرزند خاتم  
نبوت و معدن رسالت و آقای جوانان اهل بهشت را چگونه  
می‌توانید شست؟!<sup>۳</sup>

وقتی کاروان این عزیزان به مدینه النبی ﷺ رسید و مردم مدینه  
برای استقبال ایشان به بیرون از شهر آمدند، حضرت سجاد علیه السلام ضمن  
سخنانی فرمودند:

وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ  
فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا.<sup>۴</sup>

۱ - اللّهوف، ص ۱۴۶.

۲ - همان، ص ۱۴۷.

۳ - همان، ص ۱۴۷.

۴ - همان، ص ۲۰۲.

## فصل اول: بررسی عقلی علت غیبت # ۶۱

قسم به خدا اگر (به فرض) پیامبر ﷺ آن گونه که وصایت ما را گوشزد فرموده، به ایشان جنگ با ما را گوشزد کرده بود، از آن ظلم و جنایتی که با ما نمودند، فراتر نمی رفتند!  
آیا با همه اینها می توان مدعی شد که:

میان قابلیت‌ها و شایستگی‌های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه ارتباطی متقابل وجود دارد.<sup>۱</sup>

آیا امتی که هر چه ظلم از دستشان برمی آمد، در حق اهل بیت پیامبرشان روا داشتند، شایستگی و قابلیت ذاتی برای پذیرش امام معصوم را دارا بودند؟ اگر چنین بود، چرا حضرت زین العابدین علیه السلام و نیز زینب کبری علیها السلام با مردم کوفه چنان سخفانی گفتند؟ راستی مردم زمان امام حسین علیه السلام باید چگونه می بودند که شایستگی پذیرش امام معصوم را نداشته باشند؟! آیا پس از این رسوایی و ننگ آشکار، خداوند حجت خود (یعنی امام سجاد علیه السلام) را از میان مردم غایب نمود؟ و مگر فاجعه بارتر از این هم امکان پذیر بود؟ پس چگونه می توان، حضور مستمر ائمه هدی علیهم السلام در طول ۲۵۰ سال پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به حساب شایستگی و لیاقت مردم آن زمان گذاشت؟!

حقیقت این است که حضور علنی امام علیه السلام در جامعه، نشانگر لیاقت و استحقاق مردم نمی باشد و نمی توان گفت که در طول این ۲۵۰ سال به دلیل حضور آشکار ائمه علیهم السلام، امت‌ها شایستگی و لیاقت این حضور را دارا بوده‌اند.

## درس هفتم: بررسی رابطه ناسپاسی مردم با غیبت امام علیه السلام (۲)

در درس پیشین در مقام بررسی این نظریه که علت غیبت، عدم لیاقت مردم بوده است، یک نکته را بیان کردیم و آن اینکه عموماً نعمت‌های الهی و خصوصاً نعمت امام علیه السلام به سبب لیاقت و استحقاق مردم عطا نمی‌شود. بررسی عملکرد مردم در زمان امامان یازده گانه نیز همین مطلب را نشان می‌دهد.

### ظهور امام علیه السلام بر فرد لایق در زمان غیبت، واجب نیست

نکته دوم این است که در زمان حاضر نیز نمی‌توان گفت که اگر کسی لیاقت داشته باشد، ظهور امام علیه السلام بر او واجب است. چه بسا افراد لایقی در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام باشند، که به حکمت‌هایی امام علیه السلام خود را بر ایشان ظاهر نسازند. یکی از این حکمت‌ها می‌تواند امتحان آنها باشد تا خداوند «ایمان به غیب» را در ایشان بیازماید و به خاطر صبر و رضای به قضای الهی و تحمل فراق مولایشان، ایشان را به

درجات بالای ایمان نائل گرداند. بنابراین دلیلی برای این ادعا وجود ندارد که هر کس امام زمان علیه السلام برایش آشکار و ظاهر نیستند، حتماً فرد تالیق و ناسپاسی است.

### سلب نعمت لزوماً به علت بی‌لیاقتی نیست

نکته سوم: قاعده‌ای که بر اساس فضل الهی مقرر شده این است که تا وقتی مردم با سوء رفتارشان مستحق سلب نعمتی نشوند، خدا آن نعمت را از ایشان نمی‌گیرد. از این قاعده نمی‌توان منطقاً نتیجه گرفت که در صورت سلب نعمت، علت آن حتماً ناشکری مردم بوده است. می‌توان فرض کرد که مردمی با کفران نعمت، مستحق سلب آن شده باشند، اما خداوند نه به دلیل کفران آنها بلکه به علت دیگری از ایشان سلب نعمت کرده باشد.

این مطلب کلی را در ضمن بحث فعلی توضیح می‌دهیم: اگر مردم نعمت حضور آشکار امام علیه السلام را ناشکری کنند، استحقاق سلب این نعمت را پیدا می‌کنند. اما ممکن است خداوند نخواهد به دلیل ناشکری از آنها سلب نعمت کند؛ لذا در این مورد، با فضل خود رفتار کند و از این جهت ایشان را از درک حضور امام علیه السلام محروم نسازد، اما به علت دیگری - که ما نمی‌دانیم - این نعمت را از ایشان بگیرد. در این صورت آن قاعده کلی نقض نشده است؛ چون خدا از کسانی نعمت را گرفته که مستحق این عقوبت بوده‌اند، اما دلیل و حکمت این سلب، چیز دیگری بوده است. پس می‌توان فرض کرد که نعمت یا نعمت‌هایی از مردمی ناسپاس گرفته شود، اما علت سلب آن نعمت‌ها ناسپاسی آنها نبوده باشد. (دقت شود.)

با این حساب، صرف گرفتن یک نعمت، حکایت از اینکه علتش ناشکری و کفران آن نعمت بوده، نمی‌کند. به تعبیر دیگر، بنابر قاعده مورد بحث، سلب نعمت همیشه مسبوق به ناسپاسی و بی‌لیاقتی است، ولی لزوماً علت سلب نعمت، ناسپاسی نیست، بلکه علل مختلفی در این مورد می‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین چه بسا علت دیگری موجب سلب نعمت گردد و ما به صرف وقوع این سلب، نمی‌توانیم پی به علتش ببریم. تنها راه کشف علت در مورد هر سلب نعمتی، دلیل یا ادله خاص نقلی در آن مورد است؛ چون عقل راهی به سوی کشف این امر ندارد.

#### در صورت ناسپاسی، سلب نعمت ضرورت ندارد

نکته چهارم: ادله نقلی - اعم از آیات و روایات - همگی بر این مطلب دلالت می‌کنند که: اگر نعمتی از فرد یا جامعه سلب شود، قطعاً صاحبان آن نعمت در شکرگزاری آن کوتاهی کرده و مرتکب کفران نعمت شده‌اند؛ چون خداوند - طبق قضای حتمی خود - هیچ نعمتی را از کسی بدون آنکه مستحق سلب آن شده باشد، نمی‌گیرد. اما عکس این قضیه به صورت مطلق صحیح نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت که اگر نسبت به نعمتی ناشکری شود، حتماً آن نعمت، سلب می‌شود. چنین رابطه ضروری بین این دو قضیه برقرار نیست.<sup>۱</sup>

۱ - اگر بخواهیم این مطلب را با استفاده از منطق گزاره‌ها توضیح دهیم می‌توانیم

بگوییم:

اگر «ناشکری کردن = P» و «سلب نعمت = Q» باشد، آنگاه می‌توانیم بگوییم  
(P → Q) صحیح است یعنی اگر نعمتی سلب شود حتماً ناشکری نسبت به آن

بنابراین، نمی‌توان از ادله نقلی نتیجه گرفت که در صورت ناشکری نسبت به یک نعمت، سلب و زوال آن قطعی است؛ چون ممکن است خدای متعال با فضل و بخشایش خود از سر تقصیر و کوتاهی کفران‌کنندگان نعمت بگذرد و آنها را به این عقوبت (سلب نعمت) گرفتار نسازد. در استنباط از ادله نقلی باید همواره به مجموع آنها نظر داشته باشیم و نمی‌توانیم یک دلیل یا ادله خاصی را به تنهایی مأخذ استنباط خود قرار دهیم و به بقیه بی‌توجه باشیم. در بحث فعلی ادله‌ای که دلالت بر فضل و رحمت و عفو خداوند در حقّ بندگان گناهکار و مقصّر می‌کنند، باید حتماً مدنظر باشند و با عنایت به این ادله، حداکثر چیزی که بر اثر کفران یک نعمت، می‌توان گفت این است که کفران‌کنندگان، استحقاق سلب نعمت را پیدا می‌کنند؛ اما اینکه خداوند حتماً آن نعمت کفران‌شده را سلب می‌کند، از مجموع ادله نقلی قابل استنباط نیست.

با توجه به این نکته، باید گفت اینکه قرآن فرموده است: «لَا يَنْفَعُ كَفْرُكُمْ إِنْ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»، یا در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است: «لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِّرَتْ»، هیچ‌کدام به این معنا نیست که قطعاً خداوند عذاب می‌کند، یا نعمتش را می‌گیرد، بلکه باید گفت که مقصود، همان استحقاق سلب نعمت و در معرض زوال قرار دادن آن می‌باشد. بنابراین شرط مقدری

---

کما صورت گرفته است. اما عکس این قضیه ( $P \rightarrow Q$ ) لزوماً صادق نیست چون نمی‌توانیم بگوییم که: اگر نسبت به نعمتی ناشکری شود حتماً آن نعمت سلب می‌گردد و طبق منطق گزاره‌ها از ( $Q \rightarrow P$ ) نمی‌توانیم ( $P \rightarrow Q$ ) را نتیجه بگیریم. بلکه می‌توانیم عکس نقیض آن را استنتاج کنیم یعنی ( $\sim P \rightarrow \sim Q$ ) و بگوییم: اگر نسبت به نعمتی ناشکری نشود، قطعاً آن نعمت سلب نمی‌گردد. این همان وعده الهی است که از روی فضل خود مقرر فرموده است.

در اینجا وجود دارد و آن این است که: «اگر خداوند از این کفران نعمت نگذرد و عفو نکند، آنگاه نعمت را سلب می‌نماید». امکان عفو و رحمت خداوند در مورد هر کفران نعمتی وجود دارد و لزومی ندارد که در هر موردی به صورت مستقل تذکر داده شود. پس نباید انتظار داشت که در آیه فوق یا حدیث امام علیه السلام به وجود چنین شرطی تصریح شده باشد. این تصریحات به صورت مجزا ذکر شده و همگی قرینه‌ای برای فهم صحیح آیات و روایات مورد بحث هستند.

### دیدگاه صحیح درباره ارتباط غیبت امام علیه السلام

#### با کفران نعمت ظهور ایشان

با توجه به این توضیحات می‌توانیم دیدگاه صحیح در این مورد را چنین بیان کنیم:

چون اصل وجود و ظهور امام علیه السلام به فضل خداوند بوده، پس استمرار این ظهور هم در اصل، واجب نبوده است. اما وعده الهی مبنی بر اینکه «اگر مردم نسبت به این نعمت ناشکری نکنند، آن را سلب نمی‌کند»، باعث می‌شود که بتوانیم بگوییم در صورت عدم کفران نعمت حضور امام در جامعه، این نعمت سلب نمی‌شد و مردم مبتلا به غیبت امام علیه السلام نمی‌گشتند. پس پنهان شدن امام عصر علیه السلام از دیدگان مردم عقوبتی است که استحقاق آن را داشته‌اند. اما چنین نیست که در صورت ناسپاسی در مورد این نعمت، غیبت امام علیه السلام واجب باشد. چنین حکمی در هیچ زمانی روا نمی‌باشد. همیشه ممکن است که خدای متعال با فضل و رحمت خویش از کوتاهی‌های مردم بگذرد و امام علیه السلام را با وجود ناسپاسی‌های فراوان خلأثق، ظاهر و آشکار فرماید. بنابراین شرط

ضروری ظهور امام علیه السلام، لیاقت و شایستگی مردم در بهره‌وری از حضور علنی ایشان در جامعه نیست. اگر چنین بود، نباید خدای متعال بسیاری از حجّت‌های خود را در بین مردم آشکار می‌کرد؛ چون از صدر خلقت، نعمت حضور خلیفه خداوند در زمین با ناشکری و ناسپاسی مردم همراه بوده است.

حضرت آدم علیه السلام با ناسپاسی فرزند خود (قابیل) مواجه شد که در کمال بیرحمی برادر خود (هابیل) را به قتل رساند. پس از آدم، وصی ایشان حضرت شیث قادر نبود دین خداوند را ظاهر و آشکار نماید و به خاطر تهدید قابیل مجبور به رعایت تقیه و کتمان دین شد.<sup>۱</sup> اما این تازه اول ماجرا بود و روز به روز بر ناشکری مردم نسبت به خلیفه و حجّت خداوند در روی زمین افزوده شد تا آنجا که در عصر بنی اسرائیل و در یک بین الطلوعین، هفتاد پیامبر خدا را می‌کشتند و سپس در بازارهایشان به خرید و فروش می‌پرداختند گویی که هیچ جنایتی انجام نداده بودند.<sup>۲</sup> با همه اینها خداوند از ارسال رسولان و حجج خود به سوی مردم دریغ نفرمود و صد و بیست و چهار هزار پیامبر خود را - که گروهی از آنها اوصیای گروه دیگر بودند - در زمین مبعوث فرمود. بنابراین سنت الهی چنین نبوده است که به خاطر ناشکری و ناسپاسی خلایق، لزوماً فیض حضور خلیفه خود را در میان مردم از آنها دریغ نماید.

۱ - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۵.



### عدم ضابطه کلی برای کشف علت غیبت امام علیؑ

نتیجه مباحثی که در نقد و بررسی ضابطه ارائه شده برای بقاء و زوال نعمت‌های الهی ارائه شد، این است که ما هیچ قاعده و قانون کلی عقلی یا نقلی برای کشف اینکه هر نعمتی چه موقع دوام پیدا می‌کند و در چه صورتی قطعاً زوال می‌پذیرد، در اختیار نداریم. این مطلب را در مورد رایج‌ترین قاعده‌ای که ادعا می‌شود، بررسی نمودیم؛ قاعده‌ای که بقاء و زوال هر نعمتی را به شکرگزاری یا کفران آن نعمت منوط می‌داند. در مورد هر ضابطه دیگری هم که چنین ادعای کلی داشته باشد، شبیه همین نقد را می‌توانیم جاری بدانیم.

بنابراین در مورد اینکه بقاء یا زوال هر نعمتی به طور خاص چه علت یا علت‌هایی دارد، باید دلیل خاص و موردی داشته باشیم؛ چون هیچ ضابطه کلی برای تشخیص علت دوام، یا انقطاع نعمت‌ها در اختیار نداریم. این دلیل خاص هم قطعاً عقلی نیست؛ زیرا عقل به تنهایی راهی به سوی کشف این علت ندارد. پس در مورد سلب هر نعمتی باید دلیل یا ادله نقلی خاص آن را مبنای تشخیص علت آن قرار دهیم. لذا در بحث از علت غیبت امام عصر علیه السلام نیز تنها مرجع قابل اعتماد، ادله نقلی خاص آن است که باید یکی یکی مورد بررسی قرار بگیرد. اگر راهی برای کشف حکمت غیبت امام علیؑ باشد، فقط از همین طریق است، نه از راه عقل و نه از طریق ضابطه کلی تاریخی - نقلی که علت سلب هر نعمت الهی را بیان کند. در فصل دوم به بررسی ادله نقلی این بحث خواهیم پرداخت.

### پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۵ تا ۷

۱- در پاسخ به کسی که سؤال از چرایی غیبت می‌کند، به طور خلاصه چه می‌توان گفت؟ با توجه به عدل الهی و حکمت الهی پاسخ دهید.

۲- نظریه‌ای را که علت فلسفی غیبت امام علیه السلام را ناسپاسی مردم در برابر نعمت امام علیه السلام می‌داند، توضیح دهید. منظور از علت فلسفی چیست؟

۳- آیا می‌توان ادعا کرد اعطای نعمت‌ها بر اساس لیاقت و شایستگی است؟ چرا؟

۴- آیا از این مطلب که: «اگر مردم نعمتی را ناسپاسی نکنند، خدا آن نعمت را سلب نمی‌کند» می‌توان نتیجه گرفت که علت سلب نعمت لزوماً ناسپاسی است؟

۵- آیا از این مطلب که: «اگر مردم نعمتی را ناسپاسی نکنند، خدا آن نعمت را سلب نمی‌کند» می‌توان نتیجه گرفت که در صورت ناسپاسی مردم حتماً آن نعمت سلب می‌شود؟

۶- دیدگاه صحیح دربارهٔ ارتباط غیبت امام علیه السلام با کفران نعمت ظهور ایشان را تبیین کنید.

## درس هشتم: قابل کشف نبودن حکمت غیبت (۱)

تا اینجا برخی از آنچه را که به عنوان دلیل عقلی یا تحلیل تاریخی (همراه با مؤیدات نقلی) برای غیبت امام عصر علیه السلام گفته شده، طرح و بررسی اجمالی نمودیم و نقاط ضعف آنها را روشن نمودیم. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که برای توضیح چرایی غیبت از طریق بحث عقلی به جایی نمی‌رسیم و چاره‌ای جز مراجعه به ادله نقلی در این خصوص نداریم. پس ما ناتوانی خود را در کشف علت غیبت عقلاً می‌یابیم. به عبارت دیگر چون هیچ دلیل عقلی برای فهم و کشف علت و حکمت افعال الهی نداریم، پس عقلاً از علت غیبت، آگاهی نمی‌یابیم. اکنون می‌خواهیم همین مطالب عقلی را با استفاده از بعضی احادیث ائمه علیهم السلام تأیید کنیم که اصولاً علت غیبت امام علیه السلام برای ما قابل کشف نیست و تلاش در این مسیر ما را به گمراهی می‌کشاند.

### مأذون نبودن ائمه علیهم السلام در کشف حکمت غیبت

اولین حدیث در این موضوع، فرمایشی از امام صادق علیه السلام است که جنبه کلیدی و محوری در مورد کشف علت غیبت دارد. این حدیث را محدث بزرگوار، مرحوم شیخ صدوق با اسناد خود در کتاب گران قدر «کمال الدین و تمام النعمة» از عبدالله بن فضل هاشمی نقل فرموده است. می گوید: از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که فرمودند:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ.

همانا برای صاحب این امر (امامت و ولایت) غیبتی است که قطعاً واقع می شود، در آن اهل باطل به شک و تردید می افتند.

راوی می گوید: علت آن را از حضرت پرسیدم. فرمودند:

لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ.

به خاطر چیزی که اجازه پرده برداری از آن را برای شما به ما نداده اند.

راوی می گوید: پرسیدم: حکمت غیبت ایشان چیست؟ فرمودند:

وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبِهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غِيَابِ مَنْ تَقَدَّمَ  
مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ  
لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيمَا  
آتَاهُ الْخَضِرُ عليه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ  
الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه السلام إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا.

حکمت غیبت ایشان، همان حکمت غیبت های حجت های خداوند متعال پیش از ایشان است. حکمت این امر، جز پس از

ظهور ایشان روشن نمی‌گردد، همان‌گونه که حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام (سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه و تعمیر دیوار) برای حضرت موسی علیه السلام تا وقت جدا شدن ایشان از یکدیگر روشن نشد.

در پایان حدیث با تأکید بر «سر» بودن علت غیبت امام زمان علیه السلام فرمودند:

يَا بَنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَ إِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ<sup>۱</sup>

ای پسر فضل! همانا این امر (غیبت امام عصر علیه السلام) یک کار خدایی و رازی از رازهای خداوند و از مصادیق غیب الهی است و ما وقتی خداوند عزوجل را حکیم دانستیم، تصدیق می‌کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است، هر چند که حکمت آنها برای ما روشن نباشد.

در این حدیث شریف به چند موضوع مهم درباره حکمت غیبت امام عصر علیه السلام اشاره شده است:

مطلب اول این است که به صراحت فرموده‌اند: ما اجازه نداریم، حکمت غیبت امام زمان علیه السلام را برای مردم بیان کنیم. با این بیان از همان ابتدا خیال همه را آسوده کرده‌اند که به دنبال پرده‌برداری از حکمت غیبت نباشند.

۱ - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۴، ح ۱۱.

### روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور

مطلب دوم اینکه حکمت غیبت امام علیه السلام پیش از ظهور ایشان مشخص نمی‌شود. بنابراین هر وجهی که برای آن بیان شده یا می‌شود، نمی‌تواند به عنوان حکمت کار خداوند در این موضوع، تلقی گردد. علت «سر» نامیدن این امر همین است که وجه آن تا قبل از ظهور حضرت، ناشناخته و مخفی می‌ماند.

### تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به کارهای حضرت خضر علیه السلام

مطلب سوم: حکمت غیبت امام زمان علیه السلام نظیر حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام است که پیامبر عظیم الشانی چون حضرت موسی علیه السلام نیز ابتداءً از آنها آگاه نبود. علت کارهای حضرت خضر علیه السلام فقط با توضیح خود ایشان در هنگام جدایی از حضرت موسی علیه السلام روشن شد. نکته جالب توجه در این تشبیه آن است که موسی علیه السلام در اثر بی‌اطلاعی از حکمت کارهای خضر - تاب نیاورد و در هر سه مورد، لب به اعتراض گشود و به همین خاطر کار به جایی رسید که حضرت خضر علیه السلام اعلام وقت جدایی از حضرت موسی علیه السلام را کرد. شاید همین وجه شباهت در اینجا هم وجود داشته باشد و کسانی که از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام اطلاع ندارند، نتوانند صبر و تحمل کافی از خود نشان دهند، در نتیجه از این امتحان بزرگ سربلند بیرون نیابند. از این بالاتر، کارهای حضرت خضر علیه السلام به لحاظ ظاهری عاقلانه نبود. سوراخ کردن کشتی در دریا، فی‌نفسه یک کار عقلایی محسوب نمی‌شود، همچنین است کشتن پسر بی‌چهار و درست کردن دیواری که در حال خراب شدن است.

در دوران غیبت هم هستند کسانی که پنهانی امام علیه السلام را امری عقلایی و موجه تلقی نمی‌کنند و در پذیرش آن به لحاظ اعتقادی مشکل دارند. اینان برای آنکه - به زعم خود - ظاهر آبرومندی برای غیبت امام زمان علیه السلام دست و پا کنند، دست به توجیهاتی می‌زنند که - به گمان خود - آن را عقلایی جلوه دهند تا هم خود و هم دیگران را نسبت به این امر راضی و خرسند کنند. ولی واقعیت این است که اگر از ابتدا بپذیرند که حکمت آن را نمی‌دانند و به تصدیق عقل خویش، سر بسته به آن ایمان آورند، نه خود را به زحمت می‌اندازند و نه در ایمان و اعتقادشان خللی به وجود می‌آید.

به عنوان مثال کسانی که وجود امام علیه السلام و حضور آشکار ایشان را در زمین از باب وجوب «لطف» واجب می‌دانند، در توجیه امر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام با اشکال مواجه می‌شوند و ناچارند به صورتی آن را توجیه کنند که به «برهان لطف» ادعایشان لطمه‌ای وارد نشود. اما توجیهات مطرح شده به لحاظ عقلی کامل و تمام نیست و لذا نهایتاً مجبور می‌شوند که به مخفی بودن حکمت غیبت اعتراف نمایند. به نمونه‌ای از این تلاش‌های ناموفق اشاره می‌کنیم.

### بررسی نظر مرحوم شیخ مفید درباره علت غیبت

یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه، فقیه و متکلم نامی، مرحوم شیخ مفید علی الله مقامه الشریف است. ایشان از کسانی هستند که معتقد به برهان لطف بوده و از آن برای اثبات لزوم وجود امام علیه السلام در هر زمان استفاده کرده‌اند. در یکی از رساله‌های ایشان که «النُّكْتُ الْعُقَادِيَّة» نام دارد، حداقل سه بار به کاربرد برهان لطف در اثبات وجود امام

زمان علیه السلام استدلال شده است.<sup>۱</sup> در یکی از این موارد، عین عبارت ایشان چنین است:

فان قيل: ما الدليل على وجوده؟

اگر بگویند: چه دلیلی بر وجود امام علیه السلام هست؟

فالجواب: الدليل على ذلك ان كل زمان لا بد فيه من امام معصوم  
و إلا لخلأ الزمان من امام معصوم مع انه لطف و اللطف واجب  
على الله تعالى في كل زمان.<sup>۲</sup>

جواب این است که: دلیل این امر آن است که در هر زمانی باید  
یک امام معصوم وجود داشته باشد وگرنه لازم می‌آید که این  
زمان از امام معصوم خالی باشد، در حالی که وجود ایشان لطف  
است و لطف در هر زمان بر خدا واجب می‌باشد.

با این مبنا، غیبت امام علیه السلام بی‌معنا و غیر موجه می‌شود؛ چون آن  
لطف مورد نظر متکلمان با پنهان و ناشناخته بودن امام علیه السلام قابل جمع  
نیست. لذا باید غیبت امام علیه السلام را به گونه‌ای توجیه کنند که به قول  
خودشان «اخلال به واجب» از طرف خداوند لازم نیاید. به همین  
جهت است که در اینجا ناچار می‌شوند عقلاً اخلال را از ناحیه مردم  
بدانند که در تبعیت از امام علیه السلام و امتثال او امر ایشان کوتاهی نموده‌اند و  
بگویند که در حقیقت علت غیبت امام علیه السلام به مردم برمی‌گردد و باید  
برگردد.<sup>۳</sup> ایشان در ادامه فرمایش خود در پاسخ به وجه غیبت امام علیه السلام

۱ - النکت الاعتقادیة، ص ۳۹ و ۴۴ و ۴۵.

۲ - همان، ص ۴۴.

۳ - عین عبارات مرحوم شیخ مفید در این باره چنین است:



چنین فرموده‌اند:

فان قيل: ما وجه استتاره؟

وجه و حکمت پنهان بودن امام علیه السلام چیست؟

فالجواب: وجه استتاره لكثرة العدو و قلة الناصر و جاز أن يكون لمصلحة خفية استأثر الله تعالى بعلمها.<sup>۱</sup>

پاسخ این است که: حکمت پنهان بودن ایشان به خاطر زیاده دشمنان و کمی یاران است و ممکن است به خاطر مصلحت خفیه‌ای باشد که خدای تعالی علمش را خاص خود قرار داده و کسی را از آن آگاه نکرده باشد.

ملاحظه می‌شود که مرحوم شیخ در پاسخ خود ابتدا تقصیر و کوتاهی مردم را علت غیبت معرفی کرده‌اند، اما ظاهراً خودشان این جواب را کافی ندانسته و بلافاصله اضافه کرده‌اند که چه بسا یک حکمت و مصلحت مخفی در کار باشد که ما از آن بی‌خبر هستیم. این نکته‌ی اخیر، همان چیزی است که در حدیث مورد بحث از امام صادق علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته و باید از ابتدا مدنظر باشد. اگر از اصل، این احتمال را بدهیم که چه بسا علت و حکمت غیبت حضرت،

۱۲ «فان قيل: قد تقدم أن الامام لطف و اللطف واجب على الله تعالى فاذا كان الامام مستتراً كان الله تعالى مخلاً بالواجب تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

فالجواب: اللطف الواجب على الله تعالى في الامام هو نضبه و تكليفه بالامامة و الله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مخلاً بالواجب و إنما الاخلاص بالواجب من قبل الرعية فانهم يجب عليهم أن يتابعوه و يمشوا أوامرهم و نواهيهم ... فحيث لم يفعلوا ذلك ... ففلا كُفهم من قبل أنفسهم (النكت الاعتقادية، ص ۴۵).

مخفی باشد، دیگر از تحمل زحمت توجیه و تأویل‌هایی که عقلاً قانع کننده نیست، آسوده می‌شویم و از همان ابتدا می‌گوییم: حکمتش را نمی‌دانیم.

اگر حقیقتاً زیاد بودن تعداد دشمنان و کم بودن عدد یاران، علت غیبت امام زمان علیه السلام باشد، باید همه یا حداقل اکثر امامان شیعه در غیبت کامل از مردم به سر می‌بردند؛ چون در همهٔ زمانها چنین علتی وجود داشته است. بیشترین یاران ائمه علیهم السلام به طور نسبی در زمان سیدالشهداء علیه السلام بودند، که تعداد آنها در مقابل دشمن بسیار ناچیز بود (هشتاد و چند نفر در برابر سی هزار نفر!). در زمان امام صادق علیه السلام که هزاران نفر در درس ایشان شرکت داشتند، به فرمودهٔ خودشان تعداد یاران ایشان به هفده نفر نمی‌رسید.<sup>۱</sup> مطابق نقل دیگری از خود حضرت، عدد یاران ایشان از پنج نفر هم کمتر بوده است!<sup>۲</sup> آیا این قلت یار و یاور، باعث غیبت امام صادق علیه السلام گردید؟! و اگر چنین است پس چرا امام سجاد علیه السلام که همهٔ یاران با اخلاص پدرشان در کربلا به شهادت رسیده و خود یگانه و تنها باقی مانده بودند، از دیدگان غایب نشدند؟!

به همین جهت است که مرحوم شیخ مفید، پاسخ اول خود را کافی و قانع کننده ندیده و احتمال وجود یک مصلحت مخفی را مطرح کرده‌اند. خوب، اگر چنین است، چرا از همان ابتدا چنین پاسخی ندهیم؟ و البته باید توجه داشته باشیم که در این صورت، صحت برهان

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلة عدد المؤمنین، ح ۱.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

لطف و اثبات عقلی وجود و ظهور امام علیه السلام در هر زمان (بر اساس این برهان) مخدوش می‌گردد. چون وقتی یک احتمال خلاف مطرح باشد، استدلال ناتمام می‌شود. (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال)

وقتی عقلاً احتمال وجود یک حکمت ناشناخته، برای غیبت امام علیه السلام در کار باشد، دیگر نمی‌توان با قاطعیت، علت آن را کمی یاران یا تبعیت نکردن مردم از امام علیه السلام و عدم امثال اوامر ایشان، از سوی جامعه دانست. بنابراین طرح این احتمال در حقیقت به معنای دست برداشتن از همه استدلال‌ها و براهین به ظاهر عقلی است و تأییدی است بر واقعیتی که در مباحث پیش بر آن اصرار ورزیدیم، مبنی بر اینکه برای غیبت امام علیه السلام هیچ‌گونه توجیه عقلی، پذیرفته نیست.

نکته دیگری که در فرمایش مرحوم شیخ مفید مطرح شده، این است که آن مصلحت مخفی را هیچ‌کس جز خدای متعال نمی‌داند. اما آنچه در حدیث امام صادق علیه السلام آمده، خلاف این معنا را می‌رساند. حضرت فرموده‌اند که به ما (اهل بیت علیهم السلام) اجازه پرده‌برداری از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام داده نشده است. این تعبیر بر آن دلالت می‌کند که خود حضرات ائمه علیهم السلام از راز غیبت مطلع بوده‌اند ولی در کشف آن برای مردم از خدای متعال اجازه نداشته‌اند. پس حکمت غیبت امام علیه السلام فقط از مردم عادی مخفی است نه از خود ایشان.

## درس نهم: قابل کشف نبودن حکمت غیبت (۲)

در درس گذشته در مورد قابل کشف نبودن حکمت غیبت، حدیثی را از امام صادق علیه السلام خطاب به عبدالله بن فضل هاشمی آوردیم و سه نکته‌ای را که از حدیث قابل استفاده است، بیان کردیم.

### تصدیق حکیم بودن خداوند، بدون آگاهی از حکمت الهی

مطلب چهارم که از حدیث مورد بحث استفاده می‌شود، نکته بسیار مهمی است که حضرت در پایان فرمایش خود به صورت یک قاعده کلی عقلی متذکر شده‌اند. فرموده‌اند که ما سر بسته به حکیم بودن خداوند اعتقاد داریم و برای تصدیق حکمت الهی، لازم نیست که از رمز و راز همه کارهای خدا سر در آوریم. این مطلب در کل مباحث اعتقادی و به خصوص در بحث فعلی بسیار کارگشا و روشنگر است.

سر قضیه در این است که ما به حکیمانان بودن کارهای خداوند به خاطر خدایی او و اینکه عقلاً منزّه از هر نقصی (از جمله انجام کارهای

بیهوده و عبث) است، پی برده‌ایم. خدایی خدا اقتضا می‌کند که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و از آن رو که انجام کارهای عبث، عیب و نقص است، به حکم عقل، خداوند، منزّه از آن می‌باشد. ولی نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که برای تصدیق عقلی این قضیه، نیازی نیست که از حکمت افعال الهی هم آگاهی یابیم. بلکه با علم به اینکه حکمت کارهای خدا عقلاً برایمان مکشوف نیست، به حکیم بودن ذات قدوس او حکم می‌کنیم. بله، اگر در موردی خداوند به زبان پیامبر ﷺ یا امام علیؑ - خود حکمت یا حکمت‌های افعال خویش را بیان فرمود، از آن مطلع و آگاه می‌شویم ولی تصدیق حکیم بودن خداوند منوط به دانستن آن حکمت‌ها نیست.

### ممنوعیت سؤال درباره علت غیبت

حال اگر همین قاعده عقلی و نقلی را در بحث فعلی بپذیریم، دیگر پذیرفتن غیبت امام عصر علیؑ بر اندیشه‌مان گران نمی‌آید، آن وقت دیگر توقع نخواهیم داشت که ابتدا علت و حکمت آن را دریابیم تا بعد حکیمانه بودن آن را تصدیق نماییم. به همین جهت خود را ملزم نمی‌کنیم که دست به توجیهاتی بزنیم تا امر غیبت را - به گمان خود - قابل قبول جلوه دهیم. این‌گونه به طور کلی باب سؤال و جستجو از این سرّ الهی را بر خود می‌بندیم و در دانستن آنچه از عهده‌مان برداشته شده، خود را به زحمت نمی‌اندازیم.

در یکی از توقیعاتی که از ناحیه وجود مقدّس امام عصر علیؑ صادر شده، درباره علت غیبت چنین آمده است:

فصل اوّل: بررسی عقلی علت غیب \* ۸۱

أَمَّا عِلَّةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»<sup>۱</sup> ... فَأَغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ وَ لَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّتُمْ.<sup>۲</sup>

اما علت وقوع غیبت، پس خدای عزوجل می فرماید: «ای مؤمنان درباره چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود، ناراحتتان می کند» ... پس باب پرسش از اموری که به شما مربوط نیست را ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از عهده شما برداشته شده به زحمت نیندازید.

این سفارش خود امام عصر علیه السلام است که در پاسخ به سؤالی درباره علت غیب مرقوم فرموده اند. طبق این توصیه، جستجو و کاوش این امر، پسندیده نیست و از مواردی دانسته شده که به ما ربطی ندارد. وظیفه ما ایمان کامل و عمیق به آن اموری است که خداوند اراده فرموده و تلاش برای کشف از رمز و راز آن، کار صحیحی نیست. متأسفانه کم نیستند افرادی که سراغ چیزهایی می روند که از آنها نخواسته اند و در مقابل در پی فهم تکالیف و وظایف خود نیستند. بسیاری از اموری که برای ما اهمیت دارند، آنهایی هستند که اساساً دانستنشان برای ما مفید نیست بلکه از جستجو برای آگاهی از آنها نهی شده ایم، ولی آنها را دنبال می کنیم و به نحوی می خواهیم از آنها سر درآوریم. در مقابل نسبت به آنچه باید بدانیم و وظیفه عقلی و شرعی ماست، کوتاهی و بی رغبتی نشان می دهیم.

۱ - مائده / ۱۰۱.

۲ - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۵، ح ۴.

بر اساس سفارش امام زمان علیه السلام به جای حسّاس شدن و جستجو از علّت و حکمت غیبت، باید به دنبال آشنایی با وظایف خاصّ خود در این زمان باشیم تا راه نجاتی از خطرات هولناک آن پیدا کنیم.

نکته دیگر در این توقیع مبارک آن است که، این حدیث تنها موردی است که امام معصوم علیه السلام تعبیر «علّت» را برای غیبت به کار برده‌اند و در آن هم تصریح کرده‌اند که پرسش درباره آن مجاز نیست. در احادیث دیگر تعبیر «علّت» را به کار نبرده‌اند. از اینجا می‌توان فهمید که ائمّه علیهم السلام از اطلاق این کلمه به آنچه در مقام تعلیل امر غیبت فرموده‌اند، ابا داشته‌اند و این خود مؤیدی است بر آنچه پیشتر در این باره بیان شد.

### بررسی ادّعای کشف علّت غیبت از توقیع امام علیه السلام

عجیب است که با وجود این تأکید امام عصر علیه السلام، برخی از افراد - که اصرار بر فهمیدن راز غیبت دارند - از همین توقیع شریف، علّت اصلی غیبت را به زعم خود استنباط کرده‌اند! به این عبارات توجه کنید:

امام علیه السلام قبل از اینکه به فلسفه غیبت بپردازند، اشاره به آیه‌ای از قرآن کریم کردند که می‌فرماید: «نپرسید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شود، شما را ناراحت می‌کند»<sup>۱</sup> حال آن علّت چه چیز بوده است که موجب ناراحتی شیعیان می‌شود؟

اگر فرض کنیم آن علّت از جانب خداوند متعال یا امام معصوم علیه السلام بوده است که در این صورت ناراحتی شیعیان معقول نیست، پس باید علّت چیزی باشد که به قصور و تقصیر شیعیان

برگردد و آن علت جز ترس از جان مبارکشان به خاطر قلت یاران و کم همتی آنها چیز دیگری نیست.<sup>۱</sup>

اولاً آنچه نویسنده، «فلسفه غیبت» نامیده، بر عهده نداشتن بیعت از طاغوت زمان است که در این توفیق مبارک به عنوان یکی از آثار و لوازم غیبت ذکر شده و ما در فصل آینده، معنای صحیح علت بودن آن را برای غیبت امام زمان علیه السلام، روشن خواهیم نمود - که این امر چیزی نیست جز یکی از نتایج و آثار غیبت آن حضرت - بنابراین نباید آن را «فلسفه غیبت» بدانیم. «فلسفه غیبت» همان رازی است که تا پیش از ظهور آن حضرت، روشن نخواهد شد.

امام عصر علیه السلام در این توفیق به طور صریح مردم را از اینکه به دنبال کشف علت غیبت باشند، منع فرموده و برای همین منظور به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» استناد کرده‌اند.

با این وجود، نویسنده مذکور با بیانی که خود آن را استدلالی و عقلی می‌پندارد، خواسته است تا از همین فرمایش امام علیه السلام (که به دنبال کشف علت غیبت نباشید) علت غیبت را استنتاج کند! واقعاً تعجب آور است که از این گزاره، درست ضد آن را استنباط کرده‌اند. به راستی امام علیه السلام باید به چه بیانی و با چه تعبیری اظهار می‌کردند که علت و فلسفه غیبت، قابل کشف نیست، تا کسی نتواند آن را بر خلاف مقصود ایشان تاویل نماید؟! آیا صریح‌تر از آنچه در توفیق فرموده‌اند، باید می‌گفتند!؟

۱ - ماهنامه موعود، شماره ۵۰، «نظریه اختیاری بودن ظهور»، ص ۶۳.



علاوه بر این در ادامه تویح - همان طور که گذشت - فرموده‌اند که: باب پرسش را از آنچه که به شما مربوط نیست، ببندید. اگر استنباط نویسنده مقاله «اختیاری بودن ظهور» صحیح باشد، چطور فرموده‌اند: آنچه به شما مربوط نیست (ما لا یعنیکم)؟ اگر مقصود امام علیه السلام قصور و تقصیر شیعیان باشد، آیا می‌توان گفت که به آنها مربوط نمی‌شود؟! نکته دیگر آنکه اگر منظور امام علیه السلام از آنچه فرموده‌اند، «ترس از جان مبارکشان» باشد، چه طور در احادیث متعددی به علت بودن آن برای غیبت تصریح کرده‌اند؟<sup>۱</sup> بنابراین با وجود بیان «ترس از جان» به عنوان علت غیبت، باز تأکید فرموده‌اند که از آن سؤال نکنید، پس معلوم می‌شود سر دیگری در کار است که نخواسته‌اند تا قبل از ظهور روشن شود.

آخرین پاسخ ما به نویسنده مقاله مذکور این است که به چه دلیل ادعا می‌کند شیعیان، فقط وقتی علت غیبت، قلت یاران و کم همتی ایشان باشد، ناراحت می‌شوند؟ احتمالات متعددی می‌توان داد که همه علت، به شیعیان برنگردد یا اگر هم باز می‌گردد، تنها به کم بودن یاران و امثال آن مربوط نشود، اما باز هم باعث ناراحتی شیعیان شود. در یک بحث عقلی نمی‌توان این طور ساده‌انگارانه مسأله را حل و فصل نمود.

۱ - ما در فصل آینده، به برخی از آنها اشاره خواهیم نمود.

## درس دهم: بررسی آراء مرحوم سید مرتضی

از مباحث گذشته دانستیم که حکمت غیبت امام عصر علیه السلام برای ما قابل کشف نیست و عقل به این مسأله راهی ندارد. البته بعضاً تلاش‌های عقلی صورت گرفته که به بررسی آن تلاش‌ها پرداختیم.

### دیدگاه مرحوم سید مرتضی درباره علت غیبت

در همین زمینه، عالم بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی - که از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم شیخ مفید بوده - تعبیری دارد که نقل و بررسی آن در اینجا مناسب است. ایشان در رساله‌ای تحت عنوان «المقنع فی الغیبة» درباره غیبت امام عصر علیه السلام و فلسفه آن نظر خود را مطرح فرموده است. در قسمتی از این رساله آگاهی از علت غیبت را به آگاهی یافتن از مراد خداوند از آیات متشابه قرآن تشبیه کرده و چنین می‌فرماید:

همچنان که ما و مخالفین ما<sup>۱</sup>، علم قطعی و آگاهی تفصیلی به وجوه این آیات و تأویل و توجیه آنها را لازم نمی‌دانیم، بلکه همه ما قائل هستیم به اینکه: وقتی ما به حکیم بودن خداوند تعالی علم داریم و می‌دانیم که ممکن نیست به خلاف آن صفات و ویژگی‌هایی که دارد خبری بدهد، به طور کلی درک می‌کنیم که برای همه این آیات، وجوه صحیح و تأویلات درستی بر خلاف ظاهرشان وجود دارد که مطابقت با نتایج دلایل عقلی دارد اگر چه ما به شکل تفصیلی نتوانیم به آن وجوه و تأویلات، علم پیدا کنیم. زیرا نیازی به آن نداریم و همین مقدار که علم اجمالی داریم که مراد از این آیات خلاف معنای ظاهری آنهاست و هر کدام تأویل و وجهی مطابق با عقل دارد، برای ما کفایت می‌کند. به همین ترتیب می‌توان گفت که ما علم دقیق و تفصیلی به سبب غیبت و وجه عدم ظهور حضرت را لازم نداریم و چنین علمی برایمان ضرورت ندارد. بلکه همان علم اجمالی که ذکر شد در این باره کفایت می‌کند. حال اگر خود را به زحمت انداختیم و علی‌رغم عدم لزومش در آن تحقیق و تدقیق کرده و جوهری را ذکر کردیم، از فضل ما محسوب می‌گردد، چنانکه اگر در باب ذکر وجوه آیات متشابه و اهدافی که در آن هست، به گونه متعین و مشخص بحث کردیم، نوعی فضل و زیادت، از جماعت تحقیق کننده ما به شمار می‌آید.<sup>۲</sup>

لازم به ذکر است که مرحوم شیخ مفید و سید مرتضی در زمان خود

۱ - مقصود اهل سنت هستند که غیبت امام عصر علیه السلام را منکر می‌باشند.

۲ - امامت و غیبت (از دیدگاه علم کلام) ترجمه المقنع، ص ۳۸ و ۳۹.

با سنی‌های معتزلی روبه‌رو بودند که غیبت امام عصر علیه السلام را عقلاً مورد اشکال قرار می‌دادند و می‌گفتند که اگر - به قول شما - وجود امام علیه السلام در همهٔ زمانها لازم است و هدایت الهی بدون امام امکان ندارد، چگونه می‌توانید این اعتقاد را با اعتقاد به غیبت امام علیه السلام جمع کنید؟

مرحوم شیخ و شاگردانش خود را موظف می‌دیدند که از اعتقاد شیعه در این موضوع، دفاع عقلانی نمایند و چون به مقتضای برهان لطف، نصب و جعل امام را در هر زمان بر خدای متعال واجب می‌دانستند، باید مانعی عقل پسند برای ظهور امام علیه السلام نشان می‌دادند تا اعتقاد شیعه به وجود امام غایب مخالف با عقل جلوه نکند. به همین خاطر است که مرحوم سید مرتضی اعتقاد به امام غایب را به اعتقاد به آیات متشابه قرآن تشبیه کرده است. این تشبیه از آن جهت است که معنای ظاهری آیات متشابه ممکن است با احکام عقلی در تعارض باشد؛ مثلاً معنای ظاهری آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۱</sup> با این حکم عقل که خداوند از احکام جسم منزّه است، تعارض دارد؛ چون وجود تخت و مستقر شدن روی آن را اثبات می‌کند.

در این‌گونه موارد اگر هم مراد خدای متعال را از این آیات ندانیم ولی این مقدار یقین داریم که مقصود، معنای ظاهری آنها نیست و قطعاً تأویلی مطابق با عقل دارد؛ هر چند که ما آن را ندانیم.

به نظر مرحوم سید مرتضی و استادش مرحوم شیخ مفید، غیبت امام زمان علیه السلام ظاهری خلاف عقل دارد؛ چون ایشان حضور آشکار امام علیه السلام را طبق برهان لطف واجب می‌دانستند. از این جهت، مرحوم

سید فرموده است که ما اگر علم تفصیلی به علت غیبت هم نداشته باشیم، همان علم اجمالی به حکیم بودن علی الاطلاق خداوند، برای پذیرش امکان غیبت امام علیه السلام کفایت می‌کند.<sup>۱</sup>

### بررسی و نقد

درباره فرمایش‌های جناب سید مرتضی باید به چند نکته توجه شود:

اول: مرحوم سید فرموده است: «علم اجمالی به حکیم بودن پروردگار برای تصدیق غیبت امام عصر علیه السلام کفایت می‌کند و ما نیازی به علم تفصیلی نسبت به علت این امر نداریم.» این، سخن بسیار متین و صحیحی است که ما از فرمایش امام صادق علیه السلام و به ارشاد ایشان به آن متذکر شده بودیم. اما پذیرفتن این اصل عقلی، ربطی به اینکه حضور آشکار امام علیه السلام را بر طبق برهان لطف واجب بدانیم، ندارد. باید حساب این دو مطلب را در سخنان سید مرتضی از هم جدا کنیم.

دوم: تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به آیات متشابه قرآن از جهتی صحیح و روشنگر است و از جهت دیگر نادرست و دورکننده از مقصود. از این جهت صحیح است که ما باید اعتقاد به غیبت امام علیه السلام داشته باشیم چه علت آن را بدانیم و چه ندانیم. ندانستن علت این امر، ضرری به اینکه آن را به عنوان یک کار حکیمانه بپذیریم، نمی‌زند؛ همان‌طور که ندانستن تأویل آیات متشابه ضرری به اعتقاد ما نسبت به

۱ - همین مطالب با عبارات دیگری در فرمایش‌های مرحوم شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی که مبرزترین شاگرد مرحوم سید مرتضی بوده است در کتاب الغیبة، ص ۸۵ آمده است.

صحت آنها نمی‌زند. این تشبیه از همین جهت می‌تواند منطقاً پاسخگوی اعتراض اهل سنت، در مورد غیبت امام علیه السلام باشد؛ چون آنها هم آیات متشابه قرآن را قبول دارند بدون اینکه حتماً تأویل آنها را بدانند و شرط ایمان خود به آن آیات را فهم تأویل آنها نمی‌دانند.

اما تشبیه غیبت امام زمان علیه السلام به آیات متشابه از جهت دیگر صحیح نیست. این تشبیه، بر اساس واجب دانستن ظهور امام علیه السلام طبق برهان لطف و امثال آن صورت گرفته و به همین جهت ظاهر آن مخالف عقل دانسته شده است. حال اگر قائل به وجوب ظهور امام نباشیم - که عقلاً هم نمی‌توانیم باشیم - این تشبیه، تشبیه مناسبی نخواهد بود؛ بدین خاطر که غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام، ظاهر مخالف عقلی ندارد، تا نیاز به تأویل و توجیه داشته باشد. بنابراین رجوع به آن دسته از ادله نقلی که علت و حکمت غیبت را بیان کرده‌اند، برای توجیه و تأویل امری مخالف عقل نیست.

سوم: اینکه فرموده‌اند «با وجود تصدیق به کفایت علم اجمالی درباره علت غیبت، وجوهی را به عنوان فضل<sup>۱</sup> مطرح می‌کنیم» جای بحث و گفتگو دارد. بحث در این است که آیا می‌توانیم بدون مراجعه به ادله نقلی، و جهی برای غیبت امام علیه السلام مطرح کنیم یا خیر؟ همین بحث در مورد آیات متشابه قرآن نیز عیناً مطرح است. ما می‌توانیم عقلاً حکم کنیم که مراد از آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، معنای ظاهری آن نیست ولی آیا بدون مراجعه به علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن می‌توانیم تأویل صحیح آیه را بدانیم؟ حق این است که اگر

---

۱ - مراد ایشان از فضل، زیادتی است یعنی دانستن این وجوه نوعی زیادتی از حد

به احادیث ائمه علیهم السلام در توضیح و تفسیر معنای «عرش» و «استواء» مراجعه نکنیم، هرگز معنای صحیح آیه را نمی‌فهمیم. در مورد حکمت یا علت غیبت نیز دقیقاً همین طور است و به همین جهت تأکید بر این داشته‌ایم که سخن گفتن در این موضوع فقط با رجوع به ادله نقلی امکان‌پذیر است.

### عدم جواز اظهار نظر عقلی در مورد علت غیبت

پس سخن گفتن از علت غیبت عقلاً جایز نیست؛ چون هرگونه اظهار نظری در این مورد خارج از حوزه کشف عقلانی است. با توجه به این نکته می‌توانیم درباره صحت و سقم نظریات عقلی در این خصوص قضاوت کنیم. به عنوان مثال اگر گفته شده که علت استتار (پنهانی) امام علیه السلام زیادی دشمنان و کمی یاران ایشان است، باید ببینیم که این نظر به عنوان یک بحث عقلی مطرح شده یا بر اساس ادله نقلی. طرح این سخن از دیدگاه عقلی صحیح نیست ولی اگر در احادیث ائمه علیهم السلام چیزی در این خصوص نقل شده باشد، حساب دیگری پیدا می‌کند که در ادامه مباحث پیرامون معنای آن سخن خواهیم گفت.

در اینجا فقط به این حقیقت اشاره می‌کنیم که در ادله نقلی چنین علتی برای غیبت امام عصر علیه السلام ذکر نشده و آنچه مطرح می‌شود، یا مبتنی بر ادعای عقلی بودن آن است و یا استنباطی است که از برخی احادیث می‌شود. در فصل حاضر بحث درباره این است که عقلاً نمی‌توانیم چنین ادعایی بکنیم. اما احادیث مورد ادعای هم به صراحت، علت غیبت را بیان نمی‌کنند. درباره عدم دلالت آنها بر مدعای فوق در فصل آینده - که ادله نقلی غیبت را بحث خواهیم کرد - سخن می‌گوییم.

## درس یازدهم: بررسی آراء مرحوم شیخ طوسی و علامه خواجه نصیرالدین طوسی

تا کنون استدلالات عقلی در مورد علت غیبت امام عصر علیه السلام را مورد بررسی قرار دادیم. این فصل را با نقل اظهار نظر عقلی دیگری در مورد علت غیبت به پایان می‌بریم.

### بازگشت علت غیبت به مردم

عبارت معروفی که در این خصوص وجود دارد، چنین است:  
«وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مَنَاءٌ»<sup>۱</sup>  
«لطف» در این عبارت به همان معنای مورد نظر متکلمانی چون مرحوم شیخ مفید است که آن را از طرف خداوند بر بندگان واجب

---

۱ - این عبارت از علامه خواجه نصیر الدین طوسی در «تجريد الاعتقاد» است. ایشان در ابتدای مقصد پنجم کتاب می‌فرماید: «الإمام لطفٌ فَيَجِبُ نَصْبُهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى تَخْصِيلاً لِلْعَرَضِ ... وَ وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ ...» (كشف المراد، ص ۳۸۸).



می‌دانند. بر طبق برهان ادعایی این متکلمان، وجود امام زمان علیه السلام در هر زمان روی زمین واجب است و «تصرّف» آن حضرت نیز به عنوان لطف دیگری از جانب امام بر مردم، ضروری و لازم می‌باشد. مقصود از تصرّف امام در جامعه، تصدّی زمامداری و رهبری جامعه از سوی ایشان است که قبول این امر به عنوان لطفی از جانب امام علیه السلام، بر ایشان واجب تلقی می‌شود. این تصرّف جز با حضور آشکار یا ظهور امام در جامعه امکان‌پذیر نیست ولی از آن رو که شرط تحقق این تصرّف، یاری کردن و انقیاد مردم نسبت به امام دانسته می‌شود، تا این شرط محقق نشود، ظهور صورت نمی‌پذیرد و لذا امام علیه السلام غایب می‌شوند.

به تعبیر دیگر در این دیدگاه، «بسط ید» - باز بودن دست - امام علیه السلام، به خواست و اراده مردم بستگی دارد که از ایشان در جهت تحقق اهداف الهی‌اش اطاعت کنند. تا این اطاعت و انقیاد از جانب مردم نباشد، امام علیه السلام عملاً «مبسوط الید» نخواهد شد (دستش برای اداره جامعه باز نمی‌شود) و توانایی «تصرّف» در جامعه پیدا نمی‌کند و لذا غایب می‌گردد. به همین جهت است که گفته شده: «عَدَمُهُ مِنَّا» یعنی عدم تصرّف امام علیه السلام - که همان غیبت ایشان است - به ما (مردم) باز می‌گردد.

پس در این نگرش، لطفی بر خداوند واجب بوده و لطفی هم بر امام. لطف خدا جعل و نصب امام علیه السلام بوده که آن را انجام داده و لطف امام علیه السلام نیز پذیرش مسوولیت امامت است که بر آن حضرت واجب بوده و ایشان نیز آن را انجام داده‌اند. آنچه بر مردم واجب است، انقیاد و نصرت امام می‌باشد که اگر آن را انجام دهند، امام مبسوط الید شده و

## فصل اوّل: بررسی عقلی علت غیبت \* ۹۳

توانایی تصرّف در جامعه را پیدا می‌کند و اگر مردم در انجام این وظیفه خود کوتاهی نمایند، امام عملاً توانایی اعمال مسؤوّلیت امامت را نمی‌یابد و به همین دلیل غیبت اختیار می‌کند. بنابراین عدم تصرّف یا غیبت امام، به کوتاهی و تقصیر مردم در انجام وظایف خود در قبال ایشان باز می‌گردد. تمام این بیانات، از جانب کسانی که به آن معتقدند، صبغة عقلی و رنگ استدلالی دارد و در بیان هیچ‌یک به آیه یا روایتی تمسّک نمی‌کنند.

عالم بزرگ و فقیه گران‌قدر شیعه - مرحوم شیخ ابو جعفر طوسی - در مقدمه « کتاب الغیبة » می‌فرماید:

تصرّف و بسط ید امام علیه السلام - که لطفی بر ماست - جز با تحقّق سه چیز صورت نمی‌پذیرد: یکی متعلّق به خداوند است، که همان ایجاد امام علیه السلام می‌باشد. دومی متعلّق به خود امام است، که قبول مسؤوّلیت امامت و قیام به انجام آن می‌باشد و سومی به ما تعلق دارد که عبارت است از عزم بر یاری و کمک دادن و انقیاد نسبت به ایشان!<sup>۱</sup>

در قسمتی دیگر از این مقدمه فرموده است:

بسط ید امام علیه السلام در هر حالی بر ما واجب است و هرگاه چنین نکنیم، عدم تصرّف (غیبت) ایشان از جانب خود ماست.<sup>۲</sup>

همین معنا در اندیشه‌های کلامی علامه خواجه نصیرالدین طوسی

- سرآمد متکلمان و متفکران شیعی قرن هفتم - به چشم می‌خورد:

۱ - الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۲.

۲ - همان، ص ۱۱.

سبب غیبت نمی‌تواند ناشی از جانب خدا یا امام زمان باشد، پس از جانب مکلفان (مردم) است که همان خوف غالب و تمکین نکردن است و وقتی سبب غیبت از بین برود، ظهور واجب خواهد شد.<sup>۱</sup>

آنچه از نقل عبارات این دو عالم بزرگ شیعه مورد نظر می‌باشد، این است که از دیدگاه ایشان علت و سبب غیبت عقلاً نمی‌تواند به خدا و خود امام علیه السلام مربوط باشد و به همین جهت می‌گویند: علت آن باید به مردم برگردد. بنابراین اگر «خوف غالب» - ترس فراگیر - را به عنوان علت در کنار «عدم التمکین» - نافرمانی - ذکر کرده‌اند، نه به دلیل وجود روایاتی است که علت غیبت امام علیه السلام را خوف ایشان از قتل دانسته‌اند، بلکه این ترس صرفاً مصداقی از کوتاهی و تقصیر مردم در قبال امام علیه السلام است که عقل آن را تشخیص می‌دهد. البته اگر این سبب را به حدیث معصوم علیه السلام نسبت دهند، در فصل آینده معنای آن را روشن خواهیم نمود. بحث ما در حال حاضر فقط ناظر به جنبه عقلی علت غیبت امام زمان علیه السلام می‌باشد.

**در صورت عدم انقیاد مردم، غیبت بر امام علیه السلام واجب نمی‌شود**

در گذشته بیان کردیم که ما نمی‌توانیم نصب و ایجاد امام علیه السلام را تحت عنوان «لطف» بر خداوند واجب بدانیم. همچنین توضیح دادیم که هیچ دلیل عقلی بر وجوب ظهور امام علیه السلام، وجود ندارد و حضور

۱ - نوید امن و امان، ص ۱۹۰ به نقل از رساله الامامه، خواجه نصیرالدین

اشکار ائمه پیشین در جامعه از باب فضل و لطف واقعی (نه لطف اصطلاحی که در برهان لطف واجب دانسته شده) بوده است و اکنون اضافه می‌کنیم که از قیام امام علیه السلام به انجام مسؤوئیت امامت (که در کلام مرحوم شیخ طوسی آمده است)، نمی‌توان عقلاً و جوب ظهور ایشان را نتیجه گرفت. در حلقه آینده درباره علت و موجبات ظهور به تفصیل سخن خواهیم گفت، در اینجا به بیان همین نکته بسنده می‌کنیم که ما عقلاً نمی‌توانیم درباره مسؤوئیت‌های امامت ائمه علیهم السلام اظهار نظر کنیم و اگر بتوان سخن صحیحی در این زمینه گفت، تنها با رجوع به ادله نقلی امکان‌پذیر است. به تعبیر دیگر این امر از مستقلات عقلیه نیست و بنابراین سخن از وجوب عقلی ظهور روا نمی‌باشد. ولی البته می‌توانیم یاری و انقیاد مردم نسبت به امام علیه السلام را عقلاً واجب بدانیم. این مسلم است که مردم و وظیفه دارند که در هر شرایطی - چه زمان ظهور و چه دوره غیبت - امام خود را یاری کنند.

نتیجه اینکه نصب و جعل امام علیه السلام از ناحیه خداوند فضل و منتهی بر مردم است. همچنین اینکه امام علیه السلام خود را به مردم معرفی کند، نیز فضل دیگری در حق مردم است. همین‌طور است وقتی که راه ارتباط و تماس با خود را پیش روی آنان هموار سازد، اما هیچ‌یک از این دو فضل، بر خدا یا امام علیه السلام واجب نیست. ولی البته پس از تحقق آنها مردم عذری ندارند، اگر امام را اطاعت نکنند و نسبت به او انقیاد نورزند؛ چرا که با شناخت امام علیه السلام عقلاً حجت بر مردم تمام می‌شود.

موضوع مورد بحث ما فعلاً دلیل عقلی غیبت امام علیه السلام است. با توجه به مباحث گذشته می‌توانیم بگوییم: صرف اینکه مردم عقلاً

موظف به اطاعت از امام خود هستند، ثابت نمی‌کند که در صورت عدم اطاعت آنان غیبت بر امام علیه السلام واجب می‌شود. هیچ استلزام عقلی بین یاری نکردن و عدم انقیاد مردم با وجوب غیبت امام علیه السلام وجود ندارد.

### وقوع غیبت به اراده الهی

عجیب این است که برخی نویسندگان از سخنان شیخ طوسی و خواجه طوسی چنین برداشت کرده‌اند که اصولاً خداوند، غیبت امام زمان علیه السلام را اراده نکرده است! به این عبارات توجه کنید:

شیخ طوسی در این باره می‌فرمایند:

چگونه خداوند اراده می‌کند این (غیبت امام علیه السلام) را و حال آنکه در دوران غیبت، ظالمان به مؤمنان ظلم می‌کنند و...<sup>۱</sup>

نویسنده این عبارات، در ترجمه کلام شیخ طوسی اشتباهات فاحشی مرتکب شده که در فصل آینده با نقل عین عبارات مرحوم شیخ روشن خواهد شد.

یک اشتباه ایشان این است که تصور کرده مرحوم شیخ، اراده خداوند را نسبت به غیبت امام علیه السلام نفی کرده است. نویسنده به غلط گمان کرده که اگر کسی بگوید علت غیبت به کوتاهی خود مردم برمی‌گردد، نتیجه‌اش این است که خداوند اصلاً آن را اراده نکرده است. کسانی که با معارف دینی آشنایی دارند، به خوبی بطلان این ادعا را متوجه می‌شوند. تفاوت روشنی وجود دارد بین اینکه بگوییم خداوند غیبت را اراده نکرده با اینکه قائل باشیم اراده کرده اما حکمت و علت

۱ - ماهنامه موعود، شماره ۵۱، «نظریه اختیاری بودن ظهور»، ص ۶۰.

این اراده، تقصیر مردم در ادای وظایف خود نسبت به امامشان است. آنچه مرحوم شیخ طوسی و خواجة طوسی فرموده‌اند معنای دوم است نه اول. اما نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» از عبارات ایشان معنای اول را برداشت کرده است. به طور کلی در مورد غیبت امام زمان علیه السلام دو فرض وجود دارد که بایکدیگر قابل جمع می‌باشند: اول اینکه خداوند به اراده تکوینی خود کاری کرده که امام علیه السلام از دیدگان مردم ناشناخته بماند و این کار ممکن است از طریق عدم ایجاد معرفت امام علیه السلام در قلب مردم یا اموری شبیه این باشد (که مستقیماً به فعل خود خداوند مربوط می‌شود).

دوم اینکه خداوند به اراده تشریحی خویش از امام علیه السلام خواسته باشد تا ایشان از اینکه مورد شناخت مردم قرار بگیرد، خود را دور بدارد. آنگاه امام علیه السلام نیز - که هیچ کاری را بدون امر خداوند انجام نمی‌دهد<sup>۱</sup> - خود از دیدگان مردم غیبت فرموده باشد.

در حالت اول، غیبت کار خداوند و در حالت دوم کار امام علیه السلام است. اما در هر دو فرض این کار به اراده حق تعالی باز می‌گردد. بنابراین به هر حال غیبت امام علیه السلام به اراده خدا صورت گرفته و حتی بزرگانی که سبب غیبت را تقصیرات خود مردم دانسته‌اند، هیچ‌کدام نفی اراده خداوند را نسبت به آن نکرده‌اند.

---

۱ - رجوع شود به: اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أنّ الأئمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً و لا یفعلون الا بعهد من الله عزوجل و امر منه لا یتجاوزونه.

### پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۸ تا ۱۱

۱- تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به کارهای حضرت خضر علیه السلام بیانگر چه مطلبی است؟

۲- این سخن را نقد و بررسی کنید: «حکمت پنهان بودن امام عصر علیه السلام به خاطر زیادی دشمنان و کمی یاران است و ممکن است به خاطر مصلحت خفیه‌ای باشد که تنها خدا می‌داند.»

۳- چگونه برخی افراد از تویع امام عصر علیه السلام مبنی بر ممنوعیت سؤال درباره علت غیبت، ادعای کشف علت غیبت را کرده‌اند؟ ابتدا این ادعا را توضیح داده، سپس نقد کنید.

۴- تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به آیات متشابه قرآن از چه جهت صورت گرفته است؟ آیا این تشبیه صحیح است؟

۵- این عبارت معروف: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا» از کیست؟ منظور آن را توضیح دهید.

۶- چرا معتقدان به برهان لطف باید غیبت امام علیه السلام را واجب بدانند؟ آیا می‌توان گفت اگر مردم به وظیفه اطاعت از امام علیه السلام عمل نکنند، غیبت امام علیه السلام واجب می‌شود؟ توضیح دهید.

۷- اگر بپذیریم که علت غیبت، کوتاهی مردم است، آیا می‌توان نتیجه گرفت که وقوع غیبت به اراده الهی نیست؟ چرا؟

## فصل ۲

# بررسی ادله نقلی علت غیبت

### درس دوازدهم: علل نقلی غیبت (۱)

در فصل گذشته به طرح و بررسی اهم آراء و نظریات عقلی پیرامون علت غیبت امام عصر علیه السلام پرداختیم و ضعف و نارسایی آنها را از جهت عقلی و نقلی روشن نمودیم. اکنون می خواهیم ادله نقلی این موضوع را مورد بحث قرار دهیم و به همین جهت به سراغ احادیثی می رویم که هر یک علتی را برای غیبت امام زمان علیه السلام مطرح کرده اند تا روشن شود که چه علت ها یا حکمت هایی برای آن وجود دارد.

#### معنای «علت» غیبت امام علیه السلام در احادیث

مقصود ما از کلمه «علت» معنای اصطلاحی آن - که در این بحث اطلاق آن جایز نیست - نمی باشد، بلکه مراد از آن هر چیزی است که ائمه علیهم السلام در مقام تعلیل امر غیبت فرموده اند. پیش از هر چیز باید



مقصود از این تعلیل را - که در احادیث، برای غیبت امام عصر علیه السلام به کار رفته - بیان کنیم، تا روشن شود که آنچه در این فصل اثبات می‌گردد، با آنچه در فصل گذشته عقلاً و نقلاً مردود دانستیم، تعارضی ندارد. در مباحث گذشته روشن شد که هم عقل از کشف علت غیبت عاجز و ناتوان است و هم احادیث ائمه علیهم السلام به صراحت، غیبت را رازی سر به مهر دانسته‌اند که پیش از ظهور امام زمان علیه السلام گشوده نمی‌گردد. در این صورت سؤالی که مطرح می‌شود این است که: «چگونه در احادیث، علت‌هایی برای غیبت ذکر کرده‌اند در حالی که خود ائمه علیهم السلام سر غیبت را تا قبل از ظهور، کشف‌ناشدنی معرفی نموده و پرسش از آن را ممنوع دانسته‌اند؟!»

این پرسش، پرسش مهمی است که پاسخ آن، دیدگاه صحیح را - در فهم احادیثی که به طرح علت غیبت امام عصر علیه السلام پرداخته‌اند - روشن می‌کند. در گذشته این نکته را تذکر داده‌ایم که در بیان علت غیبت امام علیه السلام مقصود این نیست که در صورت وجود علت، غیبت امام ضروری گردد و در صورت عدم آن، ظهور (عدم غیبت) ایشان ضرورت یابد. این برداشت از تعلیلی که در احادیث برای غیبت امام علیه السلام شده صحیح نیست، بنابراین باید گفت:

اولاً با استناد به ادله نقلی در این زمینه، می‌توانیم نتیجه بگیریم که همه آنچه به عنوان علت غیبت فرموده‌اند، عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام بوده است، ولی این تأثیر، ضرورت عقلی ندارد. یعنی چنین نیست که هر یک از این علل یا مجموع آنها، عقلاً غیبت امام علیه السلام را ضروری کند. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که عقلاً وجود هر یک از این

علت‌ها با عدم غیبت امام علیه السلام هم سازگار است، بنابراین هر کدام از این علت‌ها نه علت تامه اصطلاحی است نه علت ناقصه.<sup>۱</sup>

ثانیاً چنین نیست که اگر این علت‌ها همه با هم منتفی گردند، ضرورتاً غیبت خاتمه یابد و ظهور واقع شود. به تعبیر دیگر نمی‌توان گفت: «رفع هر یک از این علل، علت ناقصه ظهور امام علیه السلام است. پس اگر همه با هم رفع شوند، علت تامه ظهور محقق می‌شود و بنابراین ظهور حضرت، قطعی می‌گردد». چنین نیست؛ چرا که در این صورت دیگر وجه و علت غیبت، مخفی نخواهد بود و می‌توانیم حکمت غیبت را حاصل جمع همه آن علت‌ها بدانیم، در حالی که به فرمایش معصوم علیه السلام، حکمت غیبت تا قبل از ظهور روشن نمی‌گردد. بنابراین می‌توان فرض کرد که همه این علت‌ها مرتفع شوند، ولی غیبت خاتمه نیابد و ظهور واقع نشود.

با توجه به این دو نکته، می‌توان گفت که مقصود از بیان علت در احادیثی که غیبت امام علیه السلام را توضیح داده‌اند، یا بیان عامل مؤثر در غیبت می‌باشد و یا روشن نمودن برخی از آثار و فواید غیبت؛ به این معنا که غیبت حضرت، دارای آن آثار و نتایج می‌باشد، اما هیچ‌کدام به معنای اصطلاحی کلمه، «علت» نیستند. این مطلبی است که در نوشته یکی از اعظام حوزه علمیه به آن تصریح شده است:

---

۱ - اصطلاحاً علت تامه به علتی گفته می‌شود که با وجود آن، وجود معلول ضروری می‌شود و علل ناقصه به عواملی گفته می‌شود که هر کدام سهمی در تحقق معلول دارند و با رفع هر یک، وجود معلول هم منتفی می‌گردد. به عبارت دیگر علت ناقصه جزئی از اجزاء علت تامه می‌باشد.

آنچه بگوییم راجع به اسرار غیبت، بیشتر مربوط به فواید و آثار آن است و الا علت اصلی آن بر ما مجهول است. و این است معنای احادیث شریفه‌ای که در آنها تصریح شده به اینکه سرّ غیبت آشکار نشود مگر بعد از ظهور.<sup>۱</sup>

حال با توجه به این نکته، به نقل و توضیح گزیده‌ای از احادیثی می‌پردازیم که در مقام بیان علت غیبت امام علیه السلام، وجوهی را ذکر کرده‌اند. آنچه با مراجعه به این احادیث به دست می‌آید، پنج وجه مختلف است که برای هر کدام مؤیداتی هم وجود دارد. ما در اینجا به نقل نمونه‌هایی از هر وجه، که صراحت بیشتری در تعلیل غیبت امام علیه السلام دارد، اکتفا می‌کنیم. لازم به ذکر است که غیر از این پنج دلیل، وجوه دیگری هم در کلمات برخی از بزرگان و دانشمندان ذکر شده، ولی چون صراحت یا ظهوری در بیان علت غیبت ندارند، از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

### اولین علت غیبت امام علیه السلام: ترس از کشته شدن

نخستین علتی که شاید بیش از سایر علت‌ها، در خصوص غیبت امام عصر علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته، «ترس از کشته شدن» است. در احادیث منقول توسط مرحوم کلینی (در کتاب شریف «کافی») و مرحوم صدوق (در کتاب گران قدر «کمال الدین») و مرحوم نعمانی (در کتاب ارزشمند «الغیبة») این علت در موارد متعددی بیان شده است.<sup>۲</sup>

۱ - آیه الله صافی گلپایگانی، نوید امن و امان، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲ - کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة و کمال الدین، باب ۴۴ (علّة الغیبة) و الغیبة

نعمانی، باب ۱۰.

فصل دوم: بررسی ادله نقلی علت غیبت \* ۱۰۳

به عنوان نمونه زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به او فرمودند:

یا زُرَّارَةُ لَا بَدَّ لِلْقَائِمِ مِنْ غَيْبَةٍ.

ای زراره قطعاً حضرت قائم علیه السلام غیبتی دارد.

زراره می‌گوید: پرسیدم: و لِمَ؟ - چرا؟ - حضرت فرمودند:

يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ - وَ أَوْماً يَبِيدُهُ إِلَى بَطْنِهِ.<sup>۱</sup>

بر جانش می‌ترسد (و با دست خود اشاره به شکمشان کردند).

آنچه از حدیث فوق استفاده می‌شود این است که یکی از عوامل مؤثر در غیبت امام عصر علیه السلام ترس آن حضرت بر جان مبارک خویش بوده است. البته ترس امام علیه السلام بر جان مبارک خویش، همچون ترسی که انسان‌های عادی دارند و از کشته شدن می‌هراسند، نمی‌باشد. امام علیه السلام به خاطر کسب رضای خداوند و به عنوان انجام یک عبادت بسیار مهم، بر حفظ جان خود مراقب و نسبت به آن نگران هستند. بنابراین امام علیه السلام از این جهت که خدای متعال، کشته شدن ایشان را نمی‌پسندد، «خوف از قتل» دارند. به هر حال با توجه به آنچه در مقدمه بحث بیان شد، تأثیر این عامل در غیبت امام علیه السلام ضرورت عقلی ندارد. توضیح مطلب این است که هر چند با غیبت امام علیه السلام جان ایشان حفظ می‌شود، اما اگر امام صادق علیه السلام یا معصوم دیگر فرموده بودند، عقلاً نمی‌توانستیم کشف کنیم که یکی از علل غیبت امام علیه السلام حفظ جان شریف آن حضرت است؛ زیرا این امر (تأثیر عامل «هراس از قتل» در ایجاد غیبت) از مستقلات عقلیه نیست و به لحاظ عقلی، تنها راه حفظ جان مبارک امام، غیبت ایشان نمی‌باشد. به تعبیر دیگر عقلاً می‌توان

فرض کرد که امام علیه السلام ظاهر باشند، اما خداوند جان ایشان را به طریق دیگری - همچون معجزاتی که گاه در عصر سایر ائمه علیهم السلام رخ می داد - حفظ نماید. پس به دلیل عقلی نمی توان گفت که حفظ جان امام علیه السلام، غیبت ایشان را ضروری و واجب نموده است. به همین جهت تأکید می کنیم که علت بودن حفظ جان برای غیبت امام علیه السلام، باید فقط با ادله نقلی ثابت شود.

با روشن شدن این نکته، بطلان این سخن روشن می شود که:

آنچه را به طور قطع می توان سبب غیبت امام علیه السلام دانست، ترس ایشان بر جان خویش است... و هرگاه بر جان خود بترسد، غیبت ایشان واجب می شود.<sup>۱</sup>

نویسنده بزرگوار این عبارات برای اثبات گفتار خود به ادله نقلی استناد فرموده و صحت آن را عقلی می داند و این دقیقاً همان چیزی است که مورد اشکال و ردّ ماست. البته ایشان در فصل دیگری از کتاب خود بعضی از احادیثی را نقل کرده اند که دال بر این علت هستند، اما استشهاد به این نقل برای تأیید گرفتن از ادله نقلی است؛ نه استدلال و استناد به آنها.

با توجه به این نکته دقیق می توان گفت که بین این علت (ترس بر جان) و غیبت امام علیه السلام رابطه علتی اصطلاحی وجود ندارد. این رابطه وقتی برقرار است که وجود علت، وجود معلول را ضروری کند (البته وقتی علت، علت تامه باشد) و نیز تا علت رفع نشود، معلول هم قابل رفع

۱ - الغیبة، شیخ طوسی ص ۹۰. عین عبارت ایشان چنین است: مِمَّا يُقَطَّعُ عَلَيَّ أَنَّهُ سَبَبٌ لِغَيْبَةِ الْإِمَامِ هُوَ خَوْفُهُ عَلَيَّ نَفْسِيهِ بِالْقَتْلِ... وَ إِذَا خَافَ عَلَيَّ نَفْسِيهِ وَ حَبِثَ غَيْبَتُهُ.

نیاشد (که این هم در علت تامه و هم ناقصه صادق است). اما در اینجا هیچ‌یک از این دو قضیه صادق نیستند. از طرفی وجود ترس بر جان، غیبت امام علیه السلام را عقلاً واجب نمی‌کند (که توضیح آن گذشت) و از طرف دیگر چنین نیست که برای رفع غیبت امام علیه السلام از میان رفتن ترس ایشان ضروری باشد. لذا این رابطه از هیچ طرف برقرار نیست. به تعبیر دیگر شرط عقلی ظهور امام زمان علیه السلام، این نیست که ایشان ترسی بر جان مبارک خود نداشته باشند. این مطلب بسیار مهم و دقیقی است که به عنوان نتیجه بحث فعلی باید مغتنم شمرده شود.<sup>۱</sup>

---

۱ - توضیح بیشتر این مطلب در حلقه نهم خواهد آمد.

## درس سیزدهم: علل نقلی غیبت (۲)

### دومین علت غیبت امام علیه السلام: امتحان مردم

علت دیگری که در احادیث برای غیبت امام زمان علیه السلام بیان شده، آزمودن مؤمنان از سوی خداوند متعال است. البته آزمایش الهی برای این نیست که خداوند، به آنچه در مورد اهل ایمان نمی داند، آگاه شود. چنین فرضی در مورد خدای متعال عقلاً منتفی است. ما در درس دوم معنای صحیح امتحان الهی را با نقل فرمایشی از امیرالمؤمنین علیه السلام روشن ساختیم.

اکنون با توجه به همان معنا می توانیم دومین عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام را توضیح دهیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أما والله لأقتلنَّ أنا و ابنای هذان و لیبعثنَّ الله رجلاً من وُلدی  
فی آخر الزَّمانِ یطالبُ بدیماننا و لیغیبنَّ عنهم تَمییزاً لِأهلِ  
الضَّلالةِ حتّی یقولَ الجاهِلُ: ما لله فی آلِ مُحَمَّدٍ حاجةٌ<sup>۱</sup>

۱ - الغیبة، نعمانی، ص ۱۴۱، باب ۱۰، ح ۱.

فصل دوم: بررسی ادلّه نقلی علّت غیبت \* ۱۰۷

بدانید، قسم به خدا یقیناً من و این دو پسر (حسن و حسین علیهما السلام) کشته می‌شویم و خداوند مردی از فرزندان من را در آخرالزمان خواهد فرستاد که از ما خونخواهی می‌کند و او یقیناً از مردم پنهان می‌گردد تا اهل گمراهی را (از دیگران) جدا کند و چنان می‌شود که فرد نادان می‌گوید: خداوند (برای هدایت و دستگیری خلائق) نیازی به آل محمد علیهم السلام ندارد.

تعبیر «تمییز» در این حدیث شریف، علّت غیبت امام عصر علیه السلام را بیان می‌کند و با توجه به معنایی که از امتحان الهی بیان شد، جدا کردن اهل حق از اهل باطل، هدفی است که خداوند از امتحانش اراده می‌فرماید. جدا شدن گمراهان، باعث اتمام حجّت بر ایشان هم می‌شود که نتیجه دیگری در پی امتحان خداوند است. آنها در روز قیامت هیچ عذری در پیشگاه الهی در مورد کارهای خلاف خود نخواهند داشت. تعبیر «امتحان» نیز در مورد غیبت امام علیه السلام در احادیث به کار رفته است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

إِنَّهُ لَأَبَدٌ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ... إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.<sup>۱</sup>

همانا قطعاً صاحب این امر، غیبتی دارد... این امر فقط امتحانی است از جانب خدای عزّوجلّ که آفریدگانش را به این وسیله آزمایش می‌کند.

هر چند که امتحان در این حدیث برای همه آفریدگان خدا مطرح شده است ولی بیشتر از دیگران، شیعیان در معرض این امتحان قرار

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۲.



دارند. امام صادق علیه السلام پس از اینکه از غیبت امام زمان علیه السلام به زراره خبر دادند، فرمودند:

غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ<sup>۱</sup>

ولی خدای عزوجل دوست دارد که شیعیان را امتحان کند.

آری، امتحان اصلی و سخت، برای شیعیان رخ می‌دهد تا روشن شود کدامیک از آنان در زمان غیبت از اعتقاد کامل و صحیح - نسبت به امامشان - دست برنمی‌دارند و وظایف خویش را در قبال ایشان به خوبی انجام می‌دهند. آنها که در این امتحان شکست می‌خورند، در زمره اهل ضلالت و گمراهی قرار می‌گیرند.

در مورد این عامل دوم (امتحان) نیز می‌توانیم توضیحی شبیه به علت پیشین مطرح کنیم با این بیان که تأثیر این عامل نیز در غیبت امام علیه السلام ضرورت عقلی ندارد و صرفاً به اعتبار ادله نقلی است که از آن سخن می‌گوییم. عقلاً می‌توانیم فرض کنیم که خداوند شیعیان را بدون غیبت امامشان امتحان می‌کرد، لذا لازمه عقلی امتحان الهی، غیبت امام زمان علیه السلام نمی‌باشد. به عبارت دیگر تنها راه امتحان شیعیان، غیبت امامشان نیست و راه‌های دیگری نیز برای امتحان خداوند وجود داشته است. پس اینکه «امتحان الهی علت غیبت امام عصر علیه السلام است» امری نیست که از مستقلات عقلیه به حساب آید، لذاست که تنها به اتکاء ادله نقلی می‌توانیم از آن سخن بگوییم. پس هرگونه توجیهی که بخواهد غیبت امام زمان علیه السلام را به دلیل امتحان الهی، ضروری عقلی بداند، مردود است.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۵.

### نقل و بررسی سخن شیخ طوسی در ردّ این علت

در اینجا مناسب است اشاره‌ای به کلام دیگری از فقیه بزرگ و نامدار شیعه، شیخ الطائفه، جناب ابو جعفر طوسی، داشته باشیم. در ذیل بیان علت اول، سخنی از ایشان آوردیم که به صورت قطعی علت غیبت را ترس بر جان امام علیه السلام دانسته بودند. نویسنده بزرگوار کتاب «الغیبة» در فصل پنجم از آن به نقل برخی شواهد روایی در مورد علت غیبت می‌پردازد. ابتدا احادیثی را نقل می‌کنند که ترس بر جان را به عنوان علت غیبت مطرح نموده‌اند و سپس به علت دوم اشاره نموده، و می‌فرمایند:

اخباری که دالّ بر امتحان شیعه در زمان غیبت و دشواری کار بر ایشان و آزمایش صبر آنان بر غیبت است، صرفاً خبر دادن از سختی‌های شیعیان است، نه اینکه خداوند متعال امام علیه السلام را غایب نموده تا اینکه مردم را امتحان کند و چگونه خداوند چنین چیزی را اراده کند در حالی که لازمه آن، ظلم و معصیتی است که از جانب ستمکاران بر مؤمنان می‌رود و خدای متعال این را نمی‌خواهد بلکه سبب غیبت همان ترسی است که گفته‌ایم.<sup>۱</sup>

به عقیده ایشان چون لازمه آزمایش شیعیان در زمان غیبت، وقوع ظلم و ستمی است که از ناحیه ستمگران بر مؤمنان می‌رود، پس خداوند قطعاً چنین نخواسته است. به همین دلیل نمی‌توانیم امتحان شیعیان را علت غیبت امام علیه السلام بدانیم.

درباره این عقیده می‌توان گفت: خداوند هرگز به ظلمی که ظالمان

در حقّ مؤمنان روا می‌دارند، راضی نیست و آن را - نه تکویناً و نه تشریحاً - اراده نکرده است. تکویناً اراده نکرده چون ظلم ظالمان به اختیار و حرّیت خود ایشان صورت می‌گیرد و خداوند در فعل اختیاری هیچ انسانی، خواست تکوینی خود را تحمیل نمی‌کند؛ چرا که اگر چنین کند، جبر لازم می‌آید و خداوند عادل‌تر از آن است که کسی را مجبور به کاری کند و سپس به خاطر انجام آن، مذمت و عقوبتش فرماید.

از طرفی خواست تشریحی خداوند نیز درست خلاف ظلم آنهاست؛ چون اراده تشریحی عبارت است از امر و نهی الهی و خداوند ظالمان را از ارتکاب ظلم نهی فرموده است. پس خداوند هیچ نوع اراده‌ای (نه تکوینی و نه تشریحی) در مورد ظلم و ستم ظالمان بر مؤمنان ندارد. اما از آنجا که خداوند انسان‌های مختار را آزمایش می‌کند، لازمه اختیار داشتن آنها این است که «بتوانند» ظلم کنند و اگر خدای متعال مانع ظلم ظالمان نشود، مخالف عدل و حکمت خویش عمل نکرده است. پس جلوگیری نکردن از وقوع ظلم - به خاطر امتحان یا هر حکمت دیگر - به معنای اراده آن از ناحیه خداوند نمی‌باشد.

به بیان دیگر، هر چیزی که در عالم واقع می‌شود، لزوماً مورد رضای خدای متعال نیست و این شامل همه گناهایی است که از موجودات مختار، سر می‌زند. حدّا کثر چیزی که می‌توان گفت این است که خداوند به وقوع معاصی - از جمله ظلم ظالمان در حقّ مؤمنان - قبل از تحقق آنها علم و آگاهی دارد، اما علم حق تعالی علت اراده او نیست و تأثیری هم در اختیار طاعت و معصیت اختیاری از ناحیه انسان ندارد.

فصل دوم: بررسی ادلّه نقلی عُلّت غیبت \* ۱۱۱

با این توضیحات، روشن می‌شود که دلیل مرحوم شیخ طوسی در ردّ عُلّت بودن «امتحان الهی» تمام نیست.

### سخن دیگری در ردّ این عُلّت و بیان مرحوم شیخ

برخی برای ردّ این عُلّت دوم استدلال دیگری کرده و گفته‌اند:

مسئلاً نمی‌توان گفت که خداوند وسیله‌ای جز غیبت برای امتحان شیعیان نداشته است، چرا که هر واقعه‌ای می‌تواند وسیله‌ای برای آزمایش بندگان باشد... بنابراین همان‌طور که مصیبت فراق امام زمان علیه السلام برای ما آزمایشی بزرگ است، حضور و ظهور حضرت علیه السلام نیز آزمایش عظیمی برای ماست... نتیجه آنکه غیبت امام زمان علیه السلام همان‌طور که در حدیث به آن اشاره شده است، گرچه وسیله‌ای برای آزمایش شیعیان است، ولی عُلّت برای غیبت نمی‌تواند باشد. شیخ طوسی در نقد این عُلّت می‌فرماید:....<sup>۱</sup>

نویسنده در انتهای سخن خود به همان فرمایش شیخ طوسی که مورد نقد و بررسی قرار گرفت، استناد نموده، اما هیچ توضیحی درباره ارتباط ادّعای خود با فرمایش مرحوم شیخ نداده است و البته به دلیل اشتباهات روشنی که در ترجمه سخن شیخ طوسی مرتکب شده،<sup>۲</sup> گویا اصلاً

۱ - ماهنامه موعود، شماره ۴۹، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور»، ص ۳۳.

۲ - نویسنده سخن شیخ طوسی را چنین ترجمه کرده است: چگونه خداوند اراده چنین کاری را می‌کند در حالی که [در غیبت امام علیه السلام] مؤمنین از طرف ظالمان، مورد ستم قرار می‌گیرند و اگر خداوند چنین اراده‌ای کند، گناه و معصیت خدا محسوب می‌شود،

مقصود ایشان را به درستی درک نکرده است. به هر حال با مراجعه به سخن مرحوم شیخ، روشن می‌شود که دلیل ایشان با آنچه نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» آورده، کاملاً متفاوت است. آنچه نویسنده مذکور مطرح کرده، سخن کاملاً صحیحی است که شبیه آن را درباره همه علت‌های بیان شده برای غیبت امام عصر علیه السلام مورد تأکید قرار دادیم و گفتیم که به همین دلیل، نمی‌توانیم هیچ‌یک از این علل را، علت عقلی غیبت بدانیم و بین آن علت و غیبت امام علیه السلام ضرورت علی و معلولی برقرار کنیم.

بنابراین ما عین سخن این نویسنده را، که درباره علت بودن «امتحان» برای غیبت امام علیه السلام مطرح شده، درباره علت بودن «ترس از جان» نیز می‌توانیم تکرار کنیم و بگوییم چون عقلاً تنها راه حفظ جان امام علیه السلام، غیبت ایشان نیست و خداوند قادر است جان آن حضرت را در حال ظهور نیز - از راه‌های دیگری نظیر معجزات عصر دیگر

پس خداوند متعال چنین اراده‌ای را نمی‌کند بلکه سبب غیبت همان خوف و ترس است. (ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۳۳).

عین عبارت مرحوم شیخ در این قسمت چنین است: «لا أن الله تعالى غيب الامام ليكون ذلك وكيف يريد الله ذلك وما ينال المؤمن من جهة الظالمين ظلم منهم لهم ومعصيته و الله تعالى لا يريد ذلك.» روشن است که مقصود شیخ از کلمه «ذلك» در عبارت «كيف يريد الله ذلك» امتحان مردم در زمان غیبت است نه خود غیبت، در حالی که نویسنده مقاله مذکور در بخش دیگری از نوشته خود عبارت مرحوم شیخ را چنین ترجمه کرده است: چگونه خداوند اراده می‌کند این (غیبت امام علیه السلام) را و حال آنکه در دوران غیبت، ظالمان به مؤمنان ظلم می‌کنند و در این صورت این گناه و معصیت خداوند محسوب می‌شود پس خداوند چنین اراده‌ای نخواهد کرد. (ماهنامه موعود، شماره ۵۱، ص ۶۰)

ائمّه علیهم السلام - حفظ نماید؛ پس حفظ جان هم نمی تواند علت غیبت باشد و ما همین نکته را در توضیح علت اول غیبت (ترس بر جان) مطرح نمودیم.

نکته مهمی که بر این نویسنده محترم مخفی مانده، همان چیزی است که قبل از توضیح تک تک علت های غیبت بیان کردیم و گفتیم که هیچ یک از آنها به معنای اصطلاحی کلمه، «علت» غیبت نیستند، بلکه علت اصلی - مطابق فرمایش امام صادق علیه السلام - تا قبل از ظهور برای ما روشن نمی شود. آنچه به عنوان علل غیبت فرموده اند، چیزی جز برخی لوازم و آثار آن نیست که البته همه آنها به خواست خداوند (نه به ضرورت عقلی) در غیبت امام علیه السلام مؤثر بوده است. بنابراین هیچ کدام از آنها را - به معنای مورد نظر نویسنده فوق - نمی توانیم علت غیبت بدانیم چه ترس از جان و چه علت های دیگر را.

### درس چهاردهم: علل نقلی غیبت (۳)

**سومین علت غیبت امام علی<sup>علیه السلام</sup>: بر عهده نداشتن بیعت**

سومین عامل مؤثر در غیبت امام زمان<sup>علیه السلام</sup> - که در احادیث ائمه<sup>علیهم السلام</sup> به آن تصریح شده - آن است که ایشان به این خاطر غیبت کرده‌اند که در هنگام ظهور، عهد و پیمانی از هیچ کس بر عهده نداشته باشند. از حضرت امام علی بن موسی الرضا<sup>علیه السلام</sup> روایت شده که فرمودند:

كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّالِثَ مِنْ وُلْدِي كَالنَّعَمِ يَطْلُبُونَ  
الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ.

گویا شیعیان را در هنگام گم کردن سومین نواده خود می‌بینم که مانند گوسفندان به دنبال چراگاه می‌گردند ولی [جایی] پیدا نمی‌کنند.

راوی از علت این امر سؤال می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند:

لَاِنَّ اِمَامَهُمْ يَغِيْبُ عَنْهُمْ.

چون امامشان از آنها غایب می شود.

راوی از علّت غیبت می پرسد و حضرت می فرماید:

لِئَلَّا يَكُوْنَ لِاَحَدٍ فِى عُنُقِهِ بَيْعَةٌ اِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ.<sup>۱</sup>

برای اینکه وقتی با شمشیر قیام می کند، بیعت هیچ کس بر گردن ایشان نباشد.

وقتی امام زمان علیه السلام غایب باشند، دیگر نیازی پیدا نمی شود، تا همچون پدران گرامی خود، برای حفظ ظاهر و از باب ناچاری، با قدرتمندان و زورگویان زمان خود، بیعت کنند و در واقع اعلان عدم جنگ با آنها بدهند. این سیره برای همه ائمه علیهم السلام قبل از امام عصر علیه السلام جاری بوده است و از آنجا که نمی خواسته اند با طاغوت های زمان خود علناً اعلام جنگ کنند، لذا ظاهراً با آنان بیعت می کرده اند، یا حداقل عهد و پیمان صلح برقرار می ساخته اند. این بیعت به معنای قبول مشروعیت خلافت غاصبان خلافت نبوده، بلکه صرفاً اعلام می داشته که امام علیه السلام با آنها قصد پیکار و مقابله آشکار ندارد. ظالمان هم به همین مقدار راضی می شدند ولی البته بعدها خیانت خود را آشکار می نمودند و ائمه علیهم السلام را با حیل های مختلف به شهادت می رساندند.

در میان امامان گذشته، حضرت سیدالشهداء علیه السلام در زمان حکومت معاویه - لعنه الله - عهد و پیمان با او را نقض نکردند، اما وقتی یزید - لعنه الله - به حکومت رسید و از امام حسین علیه السلام بیعت خواست، ایشان از بیعت سرباز زدند و به همین علّت کار به جنگ با یزید و



شهادت آن حضرت منتهی شد. پس همه ائمه علیهم السلام حتی وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام (در زمان معاویه) - عهد و پیمانی با طاغوت زمان خود بر عهده داشته‌اند. اما از آنجا که رسالت امام عصر علیه السلام با دیگر ائمه علیهم السلام متفاوت است و به امر خداوند باید در هنگام ظهور با همه مستکبران و زورگویان عالم، مقابله و مبارزه کنند، به همین جهت از جانب خدای متعال چنین مقدر شده که ایشان از سوی هیچ قدرتمندی، بیعتی برگرده و پیمانی بر عهده نداشته باشند. علت غیبت ایشان هم در حدیث مورد بحث، همین مطلب عنوان شده است.

نکته قابل توجه در بحث فعلی این است که برای تحقق چنین هدفی (بیعت نکردن با هیچ کس) تنها راه عقلی، غیبت ایشان از دیدگان عموم مردم نیست. به لحاظ عقلی امکان داشت که ایشان غایب نشوند و در عین حال زیر بار بیعت با هیچ کس هم نروند. به عبارت دیگر بیعت نکردن امام زمان علیه السلام با حاکمان و قدرتمندان، از طرق مختلفی امکان پذیر بوده اما خدای متعال از میان این طرق، غیبت حضرتش را انتخاب فرموده است. پس شرط عقلی رفع غیبت (ظهور) امام علیه السلام این نیست که بیعتی از جانب کسی بر عهده ایشان نباشد. تأثیر این امر (بیعت نداشتن از جانب هیچ کس) در غیبت امام علیه السلام به جعل و اراده خدای متعال بوده و اینکه «شرط ظهور حضرت، نبودن بیعت کسی بر عهده ایشان است»، نیز قرار داد خداوند می‌باشد؛ نه اینکه ضرورت عقلی و علی و معلولی داشته باشد.

### چهارمین علت غیبت امام علیه السلام: اجرای سنت غیبت پیامبران

عامل دیگری که غیبت امام علیه السلام در بعضی احادیث به آن نسبت داده شده، این است که خداوند می خواهد سنت غیبت پیامبران خود را در مورد واپسین وصی آخرین پیامبر جاری نماید. امام صادق علیه السلام به سدید فرمودند:

إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَا غَيْبَةً يَطْوُلُ أَمَدُهَا.

همانا قائم از ما (اهل بیت علیهم السلام) غیبتی دارد که مدت آن به طول می انجامد.

سدید می گوید: پرسیدم: ای پسر رسول خدا! علت آن چیست؟ فرمودند:

لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَى إِلَّا أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام فِي غَيْبَاتِهِمْ وَإِنَّهُ لَا يَدَّ لَهُ يَا سَدِيرُ مِنْ اسْتِيفَاءِ مُدَدِ غَيْبَاتِهِمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»<sup>۱</sup> أَي سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ.<sup>۲</sup> برای اینکه خدای عزوجل جز این نخواسته است که سنت‌های پیامبران در غیبت‌هایشان، در مورد قائم علیه السلام جاری شود و ای سدید! گریزی از کامل شدن مدت زمان‌های غیبت‌های ایشان نیست.<sup>۳</sup> خداوند متعال فرمود: همانا سوار می شوید طبقه‌ای به دنبال طبقه‌ای، یعنی بر سنت‌های پیشینیان خود (سوار می شوید).

۱ - انشقاق / ۱۹.

۲ - کمال الدین، باب ۴۴، ح ۶.

۳ - به این معنا که مدت زمان غیبت هر کدام به پایان مقدر خود، می رسیده است.

البته مواردی که مورد بداء قرار گرفته از این قاعده کلی مستثناست.

مقصود این است که خداوند می خواهد سنت غیبت پیامبرانش، در وجود مقدّس امام زمان علیه السلام جاری شود. بنابراین باید ایشان غایب می شدند تا اراده الهی در این خصوص تحقق یابد. ما می دانیم که بسیاری از انبیای الهی در زمان خود از قومشان غایب شده بودند که در میان ایشان می توانیم از این پیامبران نام ببریم:

حضرت ادریس، حضرت نوح، حضرت صالح، حضرت ابراهیم، حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت شعیب، حضرت الیاس، حضرت سلیمان، حضرت دانیال، حضرت لوط، حضرت عزیر و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام.<sup>۱</sup>

البته از این فرمایش (که باید سنت غیبت انبیای الهی در مورد حضرت ولی عصر علیه السلام جاری شود) نمی توانیم هیچیک از خصوصیات غیبت آن حضرت را استنباط کنیم. غیبت های پیامبران علیهم السلام از جهت کمّیت (مدّت زمان) غیبت و کیفیت (نحوه) غیبت و دفعات آن، انواع مختلف داشته است. مدّت غیبت بعضی از ایشان (حضرت الیاس علیه السلام) هفت سال، بعضی (حضرت یوسف علیه السلام) بیست سال و بعضی دیگر (حضرت نوح علیه السلام) تا ۴۶۰ سال طول کشیده است.

از جهت نحوه غیبت، برخی (حضرت الیاس علیه السلام) دور از قوم خود در بیابانها متواری بودند. بعضی دیگر (حضرت یوسف علیه السلام) بخشی از غیبت خود را در چاه و بخشی دیگر را در زندان و قسمت دیگر را در کسوت پادشاهی (که ایشان را می دیدند ولی نمی شناختند) گذراندند. برخی مانند حضرت ابراهیم علیه السلام از زمان انعقاد نطفه تا هنگامی که

۱- در حلقه هفتم این سلسله درس ها به برخی از این غیبت ها اشاره کردیم.

مأمور به تبلیغ شدند، در مخفی‌گاه به سر بردند. هم ایشان در غیبت دیگرشان، به تنهایی در حال سیر و سیاحت در سرزمین‌های مختلف بودند.

تعداد دفعات غیبت‌های انبیاء هم مختلف بوده است. بعضی از آنها (حضرت نوح علیه السلام) یک بار، بعضی دیگر (حضرت موسی علیه السلام) دو بار و برخی هم مانند حضرت ابراهیم علیه السلام سه بار غیبت داشته‌اند.<sup>۱</sup> حال کدامیک از این سنت‌ها (از جهت مدت، کیفیت و تعداد دفعات) - طبق خواست خداوند - در مورد حضرت مهدی علیه السلام جاری می‌شود، برای ما بر اساس فرمایش امام صادق علیه السلام قابل تشخیص نیست. ایشان به صورت سربسته و مجمل فرموده‌اند که سنت‌های پیامبران در غیبت‌هایشان برای آخرین وصی پیامبر خاتم صلوات الله علیه نیز تحقق خواهد یافت، اما مشخص نکرده‌اند که چه سنتی از کدام پیامبر در چه مدتی جاری خواهد شد. همین تعبیر «سُنَنَ الانبِیَاءِ فِی غَیْبَاتِهِمْ» - که به صورت جمع آمده است - در فرمایش امام صادق علیه السلام نشان می‌دهد که غیبت‌های پیامبران صورت‌های مختلفی داشته که هر یک سنتی خاص به شمار می‌آید.

بنابراین ممکن است امام عصر علیه السلام غیبت‌های متعدد داشته باشند و هر کدام از جهت مدت و نحوه غیبت، شبیه یکی از سنت‌های انبیای الهی باشد. فرمایش امام صادق علیه السلام نه ناظر به تعداد این غیبت‌هاست و نه درباره کم و کیف هر کدام توضیح می‌دهد. در واقع برای ما روشن

۱ - مستندات این مطلب را بنگرید در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة»، باب ۱

تا ۶ و نیز فصلنامه «انتظار»، شماره ۴ ص ۲۵۴ تا ص ۲۵۶.

نکرده‌اند که خدای متعال چه اراده‌ای در مورد غیبت یا غیبت‌های امام عصر علیه السلام داشته است. بنابراین حدّا کثر استفاده ما از حدیث مورد بحث و مشابه آن، این است: «خداوند اراده فرموده که امام زمان علیه السلام شبیه پیامبران الهی، غیبت داشته باشند». این مطلب هر چند که در پاسخ به سؤال از علّت غیبت بیان شده، اما تنها مقصودی که بیان می‌کند، این است که: «خداوند چنین خواسته است». از فرمایش امام صادق علیه السلام چیزی بیش از این مقدار به دست نمی‌آید. اگر بخواهیم این مطلب را در قالب بیان علّت غیبت بیان کنیم، باید گفت که: علّت غیبت امام زمان علیه السلام، اراده الهی بر تحقق این امر است.

با توجه به این تحلیل، می‌توان گفت که رابطه این علّت (اراده خداوند) و معلولش (غیبت امام زمان علیه السلام) یک رابطه عقلی و ضروری است، چون وقتی خداوند چیزی را تکویناً اراده فرماید، عقل به ضرورت وجود آن حکم می‌نماید. اما این علّت چنان کلی است که دانستن رابطه ضروری آن با معلولش (غیبت امام زمان علیه السلام)، به هیچ وجه باعث نمی‌شود که باب اظهار نظر عقلی درباره چرایی غیبت باز شود. اگر امام علیه السلام غایب هم نبودند، باز می‌توانستیم و باید علّت آن را اراده خداوند بر تحقق آن بدانیم. پس بیان چنین علّت‌های عام و کلی - که با هر نوع حادثه‌ای اعم از وقوع غیبت و عدم آن سازگار است - اجازه هیچ نوع تحلیل عقلی از غیبت امام علیه السلام را به انسان نمی‌دهد. بنابراین دانستن و ندانستن این‌گونه علّت‌ها در بحث فعلی، مفید فایده زیادی نیست و آنها که به دنبال ارائه تحلیل عقلی از غیبت امام علیه السلام هستند، از امثال این حدیث طرفی نمی‌بندند. حدّا کثر استفاده از این

فصل دوم: بررسی ادله نقلی علت غیبت \* ۱۲۱

حدیث این است که امام علیه السلام، به علت اراده الهی، غیبت اختیار کرده و تا وقتی این اراده باقی می باشد، غیبت ادامه پیدا می کند و رفع آن هم فقط به اراده الهی بستگی دارد و بس.

## درس پانزدهم: علل نقلی غیبت (۴)

پنجمین علت غیبت امام علیه السلام: گناهان مردم

آخرین چیزی که به عنوان عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام، در احادیث یافت می‌شود، اعمال ناشایست بندگان است که باعث سلب نعمت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام شده و در واقع به نوعی عقوبت گناهان مردم می‌باشد. امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ.<sup>۱</sup>

هرگاه خدای متعال بر آفریده‌های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می‌سازد.

از همین امام بزرگوار نقل شده که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ نَزَعَنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ.<sup>۲</sup>

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۳۱.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۱۷۹، ح ۲.

فصل دوم: بررسی ادلّه نقلی علّت غیبت \* ۱۲۳

همانا هرگاه خداوند مجاورت قومی را برای ما نپسندد، ما را از میان ایشان بیرون می‌برد.

حدیث دیگر در همین زمینه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْطِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ<sup>۱</sup>.

بدانید که زمین از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌ماند. اما خداوند دیدگان خالقیق را از دیدن حجتش - به خاطر ظلم و جور و زیاده‌روی ایشان در حق خودشان - کور خواهد گرداند.

از این احادیث استفاده می‌شود که سبب غیبت امام علیه السلام از دیدگان مردم، اعمال ناشایستی است که از ایشان سر می‌زند و موجبات غضب الهی را بر آنان فراهم می‌آورد. غضب خداوند، باعث شده که نعمت هم‌جواری با امام زمان علیه السلام، از مردم سلب گردد. اگر آنان به گونه‌ای عمل می‌کردند که شایستگی درک حضور آشکار امام علیه السلام را از دست نمی‌دادند، چه بسا خداوند این نعمت عظمی را از آنان دریغ نمی‌کرد. پس قطعاً یک عامل مؤثر در غیبت آن حضرت، گناهایی است که انجام می‌دهند. هر گناهی، نوعی ظلم و زیاده‌روی است که انسان در حق خود می‌کند و باعث محرومیت او از دیدار امام عصر علیه السلام می‌گردد.

نکته مهمی که در مورد این عامل باید توجه کرد، این است که تأثیر



آن در غیبت امام علیه السلام به دلیل عقل ثابت نمی‌شود و بین انجام گناه توسط مردم و غیبت امام زمان علیه السلام هیچ‌گونه رابطه ضروری عقلی وجود ندارد. از ادله نقلی هم چنین ضرورتی استفاده نمی‌شود. در فصل گذشته روشن شد که نه اعطای نعمت‌های خداوند به مردم، بر اساس لیاقت و شایستگی آنان بوده و نه سلب آنها لزوماً به علت بی‌لیاقتی ایشان است. بنابراین اگر بی‌لیاقتی مردم را در غیبت امام علیه السلام مؤثر می‌دانیم، تنها به دلیل وجود روایاتی است از قبیل آنچه نقل کردیم؛ وگرنه هیچ قاعده و قانون عقلی یا نقلی بر این امر دلالت نمی‌کند. با این ترتیب، فرض اینکه با وجود گناهان مردم، امام علیه السلام غیبت اختیار نکنند، هم یک فرض معقول است و هم با سنت‌های خداوند تعارضی ندارد. به همین دلیل می‌توان گفت که برای رفع غیبت امام علیه السلام (یعنی ظهور) نیز شایستگی و لیاقت مردم هیچ ضرورتی ندارد.

### صحت استناد غیبت امام علیه السلام به علل نقلی مذکور

حال که این وجوه پنجگانه را در بیان علت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح دادیم، روشن می‌شود که هیچ‌یک از اینها نه علت تامه غیبت و نه علت ناقصه آن (به اصطلاح فلسفی) هستند. اگر هر یک از این علل یا همه آنها با هم، علت تامه غیبت امام علیه السلام بودند، می‌توانستیم عقلاً درباره حکمت غیبت اظهار نظر کنیم و به عبارت دیگر می‌شد این حکمت را پیش از ظهور بشناسیم، اما از آنجا که به طور قطع حکمت این امر پیش از ظهور منکشف نمی‌گردد، لذا همان‌گونه که در ابتدای بحث اشاره شد، این علت‌ها در واقع عوامل مؤثر در غیبت یا فوائد و

آثار غیبت هستند؛ در عین آنکه استناد غیبت به هر یک از آنها یا مجموع آنها عقلاً و عرفاً صحیح است. البته تعبیری که برای بیان این استناد به کار می‌بریم در مورد این پنج علت متفاوت است.

نسبت به اولین و آخرین علت - ترس از کشته شدن و گناهان بندگان - چنین تعبیر می‌کنیم که: «چون امام زمان علیه السلام از کشته شدن می‌ترسیدند، غیبت اختیار کرده‌اند.» و «از آنجا که بندگان اعمال ناشایستی انجام داده‌اند، حضرت از ایشان غایب شده‌اند» در حالی که نسبت به سه علت دیگر تعبیر متفاوتی به کار می‌بریم و می‌گوییم: «خداوند امام زمان علیه السلام را از دیدگان مردم غایب نموده تا به این وسیله آنان را امتحان نماید» یا «امام علیه السلام غایب شده‌اند تا اینکه بیعت از هیچ‌کس بر گردن نداشته باشند» و «حضرت غیبت اختیار کرده‌اند تا سنت خداوند در مورد پیامبران گذشته نسبت به ایشان جاری شود.»

در تعبیر اول، وجود علت غیبت، مقدم بر خود آن است در حالی که در تعبیر دوم تحقق علت غیبت، پس از تحقق خود غیبت حاصل می‌شود. مثلاً ترس از کشته شدن، مقدم بر غیبت امام علیه السلام است در حالی که امتحان مردم یا جاری شدن سنت پیامبران گذشته، پس از وقوع غیبت تحقق پیدا می‌کنند. این تفاوت را می‌توانیم چنین تعبیر کنیم که در مورد عامل اول و پنجم، «حصول» آنها علت غیبت هستند در حالی که نسبت به دیگر عوامل «تحصیل» آنها علت غیبت می‌باشند.

### طرح علت ششم غیبت و بررسی آن

پس از بیان و توضیح این پنج علت، لازم به ذکر است که برخی از اندیشمندان و صاحب نظران در بحث مهدویت، علت دیگری را بر این

علل افزوده‌اند، که عبارت است از «ضایع نشدن ودایع الهی».<sup>۱</sup>

مقصود از «ودایع الهی» مؤمنانی هستند که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام از اصلاب پدران کافر خود به دنیا می‌آیند. یکی از آثار و نتایج غیبت، ضایع نشدن این ودایع الهی است. اما رجوع به متون احادیثی که به این مطلب دلالت دارند،<sup>۲</sup> روشن می‌کند که هیچ‌یک از آنها در مقام بیان علت غیبت نیستند و صرفاً یکی از آثار و لوازم غیبت را بیان می‌کنند. پس استناد غیبت امام علیه السلام به این امر، بی‌دلیل است.

البته در مباحث گذشته روشن نمودیم که پنج علت مطرح شده برای غیبت امام علیه السلام نیز چیزی بیش از آثار و لوازم غیبت را نمی‌رسانند، ولی با توجه به اینکه علت بودن آنها برای غیبت به دلیل عقل نیست و تنها با تکیه بر فرمایش معصوم علیه السلام می‌توانیم هر یک از آنها را عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام بدانیم، پس در خصوص هر علتی باید دلیل نقلی داشته باشیم تا بتوانیم غیبت را به آن اسناد بدهیم. اما در مورد «ضایع نشدن ودایع الهی»، دلیل منقول از امام معصوم علیه السلام در مقام بیان علت غیبت امام زمان علیه السلام نیست و صرفاً این حقیقت را بیان می‌کند که تا ودایع الهی (مؤمنان) از اصلاب کافران خارج نشوند، امام علیه السلام ظهور نخواهند فرمود. روشن است که ظاهر این تعبیر بر بیان یکی از آثار غیبت دلالت دارد نه ذکر علت آن. (دقت شود.)

۱ - مرحوم میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی در کتاب «مکیال المکارم» ج ۱،

ص ۱۳۱ و آیه الله صافی گلپایگانی در کتاب «نوید امن و امان»، ص ۱۸۷.

۲ - کمال الدین، ص ۶۴۱ و ۶۴۲، باب ۵۴، ح ۲. جالب توجه است که مرحوم

شیخ صدوق این احادیث را در باب ۴۴ کتابش که تحت عنوان «علّة الغیبة» می‌باشد، نقل نکرده است.

## فصل دوم: بررسی ادلّه نقلی علّت غیبت \* ۷

به طور کلی غیر از آنچه گفته شد، می‌توانیم آثار و فواید دیگری  
برای غیبت امام عصر علیه السلام بشماریم. اما علّت دانستن هر یک از آنها -  
دلیل اینکه از لوازم و نتایج غیبت هستند - صحیح نمی‌باشد.

### پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۲ تا ۱۵

- ۱- مقصود از بیان علّت در احادیثی که علّت غیبت امام عصر علیه السلام را توضیح داده‌اند، چیست؟
- ۲- منظور از «خوف از قتل» که به عنوان علّت غیبت بیان شده، چیست؟ آیا ترس امام علیه السلام همچون ترس انسان‌های عادی است؟
- ۳- توضیح دهید که چرا میان «خوف از قتل» و غیبت امام علیه السلام رابطه علّیت اصطلاحی وجود ندارد.
- ۴- این سخن را نقد کنید: «خدای متعال امام علیه السلام را غایب نکرده تا مردم را امتحان کند و چگونه خدا چنین چیزی را اراده کند در حالی که لازمه آن، ظلم و معصیتی است که از جانب ستمکاران بر مؤمنان می‌رود و خدای متعال این را نمی‌خواهد».
- ۵- این سخن را نقد کنید: «مسئلاً نمی‌توان گفت که خداوند وسیله‌ای جز غیبت برای امتحان شیعیان نداشته است. بنابراین غیبت امام زمان علیه السلام گرچه وسیله‌ای برای آزمایش شیعیان است، ولی این آزمایش، علّت برای غیبت نمی‌تواند باشد».

فصل دوم: بررسی ادلّه نقلی علّت غیبت \* ۱۲۹

۶- تفاوت سیره امام عصر علیه السلام با امامان گذشته علیهم السلام را در بیعت نکردن با طاغوت زمان خود توضیح دهید.

۷- آیا از اینکه خدا می خواهد سنت غیبت در انبیای پیشین را در وجود مقدّس امام عصر علیه السلام جاری کند، می توان خصوصیات غیبت (از جهت مدّت، کیفیت و تعداد دفعات) را استنباط کرد؟ چرا؟

۸- آیا می توان «اراده خداوند بر جاری شدن سنت غیبت انبیای پیشین» را علّت عقلی و ضروری غیبت امام عصر علیه السلام بدانیم؟ توضیح دهید.

۹- منظور از اینکه: «برخی از علل نقلی غیبت، حصولشان علّت غیبت است و برخی تحصیلشان» چیست؟

۱۰- مقصود از «ودایع الهی» چیست؟ آیا «ضایع نشدن ودایع الهی» را می توان علّت نقلی غیبت دانست؟ چرا؟

## فصل ۳

# نارسایی اوله نقلی ادعایی بر علت غیبت

### درس شانزدهم: آیا آماده نبودن جامعه بشری علت غیبت دانسته شده است؟

در مورد علت غیبت امام عصر علیه السلام - غیر از آنچه مورد بحث قرار گرفت - دیدگاه دیگری در برخی از کتب کلامی مطرح شده که طرح و بررسی آن در اینجا مفید است. در این دیدگاه خواسته‌اند از برخی ادله‌ای که ظاهراً مربوط به شرایط ظهور امام زمان علیه السلام است، علت غیبت آن حضرت را استنباط نمایند. البته متکلمانی که از این دیدگاه به مسأله نگریسته‌اند، نوعاً پیش از رجوع به ادله نقلی، با ارائه برخی نظریاتی که آنها را مستند به عقل می‌دانند، علت یا علت‌هایی را برای غیبت مطرح کرده‌اند و سپس با همین نگرش به دنبال یافتن مؤیداتی از روایات رفته‌اند و سعی کرده‌اند برای همان علت مورد استنباطشان، شاهد نقلی دست و پا کنند. ما در فصل گذشته که ادله عقلی ارائه شده

برای غیبت را بررسی نمودیم، به بعضی از این نظریات اشاره نمودیم و آنها را مورد نقد و بررسی قرار دادیم. در این فصل به نقل و تحلیل مستندات روایی همان نظریات می‌پردازیم تا به لحاظ نقلی هم شواهد مورد نظر ایشان را بررسی کنیم.

### طرح دو علت استحسانی برای غیبت امام علیه السلام

نظریه‌ای که در فصل گذشته از منظر عقلی بررسی نمودیم، بر این باور بود که:

علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام، آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود پر برکت ایشان و عدم لیاقت مردم برای بهره‌گیری از نعمت حضور امام معصوم در میان خود می‌باشد و تا این مانع برطرف نگردد و به تعداد لازم یاران و انصار مخلص و فداکار برای آن حضرت وجود نداشته باشد، زمان غیبت به سر نیامده و امام همچنان از دیده‌ها پنهان خواهند ماند.<sup>۱</sup>

در این عبارات، دو عامل به عنوان علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام مطرح شده است: یکی آماده نبودن اجتماع بشری و عدم لیاقت مردم برای پذیرش و بهره‌گیری از نعمت حضور امام معصوم در جامعه، دوم فراهم نبودن تعداد لازم یاران و انصار برای آن حضرت. ادعای نویسنده این است که غیبت امام علیه السلام معلول این دو عامل به هم پیوسته است و تا وقتی این علت‌ها هستند، زمان غیبت به سر نخواهد رسید.

ما در فصل اول اثبات نمودیم که نعمت حضور آشکار ائمه علیهم السلام - پیش از امام عصر علیه السلام - به دلیل لیاقت مردم زمان ایشان نبوده و سلب



فصل سوم: نارسایی ادله نقلی ادعای بر علت غیبت \* ۱۳۳

این نعمت هم لزوماً به علت بی‌لیاقتی مردم در زمان غیبت نیست. بحث‌های گذشته ناظر به اولین عامل مطرح شده در عبارات فوق بود و بیشتر جنبه عقلی داشت. ضمناً به برخی از شواهد مورد ادعای نویسندگان هم پاسخ دادیم. اکنون می‌خواهیم مستندات روایی همان سخنان را بررسی و تحلیل نماییم. به همین منظور اصل مدعا را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار می‌دهیم.

در مورد اولین عامل مطرح شده (آماده نبودن اجتماع بشری و عدم لیاقت مردم برای پذیرش امام علیه السلام) یکی از شواهد نقلی مورد ادعا، آیه ۵۳ سوره انفال است که در درس‌های گذشته معنای صحیح آن را توضیح داده، روشن کردیم که آیه مورد نظر هیچ دلالتی بر مدعای فوق ندارد.

### بررسی توقیع امام علیه السلام از جهت بیان علت غیبت

شاهد دیگری که همان نویسندگان بلافاصله پس از عبارات قبلی مطرح کرده، سخنی از خود امام عصر علیه السلام است که آن را تحت عنوان «بیان علت تأخیر ظهور»<sup>۱</sup> نقل می‌کند. این شاهد عبارتی است که در یکی از توقیعات امام علیه السلام آمده است:

لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي  
الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ  
لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ  
بنا. ۲

۱ - در انتظار موعود، ص ۴۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما.<sup>۱</sup>

از دیدگاه نویسنده، این توقیع شریف، علت تأخیر ظهور را بیان می‌کند (که همان علت غیبت محسوب می‌شود) و به همین جهت به آن استناد نموده است.

### آمادگی شیعیان یا آمادگی اجتماع بشری؟

اولین نکته‌ای که در پاسخ به این مدّعا می‌توان گفت این است که: توقیع حضرت سخنی است که فقط درباره شیعیان ایشان مطرح شده و حاصل آن این است که اگر شیعیان، همگی بر وفای به عهد امام علیه السلام پایدار می‌ماندند، توفیق دیدار آن حضرت برای ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و این سعادت زودتر شامل حالشان می‌شد. حال باید توجه کرد که نسبت کلّ جمعیت شیعیان با همه مردم روی زمین چه نسبتی است و چند درصد جمعیت کلّ دنیا را شیعیان دوازده امامی تشکیل می‌دهند. با توجه به درصد بسیار ناچیز اینها نسبت به همه مردم دنیا باید گفت که اگر به فرض همه شیعیان در راه ایفای پیمان امامت همدل شوند، به هیچ وجه نمی‌توانیم بگوییم که مردم دنیا برای پذیرش امام معصوم علیه السلام آمادگی پیدا کرده‌اند. مدّعی نویسنده محترم این است که

علت اصلی غیبت، آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود امام علیه السلام است و روشن است که این علت با همدل شدن همه شیعیان دوازده امامی به هیچ وجه مرتفع نمی‌گردد. بنابراین اگر «آماده شدن اوضاع جهان» را به عنوان یکی از «مصالح غیبت» مطرح کنیم<sup>۱</sup>، این امر با آمادگی کل شیعیان تحقق پیدا نمی‌کند.

ما درباره اینکه آیا شرط ظهور امام علیه السلام، آمادگی جهانی برای پذیرش ایشان است یا خیر، در حلقه نهم گفتگو خواهیم کرد. در اینجا فقط متذکر می‌شویم که هیچ دلیل نقلی وجود ندارد که بتوان از آن برداشت کرد: یکی از اسرار و مصالح غیبت، آمادگی مردم دنیا برای ظهور حضرت می‌باشد. به همین دلیل است که نمی‌توانیم حکم کنیم: باید غیبت امام علیه السلام تا حصول این شرایط ادامه پیدا کند.<sup>۲</sup> به همین خاطر است که معتقدان به این نظریه به سخن خود صورت عقلی می‌دهند که در ادامه مباحث به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

اکنون بحث در خصوص توقیع شریفی است که بعضی خواسته‌اند علت غیبت را از آن استنباط نمایند. سخن ما این است که حدیث مذکور بر چنین چیزی دلالت نمی‌کند. اینکه اگر - به فرض - شیعیان دوازده امامی بر وفای به عهد امامت همدل می‌شدند، توفیق دیدار امامشان را زودتر پیدا می‌کردند، ثابت نمی‌کند که علت تأخیر ظهور - که همان علت غیبت امام علیه السلام دانسته شده - آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش امام علیه السلام است. همدل شدن شیعیان، فاصله بسیار زیادی با

۱ - نوید امن و امان، ص ۱۸۳.

۲ - رجوع شود به: «نوید امن و امان»، ص ۱۸۶.

آمدگی مردم دنیا برای ظهور امام علیه السلام دارد و از اولی نمی‌توانیم دومی را نتیجه بگیریم.

### لقاء و مشاهده یا ظهور کلی؟

نکته دوم: از آنچه گفتیم می‌توانیم نتیجه بگیریم که فرمایش امام عصر علیه السلام در این توقیع، لزوماً ناظر به دیدار حضرت در زمان ظهور نیست. این احتمال بعید نیست که مقصود امام علیه السلام از لفظ «لقاء» و «مشاهده» دیدار و تشرّف شیعیان خدمت آن حضرت در عصر غیبت باشد. بنابر این احتمال، توقیع مذکور هیچ سخنی درباره ظهور حضرت ندارد و در نتیجه ناظر به علت غیبت هم نیست. کسی که می‌خواهد از این حدیث، علت غیبت را برداشت کند، باید ابتدا این احتمال دوم را رد کند و گرنه «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال»؛ یعنی با وجود احتمال خلاف، نمی‌تواند بر مدّعی خود استدلال نماید.

### سبب ظهور یا علت غیبت؟

نکته سوم: اگر فرض کنیم که مراد از لقاء و مشاهده در توقیع حضرت، ظهور ایشان باشد، باز هم نمی‌توانیم علت غیبت را از این عبارات نتیجه بگیریم. می‌توان فرض کرد که یک یا چند عامل، علت غیبت باشند، اما خداوند از روی فضل و کرم خود، چنین مقدر فرموده باشد که در صورت همدلی شیعیان بر ایفای پیمان امامت، غیبت را خاتمه دهد و از ادامه آن صرف نظر فرماید.

در مقام مثال فرض کنید فرزندی به علت انجام یک خطای بزرگ، مورد غضب و عقوبت والدین خود قرار گرفته است. آنگاه پدر او به

خاطر لطف و عنایتی که به فرزندش دارد، وعده می‌دهد که اگر فرزندش فلان کار خیر را انجام دهد، از سر تقصیر او خواهد گذشت و از عقوبت نجاتش خواهد بخشید. در این صورت، علت مغضوب و معاقب شدن فرزند، چیزی است غیر از آنچه - به خاطر لطف و کرم والدین - باعث نجاتش از عقوبت می‌شود.

در اینجا هم می‌توانیم چنین فرض کنیم که مردم به علی - که ماقطعاً همه آنها را نمی‌دانیم - مبتلا به غضب خداوند و دوری از امامشان شده‌اند؛ اما خدا از روی لطف و عنایتش وعده فرموده که اگر تنها شیعیان دوازده امامی - که درصد ناچیزی از کل مردم جهان هستند - بر ایفای عهد و پیمان امامشان همدل شوند، خداوند، آنها (و چه بسا همه مردم دنیا) را از عقوبت هجران امام علیه السلام نجات خواهد بخشید. از این وعده الهی، لزوماً استفاده نمی‌شود که علت غیبت حضرت، همدل نبودن شیعیان بر وفا به عهد امامت بوده است.

### عدم وقوع شرط مذکور

نکته چهارم: صرف نظر از نکات گذشته، باید توجه کرد که عبارت امام عصر علیه السلام در توقیع مبارک، به صورت شرطی با ادات شرط «لو» بیان شده است. طبق آنچه در زبان عربی بیان شده، کلمه «لو» برای بیان ممتنع بودن جواب شرط به خاطر ممتنع بودن جمله شرط به کار می‌رود.<sup>۱</sup> به عنوان مثال به این آیات شریفه توجه فرمایید:

---

۱ - گفته می‌شود که: «لو لا مُتَنَاعِ الثَّانِي لِامْتِنَاعِ الْأَوَّلِ» است. منظور از الاوّل،

جمله شرط و مقصود از الثّانی، جواب شرط است.

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ... لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»<sup>۱</sup>

و اگر بعضی سخنان را به ما (به دروغ) نسبت می‌داد... یقیناً رگ گردن او را قطع می‌کردیم.

تعبیر «لو» در این آیات، از آن جهت به کار رفته که نسبت دروغ دادن پیامبر ﷺ به خداوند - به علت عصمت ایشان - امری ممتنع است و به همین علت قطعاً خداوند رگ گردن ایشان را هم قطع نخواهد کرد.

همیشه ادات شرط «لو» در مواردی به کار می‌رود که شرط مورد نظر قطعاً واقع نمی‌شود، در نتیجه جزای شرط (جمله پیرو) هم قطعاً واقع نخواهد شد. با این ترتیب، قضیه شرطیه‌ای که در توقیع مذکور به کار رفته، به این معناست که اگر - به فرض - شیعیان ما بر وفای به عهد امامت همدل می‌شدند، توفیق دیدار و مشاهده ما را زودتر پیدا می‌کردند. اما چنین فرضی هرگز تحقق نیافته، یعنی آنها همدل نشده‌اند و در نتیجه توفیق دیدار ما از ایشان به تأخیر افتاده است.

این شرط البته محال و ممتنع عقلی نبوده است، ولی با توجه به روال عمومی و مشی کلی رفتار شیعه نسبت به امامانشان، می‌توان فهمید که چرا اجتماع قلبی ایشان بر وفا به عهد امامت امری غیر عادی و غیر منتظره تلقی شده است. به همین جهت می‌توان گفت که تحقق این شرط چیزی شبیه به یک آرزو و تمنای دست‌نیافتنی بوده و گوینده این سخنان (یعنی وجود مقدس امام زمان علیه السلام) آمیدی به آن نبسته‌اند.

با این ترتیب نمی‌توان جمله شرطیه توقیع شریف را چنین معنا کرد:

که: اگر شیعیان حضرت بر وفای به عهد امامت همدل شوند، زودتر به سعادت دیدار امام علیه السلام نائل می‌گردند. آن جمله در مقام نشان دادن راهکاری به شیعیان برای پیش انداختن ظهور نیست، بلکه صرفاً گزارشی است از وقوع یک واقعیت تلخ (به تأخیر افتادن دیدار شیعیان با امام علیه السلام) به دلیل کوتاهی آنها در وفا به عهد امامت. اما (به خاطر ادات شرط «لو») نمی‌توان از عبارت توقیع شریف برداشت کرد که شیعیان اکنون چه وظایفی دارند و چه کارهایی را می‌توانند انجام دهند تا توفیق مشاهده امامشان را زودتر پیدا کنند.

البته ما از ادله نقلی دیگر می‌توانیم همین معنا را مستقلاً برداشت نماییم که وظیفه شیعیان در همه زمانها - به خصوص زمان غیبت - بیش از هر چیز، همدل شدن در وفا به عهد و پیمان امامت است و انجام این وظیفه، به فضل و لطف پروردگار متعال - نه بر اساس ضرورت علی و معلولی و نه وعده قطعی و لایتخلف الهی - می‌تواند در تعجیل ظهور امام عصر علیه السلام مؤثر و کارساز باشد. بنابراین اصل اینکه شیعیان وظیفه‌ای دارند، فی نفسه صحیح و قابل قبول است، ولی دلالت توقیع مذکور بر آن، محل اشکال می‌باشد. فراموش نشود که چون - طبق صریح فرمایش معصوم علیه السلام - تا پیش از ظهور از حکمت اصلی غیبت آگاه نیستیم، بنابراین نمی‌توانیم از طریق کشف علت آن، به آنچه در تعجیل فرج امام علیه السلام مؤثر است، پی ببریم؛ بلکه تنها راه، مراجعه به فرمایش‌های ائمه علیهم السلام در خصوص تکالیف و وظایف زمان غیبت است. به طور کلی - همان‌طور که در بیان نکته سوم گذشت - باید منطقاً حساب علت غیبت را از آنچه موجب تعجیل در فضل و رحمت الهی

در امر ظهور می‌شود، جدا نمود.

با توجه به چهار نکته‌ای که بیان شد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که استناد به توقیع شریف امام عصر علیه السلام برای فهم علت غیبت آن حضرت صحیح نمی‌باشد. بنابراین علت اول از دو علتی که نویسنده «در انتظار موعود» به عنوان علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام مطرح کرده بود، از جهت نقلی بی‌دلیل است.



## درس هفدهم: بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت (۱)

در درس پیشین آوردیم که نویسنده کتاب «در انتظار موعود» دو عامل را به عنوان علت غیبت امام عصر علیه السلام معرفی کرده است: آماده نبودن اجتماع بشری و فراهم نبودن تعداد لازم یاران حضرت. در مورد عامل اول در درس گذشته سخن گفتیم.

اکنون به بررسی ادله نقلی دومین عاملی که ایشان مطرح کرده است، یعنی «نبودن تعداد لازم یاران و انصار مخلص و فداکار برای امام علیه السلام» می پردازیم.

### دو دلیل نقلی

نویسنده برای اثبات ادعای خود به دو دلیل استناد کرده است. یکی از آنها روایتی است از امام موسی کاظم علیه السلام که خطاب به یکی از یاران خود فرموده‌اند:

يَا بَنَ بَكَيْرٍ اِنِّي لَأَقُولُ لَكَ قَوْلًا قَدْ كَانَتْ اَبَائِي تَقُولُهُ: لَوْ كَانَ  
فِيكُمْ عِدَّةٌ اَهْلٍ بَدْرٍ لَقَامَ قَائِمُنَا.<sup>۱</sup>

ای پسر بکیر، من به تو سخنی را می‌گویم که پدران من نیز پیش  
از من آن را بر زبان رانده‌اند و آن اینکه اگر در میان شما به تعداد  
کسانی که در جنگ بدر [با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] بودند [یاران  
مخلص] وجود داشت، قیام کننده ما [اهل بیت علیهم السلام] ظهور  
می‌کرد.<sup>۲</sup>

روایت دیگر را نویسنده از کتاب «الغیبة» نعمانی نقل می‌کند:

دَخَلَ عَلَى الصَّادِقِ عليه السلام بَعْضُ اصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ  
اِنِّي وَ اللهُ اُحِبُّكَ وَ اُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكَ يَا سَيِّدِي مَا اَكْثَرَ شِيعَتِكَ  
فَقَالَ عليه السلام لَهُ: اَذْكُرْهُمْ فَقَالَ: كَثِيرٌ. فَقَالَ عليه السلام: تُحْصِيهِمْ فَقَالَ:  
هُم اَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: اَمَّا لَوْ كَمَلَتِ الْعِدَّةُ  
الْمَوْصُوفَةُ ثَلَاثُمِائَةً وَ بَضْعَةَ عَشَرَ كَانَ الَّذِي تُرِيدُونَ...<sup>۳</sup>

نویسنده، حدیث را این‌گونه ترجمه کرده است:

یکی از یاران امام صادق عليه السلام بر آن حضرت وارد شد و عرضه  
داشت: فدایت گردم؛ به خدا سوگند من تو را دوست می‌دارم و  
هرکس تو را دوست دارد نیز دوست می‌دارم، ای آقای من چقدر  
شیعیان شما فراوانند! آن حضرت فرمود: آنان را بشمار، عرض  
کرد: بسیارند. آن حضرت فرمود: آنها را می‌توانی بشماری؟

۱ - مشکاة الانوار، باب ثانی، ص ۶۳ و ۶۴.

۲ - در انتظار موعود، ص ۴۴.

۳ - الغیبة، نعمانی، باب ۱۲، ح ۴.

فصل سوم: تارسایی ادلة نقلی ادعایی بر علت غیبت \* ۱۴۳

عرض کرد: آنها از شمارش بیرونند، حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام فرمود: ولی اگر آن شماره‌ای را که توصیف شده‌اند، سیصد و اندی تکمیل گردد آنچه را می‌خواهند، انجام خواهد شد...<sup>۱</sup>

### بررسی دلالت دو حدیث بر مدعا

اکنون باید دلالت این دو حدیث را بر مقصود نویسنده بررسی نماییم:

#### این احادیث دلالتی بر علت غیبت ندارد

نکته اول: اولین مسأله در این بررسی همان نکته چهارمی است که در بررسی دلالت توقیع امام عصر علیه السلام بیان کردیم. هر دو حدیث به صورت قضیه شرطیه بیان شده و ادات شرط «لو» در آن به کار رفته است. همان‌طور که گفته‌ایم، «لو» در جایی به کار می‌رود که هم جمله شرط و هم جواب آن محقق نشده‌اند و اصل استلزام نیز در زمان گذشته تحقق داشته است. خود نویسنده، حدیث اول را چنین ترجمه کرده است: «اگر در میان شما ... وجود داشت ... ظهور می‌کرد» هر دو فعل (در جمله شرط و جواب آن) به صورت ماضی معنا شده‌اند. بنابراین مفاد حدیث «ابن بکیر» صرفاً گزارشی است از آنچه تا زمان امام هفتم علیه السلام به وقوع پیوسته است و بیان مطلب با ادات شرط «لو» بر این حقیقت دلالت می‌کند که تا آن وقت برای امامان علیهم السلام، یارانی به تعداد

اهل بدر (۳۱۳ نفر) فراهم نشده و به همین جهت ایشان قیام نکرده‌اند. با توجه به این نکته نمی‌توانیم از این حدیث، قاعده و قانونی برای ظهور امام دوازدهم علیه السلام استنباط کنیم و چنین نتیجه بگیریم که اگر به همین تعداد یاران برای ایشان فراهم شود، قطعاً ظهور خواهند فرمود.

هر چند تعبیر «قائماً» - قیام کننده ما - در احادیث معمولاً برای وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام به کار رفته است، ولی در این حدیث شریف، نمی‌توانیم مراد از «قائماً» را آن حضرت بدانیم؛ زیرا معنا ندارد که امام هفتم علیه السلام فرموده باشند: «اگر در گذشته (تا حال) در میان شما شیعیان، ۳۱۳ یار وجود داشت، امام دوازدهم علیه السلام قیام کرده بودند». ظهور امام دوازدهم علیه السلام قطعاً بعد از زمان امام هفتم علیه السلام واقع خواهد شد. بنابراین مراد از حدیث، قیام امامان گذشته تا امام هفتم علیه السلام بوده است و مقصود از قیام ایشان هم، قیام برای احقاق حقوق خود و شیعیانشان بوده که از آن به فرج جزئی تعبیر می‌شود و الا فرج کلی شیعیان در سراسر گیتی و تا پایان دنیا اختصاص به قیام و ظهور امام عصر علیه السلام دارد و تحقق آن پیش از زمان ایشان اصلاً مطرح نبوده است. عین همین مطلب نسبت به دومین حدیث مورد استناد نویسنده مذکور مطرح می‌شود. در این حدیث هم کلمه «لو» آمده و مربوط به گذشته است. متن حدیث دلالت دارد بر اینکه یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام ادعا می‌کند یاران حضرت، فوق حدّ شمارش هستند. آنگاه امام علیه السلام در پاسخ می‌فرمایند:

آگاه باش که اگر - به فرض - آن شماره‌ای که توصیف شده یعنی سیصد و چند (بین سیصد و ده تا سیصد و بیست) کامل می‌شدند، آنچه می‌خواهید واقع شده بود....

نکته مهم این است که هم فعل شرط و هم جواب شرط را باید ماضی معنا کرد (به دلیل وجود کلمه «لو» که در اصل بر وقوع شرط و جواب آن در زمان گذشته دلالت می‌کند مگر آنکه با قرینه‌ای معلوم شود که مربوط به آینده است) ولی نویسنده مذکور هر دو را به صورت مضارع ترجمه کرده و گفته است که: «اگر آن شماره سیصد و اندی تکمیل گردد، آنچه را می‌خواهند، انجام خواهد شد»،<sup>۱</sup> سپس بر اساس این ترجمه اشتباه، نتیجه گرفته است که اگر «به تعداد لازم یاران و انصار مخلص برای حضرت وجود نداشته باشد، امام همچنان از دیده‌ها پنهان خواهند ماند.»

با توجه به این نکته روشن است که از فرمایش امام صادق علیه السلام در این حدیث، چیزی درباره ظهور امام دوازدهم علیه السلام نمی‌توان استنباط نمود. البته احادیث متعددی وجود دارد که همه آنها تعداد یاران اوّلیّه امام زمان علیه السلام را - که در مکه مکرمه به ایشان می‌پیوندند - ۳۱۳ نفر ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup> ولی هیچ‌یک از آنها - به استثناء یک حدیث که آن هم هیچ دلالتی بر شرط ظهور و علّت غیبت امام علیه السلام ندارد -<sup>۳</sup> به صورت قضیه شرطیه بیان نشده‌اند تا مورد استفاده نویسنده مذکور قرار گیرند. از اینکه امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور ۳۱۳ یار مخلص و فداکار

---

۱ - البته اشتباه دیگر این است که «تریدون»، «می‌خواهند» ترجمه شده در حالی که «می‌خواهید» صحیح است. احتمالاً این اشتباه یک اشتباه تایپی است.

۲ - به عنوان نمونه می‌توانید به این منابع مراجعه کنید: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۳ و کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۲۱ و ص ۶۷۲، ح ۲۵.

۳ - این حدیث از حضرت جواد الائمه علیه السلام در کمال الدین، ج ۲، باب ۳۶، ح ۲، نقل شده و توضیح آن در ادامه بحث خواهد آمد.

دارند، نمی‌توان نتیجه گرفت که علت عدم ظهور (غیبت) ایشان تا کنون فراهم نشدن این تعداد است.

### یکی نبودن شرط ظهور با علت غیبت

نکته دوم: علاوه بر نکته پیشین آنچه تحت عنوان نکته سوم در بررسی توقیع امام عصر علیه السلام در درس گذشته مطرح شد، اینجا نیز قابل طرح است. فرض کنیم دو حدیث مورد استفاده نویسنده محترم در مقام بیان شرط ظهور امام دوازدهم علیه السلام بوده‌اند و بریک قاعده کلی دلالت می‌کنند که: «اگر ۳۱۳ یار مخلص و فداکار برای آن حضرت یافت شود، ایشان حتماً ظهور خواهند فرمود». با وجود این فرض هم نمی‌توانیم علت غیبت امام علیه السلام را از این احادیث استنباط کنیم. با یادآوری مثال فرزندی که مورد غضب والدین خود قرار گرفته، می‌توانیم چنین فرض کنیم که علت غیبت امام علیه السلام چیزی است که ما نمی‌دانیم و تا قبل از ظهور هم برایمان روشن نمی‌شود، اما خداوند چنین مقدر فرموده که اگر تعداد ۳۱۳ یار با اخلاص برای آن حضرت فراهم شود، از عقوبت غیبت امام علیه السلام در حق مردم می‌گذرد و آن حضرت را ظاهر می‌فرماید. بنابراین از اینکه کامل شدن این تعداد یاران، شرط ظهور است نمی‌توان علت غیبت را برداشت کرد.

## درس هجدهم: بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت (۲)

در درس گذشته در بررسی این نظریه که نبودن ۳۱۳ یار مخلص، علت غیبت امام عصر علیه السلام است، دو نکته را متذکر شدیم. نکته اول این بود که لحن روایات، بیانگر شرطی برای ظهور امام عصر علیه السلام نیست و نکته دوم این که به فرض که چنین شرطی برای ظهور بیان شده باشد، نمی توان آن را علت غیبت معرفی کرد.

### عدم کفایت وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور

نکته سوم: در نکته گذشته فرض کردیم که وجود ۳۱۳ یار مخلص و فداکار شرط کافی برای ظهور امام زمان علیه السلام باشد؛ لذا گفته اند که اگر شرط محقق گردد، حضرت حتماً ظهور خواهند فرمود. برخی از بزرگان متکلمین در بحث مربوط به غیبت امام زمان علیه السلام با همین فرض به این احادیث استناد کرده و ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام را با

وجود ۳۱۳ یار با اخلاص، واجب دانسته‌اند. عالم بزرگوار شیعه، مرحوم شیخ مفید، در یکی از رساله‌های خود می‌فرماید:

در مجلس یکی از رؤسا حاضر شدم، بحثی در امامت مطرح شد و به گفتگو در موضوع غیبت (امام زمان علیه السلام) منتهی شد. صاحب آن مجلس گفت: آیا شیعه از جعفر بن محمد علیه السلام روایت نمی‌کند که: اگر به تعداد اهل بدر - سیصد و اندی نفر (بین سیصد و ده تا سیصد و بیست) - برای امام جمع شوند، خروج با شمشیر بر ایشان واجب می‌گردد؟

گفتم: این حدیث روایت شده است.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که مرحوم مفید، مفاد حدیث امام صادق علیه السلام را وجوب خروج امام زمان علیه السلام در صورت فراهم شدن آن تعداد از یاران خاص دانسته است. این در حالی است که در هیچ‌یک از این احادیث تعبیر «وجوب» یا لفظ دیگری که این معنا را برساند، وارد نشده است. بنابراین شیخ مفید و امثال ایشان، وجوب ظهور امام علیه السلام در صورت فراهم شدن ۳۱۳ نفر را، علی‌القاعده از قضیه شرطیه‌ای که در برخی از احادیث آمده، استنباط نموده‌اند.<sup>۲</sup>

اشکالی که در این مورد به نظر می‌رسد آن است که: این استنباط تنها در صورتی مجاز است که شرط مطرح شده در حدیث، شرط کافی برای ظهور حضرت باشد و در غیر این صورت نمی‌توانیم ظهور امام علیه السلام را

۱ - سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۷، الرسالة الثالثة في الغيبة، ص ۱۱.

۲ - در ادامه، متن حدیثی را که به صورت قضیه شرطیه بیان شده، همراه با بیان معنای صحیح آن خواهیم آورد.



به صرف فراهم آمدن ۳۱۳ نفر واجب بدانیم. اما آیا شرط کافی بودن این امر قابل اثبات است؟ آیا کسانی که چنین استنباطی از حدیث کرده‌اند، «شرط کافی» بودن ۳۱۳ یار را اثبات کرده‌اند؟ واقعیت این است که در کلام مرحوم شیخ مفید و دیگرانی که حدیث مورد نظر را حمل بر وجوب ظهور کرده‌اند، اثبات چنین نکته‌ای وجود ندارد و به علاوه باید در این پرسش دقت و تأمل عمیق صورت گیرد که «آیا در هر قضیه شرطیه، تمام عوامل مؤثر در تحقق جزای شرط، بیان می‌شود یا خیر؟»

#### قاعده‌ای در سخن گفتن به صورت شرطی

آیا گوینده هر سخنی، هنگامی که مطلبی را به صورت شرطی بیان می‌کند، لازم است که همه شرایط مؤثر در تحقق مشروط را در سخن خود بیاورد؟ پاسخ این پرسش هم در عرف محاورات عادی و هم در خود احادیث ائمه علیهم‌السلام کاملاً روشن است. در عرف محاورات، گوینده یک سخن ممکن است همه شرایطی را که در تحقق یافتن مشروط مدخلیت دارد، یکجا بیان نکند. به عنوان مثال: معلمی در کلاس درس به دانش‌آموزان اعلام می‌کند که: «هر کس تحقیق مناسبی در فلان موضوع ارائه دهد، پنج نمره خواهد گرفت». آیا در این عبارت معلم که به صورت یک قضیه شرطیه بیان شده، همه عوامل مؤثر در گرفتن پنج نمره آن درس بیان شده است؟ اگر به فرض دانش‌آموزی پس از ارائه تحقیق، یک تخلف اخلاقی و انضباطی حاد، مرتکب شود و به همین دلیل از کلاس اخراج گردد، معلم مذکور می‌تواند بر اساس اختیاراتی که دارد به او نمره صفر بدهد. حال اگر چنین کند آیا آن دانش‌آموز

می تواند بگوید: «چون معلّم اعلام کرده بود، هر کس تحقیق ارائه دهد، پنج نمره می گیرد، پس باید حتماً آن پنج نمره را به من بدهد؟»

اگر چنین اعتراضی کند، معلّم می تواند بگوید: «آن وعده شامل کسانی است که از کلاس اخراج نشوند و اگر کسی از کلاس اخراج شد، از آن امتیاز هم محروم می گردد». آیا در این صورت، قضیه شرطیه‌ای که معلّم در مورد تحقیق پنج نمره‌ای گفته بود، غلط خواهد شد؟ در اینجا اگر اخراج از کلاس و نمره صفر دادن به کسی که تخلف انضباطی و اخلاقی می کند، جزء اختیارات معلّم باشد، هیچ گونه تعارضی بین عمل او و بیان آن قضیه شرطیه وجود ندارد و کار معلّم، سخن او را نقض نمی کند. با این ترتیب هیچ لزومی ندارد که معلّم در وقتی می خواهد شرط گرفتن پنج نمره را برای تحقیق مورد نظرش اعلام کند، همه شرایط دیگر را نیز که می تواند در کسب نمره دانش آموز تأثیر بگذارد، در همان زمان اعلام نماید. عوامل و شرایط دیگر، طبق ضوابط دیگری که در جای خود و زمان خود اعلام و پذیرفته شده‌اند، معتبر و مؤثر هستند و ضرورتی ندارد که همیشه و به طور مکرر مورد تأکید قرار گیرند.

پس در محاورات عرفی، این مسأله به صورت یک روال طبیعی مقبول و معتبر است که بیان هر شرطی برای تحقق یک مشروط، به معنای نفی شرایط دیگر و انکار عوامل مؤثر دیگر در تحقق آن نیست. به عبارت دیگر از بیان یک قضیه شرطیه، همیشه شرط کافی بودن جمله شرط برای جزای شرط، قابل استفاده نیست، بلکه این امر احتیاج به ادله دیگری دارد.

در لسان احادیث و تکلم ائمه طاهرين عليهم السلام نیز مطلب از همین قرار است. ما در روایات اهل بیت عليهم السلام، موارد متعددی از جملات شرطیه داریم که هیچ یک از آنها را نمی توانیم بیان کننده شرط کافی برای تحقق مشروط بدانیم و تأثیر عوامل و شرایط دیگر را در آن نفی کنیم. به عنوان مثال، ابوبصیر از امام صادق عليه السلام نقل کرده که فرمودند:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْعَنْكَبُوتِ وَ الرُّومِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةً ثَلَاثَةً وَ عِشْرِينَ فَهُوَ وَ اللهُ يَا اَبَا مُحَمَّدٍ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ لَا اَسْتَنْي فِيهِ اَبْدًا وَ لَا اَخَافُ اَنْ يَكْتُبَ اللهُ عَلَيَّ فِي يَمِينِي اِثْمًا....<sup>۱</sup>

هر کس دو سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان تلاوت کند، قسم به خدا ای ابومحمد! او جزء اهل بهشت است، استثنایی در این امر قائل نمی شوم و نمی ترسم که خداوند در قسمی که خورده ام بر من گناهی بنویسد....

این حدیث را مرحوم شیخ صدوق با اسناد مورد قبول خود نقل فرموده و ملاحظه می شود که امام صادق عليه السلام چه تأکید شدیدی بر صحت آن دارند. هم قسم جلاله خورده اند و هم تصریح کرده اند که هیچ کس را استثنا نمی کنند و هم اطمینان داده اند که بابت قسم خود در پیشگاه الهی مقصر نخواهند شد و همه اینها به این معناست که به درستی سخن خود اطمینان کامل دارند. با همه این تأکیدات، آیا کسی می تواند از این حدیث استفاده کند که شرط کافی برای دخول در بهشت خواندن دو سوره روم و عنکبوت است؟ آیا اگر یک فرد ناصبی و دشمن اهل بیت عليهم السلام در شب بیست و سوم ماه رمضان این دو سوره را تلاوت

کند، مشمول وعده و قسم امام صادق علیه السلام می شود؟ یا اگر مؤمنی در یک ماه رمضان توفیق انجام این عبادت را پیدا کرد، آیا می تواند به خاطر اعتماد به فرمایش امام صادق علیه السلام با خود بگوید که دیگر هیچ چیز مهم نیست، چه گناهکار باشم و چه نباشم، هرگونه ظلم و جنایتی بکنم، امام معصوم علیه السلام بهشتی شدن مرا تضمین کرده اند؟!

حقیقت این است که هیچ فرد آگاه به الفبای کتاب و سنت، چنین استنباط‌هایی را از حدیث شریف امام صادق علیه السلام صحیح نمی‌داند و می‌فهمد که تحقق وعده امام علیه السلام در این حدیث، مشروط به وجود شرایط و عوامل دیگری است که در اینجا ذکر نشده‌اند و حضرت در یک سخن خود، همه شرایط مؤثر در بهشتی شدن فرد را نیاورده‌اند. بنابراین باید با رجوع به کل آیات و روایات و با ابزار عقل سلیم به یک جمع‌بندی صحیح رسید و هیچ‌گاه نباید از امثال این حدیث، شرط کافی بهشت رفتن را استنباط کرد. پس به صرف وجود قضیه شرطیه، هر چند که با این همه تأکید همراه باشد، شرط کافی بودن جمله شرط برای جزای شرط استفاده نمی‌شود.

حال که روشن شد قاعده سخن گفتن صحیح در محاورات و در لسان احادیث ائمه علیهم السلام چگونه است، می‌توانیم بر همین اساس به توضیح احادیثی پردازیم که ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را مترتب بر فراهم شدن ۳۱۳ یار با اخلاص کرده‌اند. در اینجا هم روشن است که اگر چنین قضیه شرطیه‌ای وجود داشته باشد، معنایش لزوماً این نیست که وجود ۳۱۳ یار واقعی، شرط کافی برای ظهور امام علیه السلام می‌باشد. چه بسا شرایط و علل دیگری در تحقق یافتن مشروط (ظهور) مؤثر باشند

که در اینجا ذکر نشده‌اند. اگر حتی احتمال این امر وجود داشته باشد، کفایت می‌کند برای آنکه نتوانیم به کافی بودن شرط ۳۱۳ نفر حکم کنیم. به عبارت دیگر اثبات کافی بودن یک شرط برای تحقق جزای آن، احتیاج به ادله دیگری دارد و به صرف وجود یک قضیه شرطیه، این امر ثابت نمی‌شود.

در مسأله مورد بحث، اولاً بسیاری از احادیثی که تعداد ۳۱۳ نفر یاران با وفای حضرت را معین کرده‌اند، اصلاً به صورت قضیه شرطیه نیستند. ثانیاً بعضی از آنها - از جمله دو حدیثی که مورد استناد نویسنده کتاب «در انتظار موعود» قرار گرفته‌اند - مربوط به امامان گذشته‌اند و ناظر به ظهور امام دوازدهم علیه السلام نیستند. ثالثاً به فرض وجود حدیثی که ظهور امام عصر علیه السلام را مشروط به فراهم شدن ۳۱۳ یاور ایشان کرده باشد، نمی‌توانیم از آن قضیه شرطیه به کافی بودن وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور پی ببریم و بنابراین با استناد به چنان حدیثی نمی‌توان حکم کرد که «در صورت فراهم شدن این تعداد یاور، ظهور امام علیه السلام واجب می‌شود». تعبیر و جوب در اینجا به هیچ وجه پذیرفته نیست؛ چون تا وقتی کفایت این شرط اثبات نشود، چنین استنتاجی صحیح نمی‌باشد.

## درس نوزدهم: بررسی نظریه نبودن ۳۱۳ یار به عنوان علت غیبت (۳)

در بررسی این نظریه که علت غیبت را نبودن ۳۱۳ یار برای امام عصر علیه السلام می دانست، نکته سومی را در درس گذشته بیان کردیم. روشن شد که نمی توان با استناد به احادیثی که ظهور امام علیه السلام را بر فراهم شدن ۳۱۳ یار مترتب کرده اند، نتیجه گرفت که عدم ظهور (غیبت) ایشان، قطعاً به علت کامل نشدن تعداد مذکور است و هیچ عامل دیگری در آن مؤثر نمی باشد. این استدلال وقتی صحیح است که ما به دلیل دیگری، کافی بودن آن شرط (وجود ۳۱۳ نفر) را برای تحقق مشروط (ظهور) اثبات کرده باشیم و اگر خود عدم ظهور را دلیل بر تحقق نیافتن شرط مذکور بدانیم، در استدلال به نوعی مصادره به مطلوب کرده ایم (حکم یا لوازم حکمی را که در پی اثبات آنیم فرض گرفته ایم).

### مصادره به مطلوب در استدلال برخی از بزرگان

برای روشن شدن مطلب باید توجه کنیم که در کلام برخی از بزرگانی که برای کشف علت غیبت به احادیث ۳۱۳ نفر استدلال کرده‌اند، چنین بیانی مشاهده می‌شود. به عنوان مثال مرحوم شیخ مفید در مجلسی که خود ایشان گزارشش را نوشته‌اند<sup>۱</sup>، وقتی بایک سنی مخالف مناظره می‌کنند، او با استناد به حدیث امام صادق علیه السلام - که مرحوم شیخ بر صحت روایت آن اعتراف کرده‌اند - می‌پرسد: ما یقین داریم که تعداد شیعیان در این زمان چندین برابر تعداد اهل بدر هستند، پس چطور «غیبت» برای امام جایز می‌باشد؟ مرحوم مفید در پاسخ می‌فرماید: هر چند تعداد شیعیان در این زمان چندین برابر تعداد اهل بدر است و اگر به تعداد جماعت اهل بدر، اجتماع کنند، ظهور بر امام واجب است؛ ولی این تعداد از جهت اوصاف و شرایط، دارای ویژگی‌های اهل بدر نمی‌باشند. شرایطی همچون شجاعت، صبر بر مرگ و اخلاص در جهاد و ... کسانی که این اوصاف را داشته باشند، تعدادشان به ۳۱۳ نفر نمی‌رسد. مرحوم مفید یکبار دیگر تأکید می‌کنند که اگر تعداد مورد نظر با شرایط و اوصاف لازم در میان شیعیان حاضر، وجود می‌داشت - که این امر به علم الهی روشن است - امام علیه السلام قطعاً ظهور کرده، یک چشم بر هم زدن غایب نمی‌شدند (لَظَهَرَ الْإِمَامُ علیه السلام لَامِحَالَةً وَ لَمْ يَغِبْ بَعْدَ اجْتِمَاعِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ) اما چون این تعداد با شرایط مورد نظر فراهم نشده‌اند، غیبت امام علیه السلام رواست.

آنگاه سنی معترض می‌گوید: شما (شیخ مفید) به چه دلیل می‌گویید

۱ - ابتدای گزارش را از قول مرحوم شیخ مفید در درس گذشته نقل نمودیم.

که آن شرایط (شجاعت و صبر و ...) باید در ۳۱۳ نفر باشد؟ و به فرض اعتبار آن شرایط، از کجا معلوم که در شیعیان موجود این اوصاف در آن تعداد خاص وجود نداشته باشد؟ پاسخ مرحوم مفید این است که: ما چون اصل وجود امام علیه السلام را واجب می‌دانیم و فعلاً غیبت ایشان واقع شده است، برای اینکه حدیث مذکور صحیح باشد، راهی جز اینکه بگوییم آن تعداد با اوصاف لازم هنوز محقق نشده‌اند، وجود ندارد.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که در این استدلال، اصل اینکه با وجود ۳۱۳ یار امام علیه السلام ظهور ایشان واجب می‌شود، حتمی انگاشته شده و بر این اساس نتیجه گرفته‌اند که علت عدم ظهور (غیبت)، قطعاً فراهم نشدن آن تعداد مورد نظر است.

اشکالی که در این استدلال وجود دارد این است که به چه دلیل گفته‌اند اگر ۳۱۳ یار برای امام علیه السلام فراهم شود، ظهور ایشان واجب می‌شود؟ آیا شرط کافی بودن این تعداد را برای ظهور حضرت ثابت کرده‌اند؟ کفایت این شرط برای ظهور باید مستقلاً ثابت شود. نمی‌توان از صرف عدم ظهور حضرت، بر اینکه این تعداد هنوز فراهم نشده‌اند، استدلال کرد. اینجاست که مصادره به مطلوب صورت می‌گیرد؛ یعنی چیزی را که می‌خواهند اثباتش کنند، مفروض و مسلم گرفته‌اند.

باید اثبات شود که در صورت کامل شدن تعداد مورد نظر، حضرت حتماً ظهور خواهند فرمود، این مطلوب ماست. برای اثبات این مطلوب نمی‌توان گفت که چون حضرت تا کنون ظهور نکرده‌اند، پس

۱ - مشروح این مناظره در مجموعه رسالات شیخ مفید، الرسالة الثالثة، ص ۱۱

و ۱۲ آمده است.



تعداد مورد نظر (۳۱۳ نفر) هنوز کامل نشده‌اند.<sup>۱</sup> قسمت دیگر فرمایش مرحوم مفید این است که راهی برای صحیح دانستن حدیث امام صادق علیه السلام جز آنچه فرموده‌اند، وجود ندارد. اما با توضیحاتی که گذشت، روشن شد که ما اصولاً نمی‌توانیم هر قضیه شرطیه را به صورت شرط کافی بودن مقدم برای تالی معنا کنیم، مگر اینکه دلیل دیگری غیر از جمله شرطیه مورد بحث، داشته باشیم. با توجه به این نکته، هیچ مشکلی در معنای حدیث و پذیرفتن آن به وجود نمی‌آید تا مجبور به پذیرفتن سخنان مرحوم شیخ مفید بشویم. به این ترتیب پاسخ سنی مخالف هم - بدون آنکه نقطه ضعفی به دست او بدهیم - داده می‌شود. نتیجه کل بحث این است که ما نمی‌توانیم با استناد به احادیث ۳۱۳ نفر یاران حضرت، بگوییم که چون ایشان ظهور نکرده‌اند، پس علت

۱ - اگر بخواهیم مسأله را با زبان منطق گزاره‌ها توضیح دهیم، می‌گوییم: اگر

کامل شدن ۳۱۳ یار برای امام علیه السلام = P

ظهور کردن امام زمان علیه السلام = Q

آنگاه مطلوب ما این است:

اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار داشته باشند، ظهور خواهند کرد =  $(P \rightarrow Q)$

دلیلی که برای اثبات این مطلوب ذکر شده، چنین است:

$(\sim Q \rightarrow \sim P) =$

حضرت ظهور نکرده‌اند، پس ۳۱۳ یار هنوز کامل نشده ملاحظه می‌شود که برای

اثبات قضیه  $(P \rightarrow Q)$  به قضیه  $(\sim P \rightarrow \sim Q)$  استدلال شده است. در حالی

که در منطق گزاره‌ها هر قضیه شرطیه با عکس نقیض خود هم‌ارز است، بنابراین

مدلول  $(P \rightarrow Q)$  و دلیل  $(\sim Q \rightarrow \sim P)$  هم‌ارز می‌باشند. پس استنتاج فوق

یک این همانی (توتولوژی) محسوب می‌شود و به منزله  $(P \rightarrow P)$  است که در عین

صحت، ارزش استدلالی ندارد.

غیبت فراهم نشدن آن تعداد مورد نظر است. از سوی دیگر چون به صریح احادیثی که نمونه‌هایی از آنها را در گذشته نقل کردیم، علت غیبت امام علیه السلام را نمی‌دانیم و تا هنگام ظهور برایمان روشن نمی‌شود، پس قطعاً می‌توانیم این ادعا را مردود بدانیم که علت اصلی غیبت، فراهم نشدن ۳۱۳ یار برای امام علیه السلام است. بنابراین می‌توانیم فرض کنیم که این تعداد مورد نظر در طول تاریخ - تا کنون - فراهم شده باشند، اما چون این امر تنها شرط ظهور نیست، خداوند هنوز اذن قیام به امام زمان علیه السلام نداده باشد.

### بررسی شرط وجود ۳۱۲ یار برای ظهور

نکته چهارم: آخرین نکته‌ای که باید در اینجا متذکر شویم این است که در مجموعه احادیث مورد نظر، که وجود ۳۱۲ یار را در هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام مطرح کرده‌اند، تنها یک حدیث وجود دارد که هم صورت قضیه شرطیه دارد (یعنی ظاهراً ظهور را مترتب بر وجود ۳۱۲ یار مخلص کرده است) و هم صراحتاً درباره وجود مقدس امام عصر علیه السلام می‌باشد. این حدیث از حضرت جواد الائمه علیه السلام نقل شده و چنین مضمونی از امام صادق علیه السلام - تا آنجا که نگارنده تتبع نموده - نقل نشده است. مانکته گذشته را بر فرض وجود چنین حدیثی، که مرحوم شیخ مفید مدعی آن شده بودند، مطرح کردیم و اکنون برای تکمیل بحث، فرمایش امام جواد علیه السلام را نقل می‌کنیم. ایشان پس از معرفی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اشاره به اسم و کنیه ایشان فرمودند:

هُوَ الَّذِي تُطَوُّى لَهُ الْأَرْضُ وَ يَدُلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ [وَأ] يَجْتَمِعُ

إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرٍ: ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ  
أَقْصَى الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ  
بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ  
هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعِقْدُ  
وَ هُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.<sup>۲</sup>

او همان کسی است که زمین برایش درنور دیده می شود (به  
فرمانش در می آید) و هر سختی برایش هموار می گردد [و] از  
اصحابش به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده نفر - از اطراف زمین  
به گرد ایشان جمع می شوند و این فرمایش خدای عزوجل است  
که: «هر جا باشید، خداوند همه شما را گرد می آورد، همانا خداوند  
بر انجام هر کاری تواناست.» پس آنگاه که این تعداد از اهل  
اخلاص به گرد ایشان جمع شوند، خدا امر حضرتش را آشکار  
می نماید. و آنگاه که ده هزار نفر برای ایشان کامل شود، به اذن  
خدای عزوجل خروج می کند.

در این حدیث شریف، عبارت مورد نظر، این جمله شرطیه است:  
«إِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ» که باید  
معنای دقیق و صحیح آن را به دست آوریم. در درس آینده در مورد این  
مطلب سخن خواهیم گفت.

۱ - بقره / ۱۴۸.

۲ - کمال الدین، باب ۳۶، ح ۲.

## درس بیستم: بررسی نظریه نبودن ۳۱۳ یار به عنوان علت غیبت (۴)

در درس قبل حدیثی را از امام جواد علیه السلام نقل کردیم که در آن فرموده بودند: «فاذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الاخلاص اظهر الله امره». می خواهیم ببینیم که آیا از این جمله، شرط ظهور قابل استنباط است.

### تقدم ظهور امام علیه السلام بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان

برای روشن شدن معنای دقیق این جمله ابتدا به معنای لغوی «اجتمع» اشاره می شود. در زبان عربی «اجتمع» از باب «افتعال» و به معنای مطاوعه «جمّع» به کار می رود. (می گویند: جمّع المُنْفَرِقَ جمعاً: ضمّ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ<sup>۱</sup> و «اجتمع: مطاوع جمعه»<sup>۲</sup>) پس «اجتماع» وقتی به

۱ - المعجم الوسيط، ص ۱۳۴.

۲ - همان، ص ۱۳۵.

کار می رود که امور پراکنده ای گرد هم آیند و به یکدیگر ضمیمه شوند. حال با توجه به این معنای توانیم نتیجه بگیریم که تعبیر «اذا اجتمعت له هذه العدة» چنین معنا می شود: «وقتی که این تعداد برای امام علیه السلام گرد هم آیند»، یعنی مقصود جمع شدن و گرد هم آمدن این تعداد از اطراف و اقصی نقاط زمین است که در عبارت پیشین نیز با تعبیر «مِنْ أَقْصَى الْأَرْضِ» به کار رفته است.

این نشان می دهد که منظور امام جواد علیه السلام در این فرمایش، به وجود آمدن یا متولد شدن یا تربیت شدن و امثال این معانی نیست. حضرت نمی خواهند به پیدایش این تعداد از یاران با اخلاص برای امام زمان علیه السلام اشاره کنند و در مورد اینکه این افراد موجود شده اند یا هنوز به وجود نیامده اند، سخنی نگفته اند. فرمایش حضرت ناظر به یکی از حوادث هنگام ظهور است که در آن زمان این تعداد از یاران امام عصر علیه السلام، از اطراف زمین گرد شمع و جود ایشان جمع می شوند. حال ممکن است اینها موجود شده باشند، اما چون هنوز وقت ظهور نشده به سوی حضرت در مکه و مسجد الحرام گرد نیایند. بنابراین یکی از اوصاف و نشانه های ظهور امام زمان علیه السلام این است که در آن وقت، این تعداد از یاران ایشان یکجا خدمت حضرت می رسند و این گونه خداوند امر حجّتش را ظاهر می سازد.

در احادیث متعددی این امر به عنوان یکی از حوادث پس از ظهور مطرح گردیده است. امیر المؤمنین علیه السلام در این خصوص فرموده اند:

إِذَا قَامَ تَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ عَلَى عِدَّةِ أَهْلِ بَدْرٍ وَأَصْحَابِ

طَالُوتَ وَ هُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ لُيُوثٌ.<sup>۱</sup>

وقتی (حضرت مهدی علیه السلام) ظهور کنند، اصحاب ایشان که به تعداد اهل بدر و یاران طالوت سیصد و سیزده نفر هستند، نزد ایشان گرد می آیند که همگی شیران (شجاع) هستند.

فرمایش دیگر در این باره از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

إِذَا أُذِنَ لِلْإِمَامِ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرَانِي فَاتِيَحَتْ لَهُ صَحَابَتُهُ  
الْثَلَاثُمِائَةِ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ قَزَعٌ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ فَهُمْ أَصْحَابُ  
الْأَلْوِيَةِ مِنْهُمْ مَنْ يُفْقَدُ مِنْ فِرَاشِهِ لَيْلًا فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ وَ مِنْهُمْ مَنْ  
يُرَى يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا... وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ  
«أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا».<sup>۲</sup>

هنگامی که به امام (عصر علیه السلام) اجازه (ظهور) داده شود، خداوند را به اسم عبری اش می خواند، در پی آن سیصد و سیزده یار ایشان - همچون پاره های ابر پائیزی که به هم می پیوندند - نزد آن حضرت گرد می آیند. اینها یاران پرچمدار (امام علیه السلام) هستند. برخی از آنها شبانه از بسترشان ناپدید شده و صبح به مکه می رسند و برخی دیگر از آنها در روز میان ابرها به حال حرکت مشاهده می گردند... این آیه کریمه در خصوص ایشان (پرچمداران) نازل شده است که فرمود: «هر جا باشید، خداوند همه شما را می آورد.»

۱ - الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲ - الغيبة نعمانی، باب ۲۰، حدیث ۳.

فصل سوم: نارسایی ادله نقلی ادعایی بر علت غیبت \* ۱۶۳

همین مطلب از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «أَيُّهَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً» اینگونه نقل شده است:

وَذَلِكَ وَ اللَّهِ أَنْ لَوْ قَامَ قَائِمُنَا يَجْمَعُ اللَّهُ إِلَيْهِ جَمِيعَ شِيعَتِنَا مِنْ جَمِيعِ الْبُلْدَانِ<sup>۱</sup>.

و این امر - قسم به خدا - چنین است که هر گاه قائم ما قیام نماید، خداوند همه شیعیان ما را از همه سرزمین ها به سوی او جمع خواهد فرمود.

روشن است که این احادیث اشاره به حادثه‌ای دارند که در ابتدای ظهور امام علیه السلام و پس از آن رخ می‌دهد. به همین جهت در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام و امام رضا علیه السلام، اجتماع یاران حضرت نزد ایشان به عنوان جواب شرط «قام» ذکر شده است. هم چنین در حدیث منقول از امام صادق علیه السلام تصریح شده است که یاران امام عصر علیه السلام پس از اذن ظهور به دعای خود ایشان به سوی مکه مکرمه گرد می‌آیند.

حدیث مورد بحث از امام جواد علیه السلام نیز به همین حادثه پس از ظهور اشاره می‌کند، لذا نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که ظهور حضرت متوقف و مشروط به جمع شدن سیصد و سیزده یار ایشان است. بلکه باید گفت که هر گاه از جانب خداوند به امام علیه السلام اذن ظهور داده شود، به فاصله اندکی به دعای خود حضرت، یاران پرچمدار ایشان در مکه جمع می‌شوند. این فاصله در فرمایشی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، به اندازه نصف زمان یک شب می‌باشد:

۱ - تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۴۰، حدیث ۴۲۸.

انَّهُمْ يَجْتَمِعُونَ مِنْ مَطْلَعِ الشَّمْسِ وَ مَغْرِبِهَا فِي نِصْفِ لَيْلَةٍ إِلَى  
مَكَّةَ.<sup>۱</sup>

اینها از شرق و غرب دنیا در مدت نصف (زمان) یک شب در  
مکه اجتماع می‌کنند.

جمع شدن این یاران در چنین زمان کوتاه به صورت عادی و  
متعارف نیست، بلکه زمین زیر پاهای آنها (همچون امامشان) پیچیده  
می‌شود و همه سختی‌ها بر ایشان سهل و آسان می‌گردد. به همین جهت  
ملاحظه می‌کنیم که همان تعبیر امام جواد علیه السلام که در حق قائم آل  
محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند (تَطْوِي لَهَا الْأَرْضُ وَ يَذَلُّ لَهَا كُلُّ صَعْبٍ) عیناً  
برای سیصد و سیزده یار ایشان هم از زبان جد شریفشان - امام  
صادق علیه السلام - نقل شده است:

فَيَعْرِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ ظُهُورَهُ بِمَكَّةَ فَيَتَوَجَّهُونَ لِنُصْرَتِهِ تُطْوِي  
لَهُمُ الْأَرْضُ وَ يَذَلُّ كُلُّ صَعْبٍ.<sup>۲</sup>

در آن زمان، از ظهور امام مهدی علیه السلام در مکه آگاه می‌شوند، پس  
به یاری او می‌شتابند. زمین برای آنها پیچیده می‌شود و همه  
سختی‌ها برایشان آسان می‌گردد.

از این حدیث هم به صراحت استفاده می‌شود که ظهور حضرت در  
مکه، بر اجتماع یاران ایشان مقدم است.

نتیجه‌ای که از مجموع این بحث می‌گیریم این است که امام  
جواد علیه السلام در حدیث مورد بحث به هیچ وجه در مقام بیان این مطلب

۱ - روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲ - همان، ص ۴۲۱.



نبوده‌اند که فراهم شدن ۳۱۳ یار با اخلاص، شرط و جوب ظهور حضرت است به طوری که اگر آنها موجود شوند، ظهور بر امام علیه السلام واجب خواهد شد.

با روشن شدن معنای صحیح فرمایش امام جواد علیه السلام، دیگر هیچ محلی برای این ادعا که «علت غیبت، نبودن تعداد ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام زمان علیه السلام است» باقی نمی‌ماند.

نکته دیگری که از این مباحث نتیجه می‌شود این است که ما نمی‌توانیم با استناد به حدیث امام جواد علیه السلام ادعا کنیم: «با گذشت سالهای متمادی از غیبت امام علیه السلام تا کنون ۳۱۳ یار با اخلاص برای حضرت فراهم نشده است». کسانی که چنین ادعایی می‌کنند تنها دلیلشان ظهور نکردن امام زمان علیه السلام تا کنون است، اما با توجه به مباحث گذشته نمی‌توانیم از عدم ظهور (غیبت) امام علیه السلام به فراهم نشدن آن تعداد یار با اخلاص استدلال کنیم؛ چرا که مصادره به مطلوب خواهد بود و به علاوه حدیث امام جواد علیه السلام نیز هیچ دلالتی بر این مطلب ندارد.

### پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۶ تا ۲۰

۱- آیا با استناد به توقیع: «وَأُوَانِ أَشْيَاعِنَا وَفَقَّهَمُ اللَّهُ لَطَاعَتَهُ عَلِيَّ اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا...» می‌توان گفت علت تأخیر ظهور، عدم آمادگی اجتماع بشری است؟ چرا؟

۲- منظور از تعبیر «قائمن» در فرمایش: «لَوْ كَانَ فِيكُمْ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرِ لَقَامَ قَائِمِنَا» چه کسی است؟ چرا؟

۳- آیا با استناد به احادیث می‌توان «نبودن ۳۱۳ یار» را علت غیبت معرفی کرد؟ توضیح دهید.

۴- آیا می‌توان گفت که اگر ۳۱۳ یار برای امام عصر علیه السلام فراهم شوند، ظهور برایشان واجب می‌شود؟ توضیح دهید.

۵- از فرمایش امام جواد علیه السلام: «... فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ...» آیا می‌توان نتیجه گرفت که هنوز این تعداد یاران امام علیه السلام متولد یا تربیت نشده‌اند؟ آیا می‌توان اجتماع این عده را شرط کافی ظهور دانست؟ چرا؟

## فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۴۸.
- ۳- اقبال الاعمال، سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۷.
- ۴- الزام الناصب فی اثبات الحجّة الغائب، علی یزدی حائری، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۷ هـ.ق.
- ۵- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام (ترجمه المقنع)، سید مرتضی، انتشارات مسجد مقدّس جمکران، قم، ۱۳۷۸.
- ۶- اوائل المقالات، محمد بن محمد بن نعمان مفید، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۷- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، المكتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۷ هـ.ق.

- ۸- تاریخ خلفا (جلد دوم تاریخ سیاسی اسلام)، رسول جعفریان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۹- تفسیر برهان، سید هاشم حسینی بحرانی، دارالکتب العلمیة، قم، ۱۳۳۴.
- ۱۰- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، المطبعة العلمیة، قم، ۱۳۸۲ هـ.ق.
- ۱۱- التوحید، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، دارالمعرفة، بیروت.
- ۱۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، انتشارات اخلاق، قم، ۱۳۷۷.
- ۱۳- چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان مجله حوزة، دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه، قم، ۱۳۷۵.
- ۱۴- الخصال، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، جامعة مدرّسین حوزة علمیه، قم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۱۵- در انتظار موعود، ابراهیم شفیع سرستانی، مؤسسه فرهنگی موعود، ۱۳۷۶.
- ۱۶- روزگار رهایی (ترجمه يوم الخلاص)، کامل سلیمان (ترجمه علی اکبر مهدی پور)، نشر آفاق، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۷- سلسله مؤلفات شیخ مفید، جلد ۷، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۱۸- علل الشرایع، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، انتشارات مكتبة الداوری، قم.

۱۹- عیون اخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۷۸ هـ.ق.

۲۰- الغيبة، محمد بن حسن طوسی، مؤسسه المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۲۱- الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، مكتبة الصدوق، تهران.

۲۲- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگي حضرت مهدي موعود (عج)، شماره های ۵، ۶، ۸، ۹.

۲۳- فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت عليهم السلام، قم، شماره ۳۸.

۲۴- كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۹ هـ.ق.

۲۵- کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۵ هـ.ق.

۲۶- اللّهوف علی قتلى الطفوف، سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸.

۲۷- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، شماره های ۴۹، ۵۰ و ۵۱.

۲۸- مشکاة الانوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، کتابخانه حیدریه، نجف، ۱۳۸۵ هـ.ق.

۲۹- المعجم الوسیط، ابراهیم مصطفی و ...، المكتبة الاسلامیة، استانبول، ۱۳۹۲ هـ.ق.

۳۰- مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم عليه السلام، سید محمد تقی موسوی اصفهانی، المطبعة العلمیة، قم، ۱۳۹۷ هـ.ق.

۳۱- النکت الاعتقادیة، محمد بن محمد بن نعمان مفید، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۳۲- نوید امن و امان، لطف الله صافی گلپایگانی، انتشارات حضرت

معصومه علیها السلام، قم، ۱۳۷۵.

۳۳- نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران،

۱۳۵۱.